

# سپاه وون

شماره ماهی ۱۳۶۹ مطابق رجب المرجب ۱۴۱۱  
مطابق جنوری ۱۹۹۱ سال سوم شماره مسلسل ۴۱



امشاده سوزنده امیر  
با بزم باغچه امیر  
بیت ۲

امیر سوزنده امیر  
فوج امیر سوزنده امیر  
دو امیر سوزنده امیر



مناجیه با وحید صابری را در  
صفحه (۳۴) بخوانید.



# سپاوون

شماره ۱۰ ماه خدی ۱۳۶۹ ،  
سال سوم، شماره مسلسل ۴۱



## آی عاشقها

ژان ژینو

ترجمه مهوش عبود

عشق مثل شعر است

اگر در گوشه قلبت یادداشت نکنی

فراموش می‌شود

عشقت را

در ورق قلبم

یادداشت کردم

و به حروفچین سپردم

تا در کوچه و بازار

منتشر کند

\*  
حروفچین

عشقت را

در چرخ دستی گذاشت

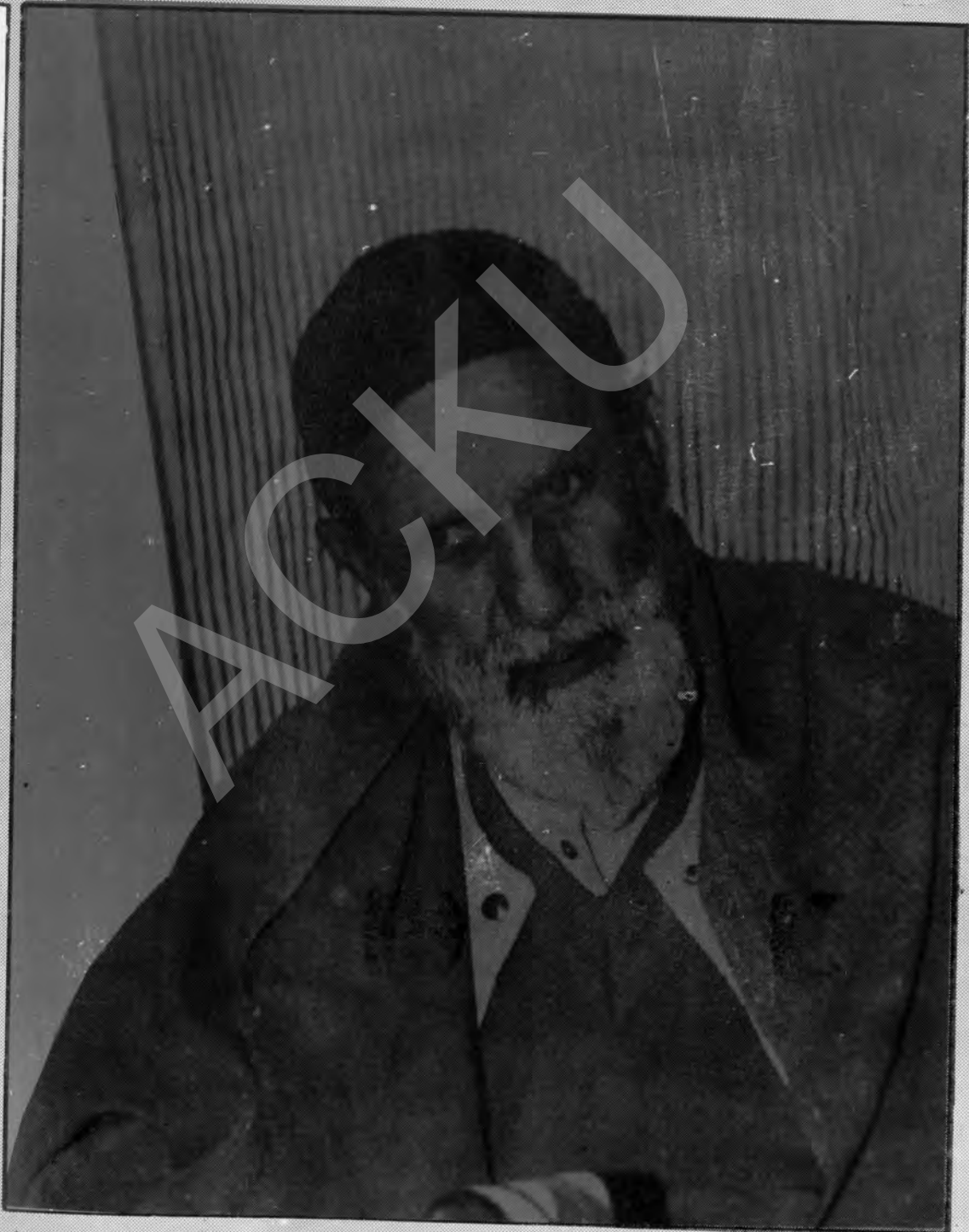
و در کوچه و بازار فریاد زد:

آی عاشقها!

آی عاشقها!

یک نفر

عشق منتشر می‌کند



گفتگوی اختصاصی با  
مشعلدار بزرگ بیدل شناسی  
استاد معهد عبدالحمید اسیر  
به صفحه (۱۸) مراجعه شود.

از پیش مدنظر گرفته شده و  
نیشته ها با متن اصلی مقابله  
گردد .  
از دوستان و خواننده گان  
محترم خواهشمندیم تا با ارایه  
پیشنهادات شان ما را بیشتر  
کمک نمایند .

مطالب خارجی به دست نشر  
بسیارند .  
به همین گونه قرار است  
در گزینش ترجمه های معیاری  
و دقیق، عرصه های انطباقی و  
وجه مفید بودن آن نیز بیشتر

خواننده گان خیلی با محبت  
و گرامی !  
سباوون در نظر دارد در  
شماره هایی تازه تر خویش  
مطالب تهیه شده از داخل  
کشور را بیشتر از ترجمه



در مورد چند و چون هنرمند  
شبان این جوان، یکتا است  
همکار مجله سباوون با او در  
تمام است و در آینده از روی  
مصاحبه کاملاً اختصاصی او در  
مجله بجای خواهد رسید.  
در زمانی که این هنرمند  
ازین خردش شگفتا به مجله  
سباوون اعزام نموده بسرای  
دوستان در این مجله به  
جای رسانندیم آرزو کنیم  
روزان و شاد ظاهر در سنبل  
و طبعش بتواند و جای خالی بس  
بازماند .

بسیار خند ظاهر با خیرنگار  
مجله سباوون مصاحبه می کند:  
احمد و شاد ظاهر، پسر  
هنرمند محبوب و همیشه در  
خاطر ما، احمد ظاهر است که  
نامه و ریای در گذشته و  
مخبر احمد هنرمند شود .  
در اخیراً رسالت است از  
بهنگام های بلوغ را بسباوون  
چند امکنج جدید تکمیل و برای  
شنونده گان دوستی افغانی در  
هند تقدیم نموده است.



### صحبتی با رهنورد زریاب .

در صفحه ۲۰

### دکاندید اکادیمین صدیق روهی شماره ۲۴ که

مخ ۲۲

### داستان جنایی

در صفحه ۲۲

### وینود مهرا در گذشت .

در صفحه ۴۶

### ماشین خود کشی اختراع شد .

در صفحه ۲۸

### مستی یا سوزاندن سنتی بیوه تا صفحه ۱۶

در باره هم دیگر میگویند .  
در صفحه ۲۶

### نشریه اتحادیه زورناستان ج.ا

خطاطی : کبیر امیر، و محمد نعیم  
گرافیک : رضیه و حمید حلیمی  
مترجم : محمد گل  
عکاس : شمعین گل  
چاپ : مطبعه دولتی

مدیرمسئول: دوکتور ظاهر طین  
تلفون : ۲۴۵۱۰  
معاون : محمد آصف معروف  
تلفون : ۲۶۷۵۲  
سرکتر مسوول : ضیا غیاثی

ادرس: مکتوبون مهلاک ۶۰ مقابل ترمینال مطبعه  
دولتی حساب بانک ۲۲۲۱۰۲۲۲ ابراهیم سلطان پناه

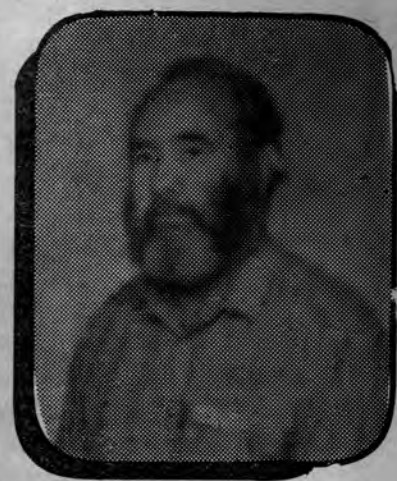
مطلب رسیده به مجله  
مسترد نمیگردد .  
یات معروضه به نهی -  
یسنده متعلق است  
اداره مجله در ویرایش  
مطلب دست باز دارد .

در شفاخانه جمهوریت یک  
هفته جاب طبعی عملیات شد  
که در نتیجه از وجود یک دختر  
ننه کوچک یک انسان جدا شد .  
به صفحه ۵۸ مراجعه شود .





# آیا می‌توانیم...



محمد طاهر معینی مدیر مسوول جریده یا حق

## آیا شرق و غرب با هم نزدیک می‌شوند؟

من فکر میکنم قبل از وقت خواهد بود که بتوان تأثیرات جنگ خلیج را روی کلیه مناسبات که شرق و غرب را با پیوند میدهد و یا از هم جدا میسازد دقیقاً تحت محاسبه و ارزیابی قرار داد. زیرا قبل از آغاز این جنگ فلاکت بار و بی‌نهایت وحشیانه شرق و غرب در مرحله نوبتی از مناسبات سیاسی به منظور بهبود روابط متقابل و رفع تشنج‌ها و پروپاگم‌های حاد بین المللی داخل یک سلسله مذاکره و تفاهم گردیده بودند. مرحله نوبتی از مناسبات که واقعا جهان بشریت طلب آن بود و نمای راستین آنرا در تظاهرات ضد جنگ مشاهده می‌نماییم که در سرتاسر جهان آغاز یافته است.

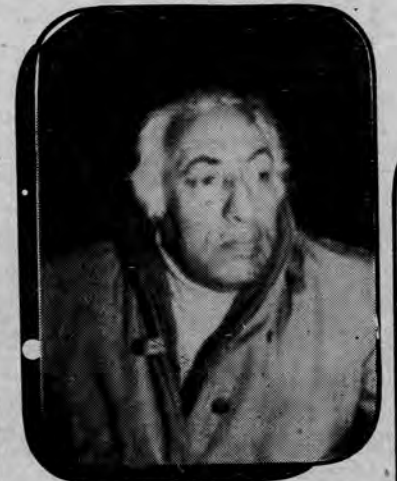
اما آناتیکه معیارها و ارزش‌های زنده‌گی را در روند تکامل به جهت تسخیر طبیعت جهان واحد و انسان واحد در بطن صلح جهانی و نظام برابری حقوقی بشریت جستجو می‌نمایند. نزدیکی روابط شرق و غرب را قبل از آغاز طوفان صحرا از ناحیه ختم مسابقات تسلیحاتی و جنگ سرد به نفع صلح جهانی به فال‌نیک گرفتند ولی در میزان تصور آنها این وزنه که ملل متحد موجود اصلی طوفان صحرا می‌گردد و جهان

راستخت تکان می دهد گذاشته نشده بود: اما وقتی عراق به يك حملۀ تهاجمی برق آسا کشور کویت را اشغال کرد در واقعیت امر اقدام نظامی عراق علیه کویت اولین زنگ خطری بود که بصدا در آمد و جهان را متوجه بروز يك خطر جدی و تباد کننده ساخت که از جانب امریکا آغاز شدنی است.

این خطر اجتناب ناپذیر و فوق العاده ویرانگر و نابود کننده عملاً تحقق یافت و با تحقق خود نه در کوتاه مدت بلکه به دراز مدت با وصف ایجاد فاصله بین شرق و غرب از هم اکنون نشان دهنده علامه ها و نشانه های می باشد که میتوان از لابلای آن باین متصور نایل شد که بیا مد های جنگ خلیج عاقبت مناسبات شرق و غرب را شدیداً متأثر و آسیب پذیر خواهد ساخت بدین دلیل که شرق می خواهد مسئله خلیج از طریق سیاسی توسط کشور های منطقه حل گردد نه به وسیله کشور های غربی و آنهم از طریق استعمال قوت های نظامی.

تعقیب این مفکوره بذات خود آریستن کننده حوادثی می باشد که شرق و غرب را بازم در دو قطب متخاصم قرار خواهد داد و منازعات و مناقشات را نه تنها در محدوده خلیج محدود می سازد بلکه در پهلوها و ضلع و خیم خلیج حوادث کشور های بالٹیک را در مسیر تیره گی روابط شرق و غرب و تشدید ز میانه های اختلاف را شعله ور میسازد که نباید از عواقب چنین پیامدها غافل ماند. پیامدهاییکه حتی کشور مان هم نمی تواند از دایره شعاع نفوذ تأثیرات بمدی جنگ خلیج خارج بماند. نفوذیکه به نفع مصالحملی قطع جنگ و ایجاد فضای صلح دوستی تمام می گردد.

# آیا خواهیم دید؟



کامران اکبریسین محمد ابراهیم عطایی

## ۱۹۹۱ کال به پهلوی اقتصادنی لحاظ نری ته دستوترو کال وی

به (۱۹۹۱) کسی دختیخ او لویدیخ ترمنخ د مناسباتو بانورامانه دیوی زپه خوشونکی تابلو جلوه نشو و درکولای، خکه ددی نوی ما شو م لوهری میاشت لانهوه پوره شویچی دخلیج دوینو په تالاب کی دتمعیبد غسل و رکول شو.

دالیکنه په داسی مهال کی کیزی چی د عراق اود امریکا په سر برستی د متحدینو ترمنخ دخلیج جگره تازه بیل شویده، داجی داجگره به خومره وخت دوام وکری اوخه عواقب به منخ نه راووی اوس سمدستی دقیقیه محاسبه او پیشبینی نشی کیدای خودومره قدر ویل کیدای شی چی دختیخ اولویدیخ ترمنخ به برمناسباتو خپلی تاکی اغیزی ولری.

داجی یوه مجلوده مقاله به خومره دا حوصله ولری چی دختیخ اولویدیخ ترمنخ دهغه کال به رابطه چی تازه بیل شوی وی دیشکویی صیغرا او کبرا توضیح او تشریح شی قا بن تامل خبره ده به خاصه توگه چی د دریمی نری دمویتیت د توضیح مساله یسی برزیاته شی نوشک نشته چی دمشکل ضریب به نور هم لوپ شی. خوزه به کوشین و کرم چی مطالب به لانهوه توگه تربحت لاندی ونیسیم.

دختیخ اولویدیخ او دریمی نری سیاسی اصطلاحات تر اوسه به هر ایزه توگه نه دی مثل شوی بلکه ترمنقشی لاندی دی. ختیخ اولویدیخ داسی تاکی مرز بندی نه لری چی د جغرافیایی او سیاسی پلوه دی توازن یکی ساتل شوی وی، خوبه مستماره توگه یونیم بنده اقتصادی مفهوم به داسی هول افاده کوی چی ختیخ زیاتره برهغو هیوادونو اطلاقیری چی د اقتصاد به یتجه سطح کی واقع وی او لویدیخ زیاتره صنعتی اوبسه اقتصادی لحاظ برمنخ تللی هیوادونه احتوا کوی، ولی د تقسیم مشکلات لری مثلاً جاپان به جغرافیایی لحاظ به ختیخ کی دی خوبه صنعتی

او اقتصادی لحاظ دلویدیخ به گتسه کوری کی راخی. همدارنگه حسابیه به لویدیخ کی ده. خودی رخصوصیتونه بی ختیخ خواته دی.

ددریمی نری اصطلاح هم دغسی مناقشی به معرض کی واقع مساله ده او زیاتره هغه هیوادونه احتوا کوی چی دختیخ به برخه کی توضیح شوه. دلته هم جغرافیایی موقعیت دستونزو باعث گرزیدلی. ملگرومنتونو به بنخوسمو کلونو کی ددغو هیوادونو له پاره دبرمختیایی هیوادونو اصطلاح رسمی کوه، ولی دسوسیا لیستی هیوادو به ادبیوتاکي هغه ته دریمی نری اصطلاح معمول او رواج شوه.

به (۱۹۸۰) کال کی ملگرو ملتو د نری له هیوادو نو خخسه (۱۳۵) برمختیایی هیوادونه وبلل چی د نری نفوس (۴۹) فیصده هلته اوسی او د مخکی دکری (۴۸) فیصده احتواکوی. تر دغو توضیحاتو وروسته اوس راخو دی ته چی به (۱۹۹۱) کال کی به دختیخ او لویدیخ ترمنخ مند بات خرنگه وی اود دریمی نری به موقعیت کی به خومره بدلون راشی.

لکه چی وویل شوه دخلیج جگره ددی کال سرلوحه ده، دهغه سیه ده چی دلویدیخ صنعتی اور گانیزم ته له همدغه خایه انرژی انتقالحومی، خودلویدیخ حرص او د نری دملعبه کولو اشتیا دادی نه یوازی دلته بشریت لندی ته اور واچاوه بلکی ناوړو عواقبو سنگینی به بی هم دوی بخپله احساس کوی.

به دی توگه نو (۱۹۹۱) کال به به اقتصادی لحاظ نری ته دستونزو کال وی، په لویدیخ کی دلویو صنیعو سقوط، د عرضی دمارگیتونو بحران شدید پولی تورم اوبه اصطلاح دپخواو درنو اسمارویی ارزشی به هغه عطیه وی چی لویدیخ ته به ددوی د عمل به عکس العمل کی به نصیب شی دا ضربه به ختیخ یا دریمی نری ته هم متوجه وی ولی شدت به یس

همومره نه وی لکه به لویدیخ کی او صرف دختیخ داسو موادو د عرضی مارکیوتونه به متضرر شی، خکه کله چی دلویدیخ صنعتی ماشین ودریری نوخام موادهم د هضم خخه د باندی کیزی. خومره چی لویدیخ دخپل و صنعتی تولیداتو پر قیمتونو زیانوتوب راوولی نو دختیخ دخریده قوه به راآزیزی اوبه دی توگه به یو بحران به بل بحران بدگه کیزی اودختیخ اولویدیخ ترمنخ به فضا نوره هم له سالمیت خخه وزی.

لویدیخ بانگه وال قدرتونه دخپل هغه طبیعت برنچای دختیخ هیوادونه به بی همیشه دخپل منخی تضادونو به شدت کی مصروف ساتل اودمحللی او منطوقی لانجو د شلاق له پاره به بی خپلی و سنی برخرخسولای اود تسلیحاتو د تولید فابریکی به یسی جالانه ساتلی، نوره به دغه روان صنعتی بحران کی داخرخونه بیخشی اودبلی خوا به دختیخ هیوادونو اقتصادی ناتوانی هم ددغی مصارفو تحمل ونه لری.

دتیلو د تولید پر منابعو باندی دلویدیخ مستقیم انحصاری تسلط به دیخوا به شان پاته نه شی او بنایی دنوی سیاسی بدلونونو سره د غوسه سیمه د دولتونو به سطح کی ملی حاکمیتونه منخ تراشی او هغوی به به جدی توگه دخپلودارایی گانو باز خواست او حراست وکری. به دغه لوی محشرکی به شدید ترینه ضربه جاپان، بیا امریکا او به ترتیب سره فرانسو او ایٹالیسی ته متوجه وی، همدارنگه آلمان او انگلستان به هم بی امانه پاته نشی ختیخه اروپا اوداسیا هغه هیوادونه چی دصنعتی انکشاف به منخی سطح کی واقع دی، دوی به هم زیانونه تحمل کوی خودفتار درجه به بی همومره نه دی لکه برامریکسا او پاتې په ۴۰ مخ کی



دوره گذشته میان ضد و نقیض بودن این روابط بوده است. از یک سو طرف دو طرف در صدد تثبیت روابط سیاسی خود از طریق توافق های مربوط به کنترل تسلیحات و در نتیجه کاهش خطرات جنگ هسته ای و غیر هسته ای بوده اند و از سوی دیگر اختلاف نظریه سر کولات جهان سوم، اغلب اوقات به این روابط لطمه وارد آورده است. هر چند دو ابر قدرت همواره در صدد برآمدنند که مسئله کنترل تسلیحات را از مسایل منطقه ای جداکنند، اما در واقع بین این دو مسئله رابطه ای کامل وجود داشته است. سر نوشت پیمان سال ۲ نمایانگر وجود این رابطه است. شکست دولت کارتر در به تصویب رساندن این پیمان هم دلیل مشاهده افزایش ماجراجویی های شوروی در جهان سوم بود و هم در نتیجه وجود تقاضای فنی در خود پیمان. ممکن است این سخن گنایه آمیز و معروف ((زیگیو پریژینسکی)) که گفت ((سالت ۲ در ماسه های اوگاندن مبلورن شده است)) اغراق آمیز باشد اما نشان دهنده یک واقعیت سیاسی مهم است.

این سخن تاکید بر این حقیقت دارد که نمی توان کنترل تسلیحات را از تحولات وسیع تر در روابط آمریکا و شوروی جدا کرد. به عبارت دیگر حتی اگر هیچ گونه رابطه رسمی بین این دو کشور برقرار نباشد، یک رابطه غیر مستقیم وجود دارد. این یکی از درس های اساسی دهه ۱۹۷۰ است.

در گذشته، دو ابر قدرت مایل بودند که اهمیت مسایل منطقه ای را نادیده بگیرند، اما اهمیت این مسایل به اندازه اهمیت مذاکرات کنترل تسلیحات است. این مسایل بدرگیری های واقعی و نه بالقوه ارتباط دارند و اغلب اوقات مشارکت مستقیم یا غیر مستقیم ابر قدرت ها را در بر دارند. علاوه بر این، در جهان سوم هیچگونه ((قانون بازی)) واقعی یا درکی از اینکه چه رفتاری نامقبول است وجود ندارد. بنابراین احتمال اشتباه در نتیجه گیری یادگیری ناخواسته در این مناطق بیشتر از ((مناطق مهم)) نظیر اروپای مرکزی است. در اروپای مرکزی بهای درگیری اشتباه در محاسبه قطعی تر و

## از نظر شوروی ها: جهان سوم بسیار پیچیده تر و بی ثبات تر شده است

ملخص تر است. بنابراین این انتظاری که برای نیل به سازش وجود دارند، چیست؟ آیا ابر قدرت ها واقعا به همکاری بیشتر جهت حل این مسایل علاقمند هستند؟ آیا این احتمال وجود دارد که در گیری های منطقه ای همچنان یک منبع تشنج روابط دو ابر قدرت باقی بمانند و مجدداً به قطع شدن روند تشنج زدایی رباط شرق و غرب منتهی شوند؟ آیا ابر قدرت ها از تجارب شخصی تر است.

است در عین حال آنها بیش از پیش به این حقیقت پی برده اند که عوامل غیر طبقاتی نظیر منصب، رقابت های قبیله ای و ناسیونالیسم قومی در به راه انداختن درگیری، در جهان سوم مؤثرند.

امروز مقام ها و تحلیل گران شوروی خوش بینی دصالح قبل را در مورد چشم انداز پیشرفت منافع شوروی در جهان سوم ندارند. آنها این ((دستاورد ها)) را مبهم و

های یکجانبه در نظر بگیرد، مایل است بر راه هایی تاکید کند که دو ابر قدرت می توانند در آنها با هم همکاری کرده و این درگیری ها را حل کنند.

برخی مفسران شوروی ضرورت ((عملیات مشترک و موازی)) ابر قدرت ها را پیشنهاد کرده اند. دیگران خواستار ارایه قوانین اجرایی برای ثبات بخشیدن به روابط و جلوگیری از تبدیل درگیری های منطقه ای به منبع تشنج روابط با ابر قدرت ها شده اند.

دوم، مسکو نظر خود را نسبت به حمایت از جنبش های آزادیبخش ملی اصلاح کرده و آشکارا ((صفور انقلاب)) را رد کرده است.

سوم، مقامات و تحلیل گران شوروی

متوجه این نکته شده که سازمان ملل به عنوان یک سازمان و برقرار کننده صلح مفید است و هوشیارانه در صدد تقویت توانایی های دبیر کل و برخی از ارگان های امدادی برای برقراری صلح برآمده است.

میانجیگری سازمان ملل در درگیری افغانستان وسیله آبرومندانه مهمی برای خروج سر بازان شوروی ارایه دهد و ارزش سازمان ملل را در چشم شوروی بیشتر کرد. در واقع مقامات شوروی پیمان افغانستان را که مورد تضمین آمریکا و شوروی قرار گرفته مدلی برای حل دیگر مسایل منطقه ای می بینند.

این طرز برخورد جدید شوروی در قبال درگیری های منطقه ای را می توان در دیگر مناطق نیز مشاهده

اعتماده کراکر در پشت صحنه در مراحل پایانی تلاش بی گیر شوروی ظهور کردند. شوروی همچنین از نقش شورای امنیت به عنوان ضامن یک راه حل مسالمت آمیز در منطقه حمایت کرده است.

به همین ترتیب مسکو در ایتوپیا نیز خواستار حل درگیری از طریق مذاکره شده است.

در حالی که مسکو همچنان به عرضه کمک نظامی به ایتوپیا ادامه داده است سطح این کمک ها به طور محسوس از زمان روی کار آمدن گریچف کاهش یافته و شوروی سعی کرده دستگستارهای را به پذیرش راه حل سیاسی تشویق کند.

بی میلی شوروی در کمک به ایتوپیا در سطح پیشین به اضافه خسارات سنگین ارتش ایتوپیا در اوایل سال ۱۹۸۹ به طور قابل

رادیو کال مشاهده کرد. در چند سال گذشته مسکو تلاش ویژه ای را برای بهبود مناسبات با کشورهای محافظه کار و میانه رو عرب نظیر عربستان سعودی، کویت، مصر، اردن کرده است در عین حال به طور موفقیت آمیزی در صدد برآمده اختلاف های میان جناح های متحارب مختلف در ساف را رفع کند. دیگر آنکه نوعی احتیاط نسبت به سوریه و لیبیا مشخصه سیاست این کشور بوده است در حالی که مسکو به ارایه تسلیحات به دمشق در سطح وسیع دهه می دهد. حاضر نشده به میزان مورد درخواست سوریه به آن سلاح بدهد یا برخی تقاضای کیفی آن را برآورده سازد.

همچنین به اسد هشدار داده که سعی نکند درگیری خاور میانه پامپا زور حل کند در حالی که به نظر نمی رسد شوروی حاضر به از سر گیری روابط



موقت می بینند و نسبت به مداخله در درگیری های جهان سوم طرز برخورد بسیار محتاطانه تری را در پیش گرفته اند. آنها همچنین نقش رفتار گذشته شوروی در تسریع وخامت روابط ابر قدرت ها در پایان دهه ۱۹۷۰ را بهتر درک می کنند.

همانطور که دو تحلیل گر شوروی اخیراً تایید کرده اند، دست کم گرفتن ارتباط جهان سوم با روابط دو جانبه آمریکا و شوروی یکی از دلایل مختل شدن جریان موافقتنامه مهم در زمینه سلاح های استراتژییک بود.

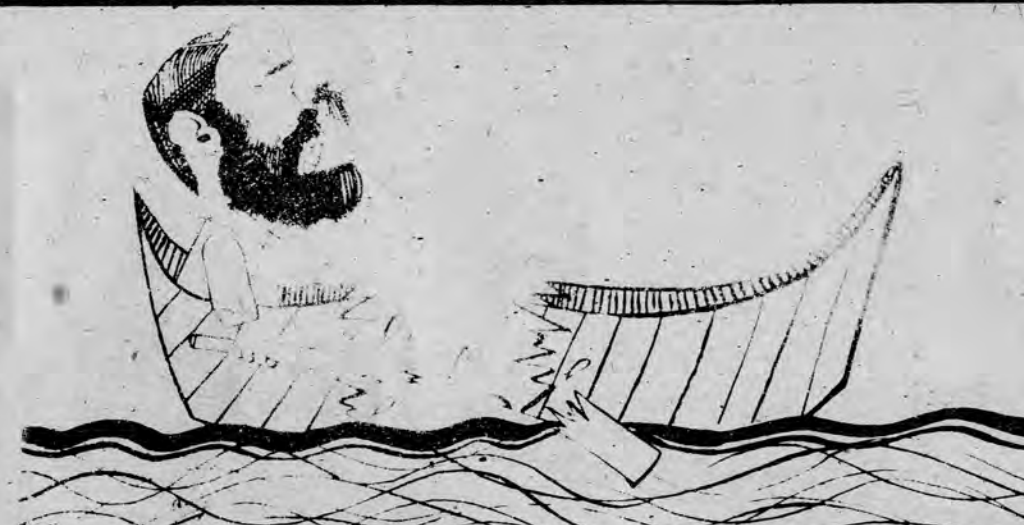
شامل پرسونل وزارت خارجه و دیپلمات های شوروی نیز می شد شوروی همانند با این ارزیابی مجدد تحولات جهان سوم، طرز برخورد جدید و سازنده تری را در قبال درگیری های منطقه ای اتخاذ کرده است.

نخست تحلیل گران و مقام های شوروی بر ضرورت خویشتن داری بیشتر و همکاری بیشتر بین ابر قدرت ها در حل درگیری های منطقه ای تاکید می کنند. شوروی اکنون به جای آنکه این درگیری ها را به فرصت هایی برای نیل به دستاورد

علل داخلی درگیری های منطقه ای و موازنه داخلی نیروهای مربوط به این درگیری ها را بیشتر درک می کنند.

ویژه گی چهارم طرز برخورد جدید شوروی عبارت بوده از اتکای بیشتر به سازمان های بین المللی به ویژه سازمان ملل به عنوان مکانیزمی برای درگیری ها.

شوروی بعد از سال ها این نظریه را که سازمان ملل یک صحنه تبلیغاتی برای به محاکمه کشیدن جهان سوم و اعلام پیشنهادات در مورد خلع سلاح است، کنار گذاشته و به تدریج



ملاحظه ای به انعطاف پذیر تر شدن موضع گیری منگستو کیک کرد و این موضع گیری جدید را از بهار سال ۱۹۸۹ در قبال مذاکره با شورویان ایتوپیا اتخاذ کرده است.

سیاست شوروی در خاور میانه نیز اخیراً تغییر مهمی کرده است. هدف اولیه شوروی یعنی محدود کردن نفوذ سیاسی و نظامی آمریکا همچنان ثابت مانده است اما روی اصل اجتناب از درگیری و حتی حل درگیری به منظور از بین بردن زمینه مداخله نظامی آمریکا تاکید بیشتری شده است. این امر را می توان در تمایل مسکو به حمایت از میانجیگری سازمان ملل در جنگ ایران و عراق و همچنین کنار گذاشتن تلاش های ناموفق اولیه برای ایجاد یک بلوک عربی

دیپلماتیک باتل ایبب باشد اما شرایط قبلی را مبنی بر خروج سر بازان اسرائیلی از تمامی سر زمین های اشغالی را متعادل تر کرده است.

ظاهراً در عمل مسکو به این نتیجه رسیده که برای از بین بردن انحصار یافتن روند صلح به آمریکا باید بتواند، با هر دو جناح دیگری مذاکره کند.

به نظر می رسد نزدیک شدن شوروی به اسرائیل تا اندازه ای برای جلب حمایت اسرائیل از تشکیل کنفرانس بین المللی در مورد خاور میانه است. تلاش برای احیای حمایت از چنین کنفرانسی که در آن مسکو نقش مهمی ایفا می کند یک عامل



# یک ماه

# کنند حادثه

## دریایی

شام یکی از روزها در سنا بل سیه حسن خان واقع منطقه یسپلستون در خانه یکی از همسایگان ما مطبل عروسی برپا بود. هنگامی که چند خانواده با شور و شوق، غرض رفتن

به مطبل عروسی از کنار دریاسا میگذشتند، چون هوا تاریک بود در اثر بی توجهی والدین دو طفل خردمسن به دریا افتادند. در آن جا قیل و قال بلند شد که فوراً دو تن از رهگذران به نام های علاءالدین سرباز و جاوید متسلم مکتب خود را به دریا انداخته و تلاش ورزیدند تا اطفال را نجات دهند. اطفال نجات داده شدند اما پس از دقایقی چند آن دو جوان ندادگار، جان شیرین

## که می بلعد

مرد را از دست دادند. بر حسین لفظات که کارکنان اطفاییه مصروف بالیدن جسد آنها بودند حادثه بی عیب دیگری اتفاق افتاد و آن این که یک نفر سرباز دیگر با شور و اشتیاق تمام سربه هوا و دل به تماشای از کنار دریا میگذشت ناگهان پایش لغزید و در چند لحظه کوتاه هلاک گردید. اجساد مرده ها توسط موظفین حوزه

امنیتی و قوای نجات اطفاییه به کمک اهالی منطقه از دریا کشیده شدند و به خانواده هایشان تسلیم دادند. اگر چه همین اکنون آب دریا خیلی کم است اما در وقتی که آب دریا به قدر خشک میشود، اهالی منطقه و اطراف به خاطر ضرورت شان ریگ دریا را انتقال میکنند که به این ترتیب در آن جا برفری های متعددی به عمق چندین متر پدید می آید. زمینیکه آب دریا دو باره انجمود میشود، از این گونه حساب و حساب و لغزش اتفاق میافتد.

در جریان ماه جدی اطلاع یافتیم که مادری به اسم گلای صاحب چهار فرزند شد. گلای که تقریباً يك ماه قبل از وقت ولادت در منزل به درد های دوامدار مبتلا گردیده بود پس از يك ساعت دو فرزند به جنسیت دختر و پسر به دنیا آورد که پاناسف هر دو طفل نسبت کم بودن وزن از بین رفتند. پس از آن گلای احساس میکرد موجود دیگری هم در بطنش وجود دارد لذا به شفاخانه مراجعه نمود بعد از معاینات و درد های شدید دو

طفل دیگر نیز به دنیا آورد که آن ها به جنسیت پسر بودند اما وزن شان غیرنورمال بود که تقریباً به يك كيلو گرام میرسیدند. اطفال با وجود آن که تحت مراقبت

جدی دکتوران ملالی زیر نظر قرار داشتند باز هم برای مدت زیادی زنده نبودند علت را دکتوران شفاخانه در کمی وزن اطفال وانمود کردند. باید اضافه نمود که چند روز قبل

از این حادثه مادر دیگری نیز صاحب دو طفل به هم چسبیده شده بود که آن ها هم به اثر کمی وزن از بین رفتند.

## چارگانهگی ها

## ترتیب در مطبوعه تعلیم و تربیه

در مطبوعه تعلیم و تربیه، پس های فرستاده متقل باعث آتش سوزی گردید و تمام اشیا و لوازم اشیا، طعمه آتش ساخت چون دیوار های اتاق چوبی بود حریق به اتاق های دیگر نیز به سرعت سرایت کرده و زبانه آتش بلند شد. در نتیجه آن که آتش به زیر آهن پوش نمسسه بود بعداً به موظفین اطفاییه خبر رسید. موظفین اطفاییه فورا به آن جا رسانیده و حریق را خاموش کردند. در صورت قصه منظور معمول میشود که به اثر این آتشسوزی خساره عمومی حریق به دو ملین دو صد هزار تومان تخمین دریده است. البته این رقم در آن وقت که در آن معلوم نیست شاید که هر مسئول هنگام حریق به خانه حریق در آنجا و خیالات خودش باشد فراموش کرده باشد که معاش را بکشد به هر صورت حادثه آفریدند. باید همسایگان عزیز در مورد استفاده از انرژی بری جنسی خامخاه باشند تا این گونه حادثات رخ ندهد چه در غیر آن این گونه واقعات خطرناک و مدمش جان و مال شان را طعمه حریق خواهد ساخت.

## فریده راهیج

## مرجعی

## نقدیر

اورا، فریده که برای بار دوم به اتهام فساد اخلاقی دستگیر کرده بودند در هفت جلدی ۱۳۶۹ یکبار دیگر از ... از سپری نمودن میادحیه ردا کردند.

روسیبیت، پاف، مسادوش و فریده دخترک چهارده ساله است که قبلاً نیز در موردش نوشته بودیم. نزدیکانش در شهر دیگر زندگسی میکنند و او در شهر کابل شامل گروه زنان روسی شده است. شاید چندین بار دیگر اورا با لفظ دستگیر کنند و دوباره آزاد شود و اما سرانجام چی؟

## به لشکر طفیلی ها افزود می شور

این گدا، های کوچک در سناحه خود گداهای دیگر را اجازه ندادند پیوسته به جلب و جلب جمعیت شان میبردانند. با آن که من پیشتر چنین موردی را طی گزارش نوشته بودم اما هیچ مرجعی، هیچ اقدامی نکرد باز هم روشن را دلیل باغ عمومی یافتیم که يك دستش را بر زیر بطش پنهان کرده و وانمود میکند که يك دست ندارد. باز هم گلای به دیلم که پسر محبت و نامش نعمت است اما دولباس دخترانه گدایی میکند والدین روشن به تربیه این گروه میبردانند.

اجاره داران گدایی يك گروه کوچکی از گدا های خورد سال در شهر ما روزانه در لباس دختر هابه گدایی پرداخته و هر شام در منطقه بل باغ عمومی تجمع نموده عراید شان را به سر گروه شان که دخترک یازده ساله و نامش روشن است، میگردانند. و در بدل آن حق الزحمه موضوع جلب این است که این گروه را بیشتر بچه های تشکیل میدهد که سر شان را بسته کرده و چادر و دامن کهنه پوشیده عواطف عابری را با کلمه های تضرع آمیز جلب میکنند.



# آیا کسی به فکر تنگناهای ما تفکر

## است ؟

مژدهش از کلمه (جهش)

### این ها توانایی کار را دارند باید زمین را برای ایشان مساوی



میگوید :  
 ((از کلام های مردم نشسته گو.  
 زی بوجی خالی چی نشسته میکنی از  
 شکم گرسنه مه چی نشسته میکنی)).  
 سخنانش مانند خنجرى در قلم  
 فرو میرود .  
 بعد نمیدانم چرا يك باره عقده  
 دلش باز میشود میگوید: ((همی چند  
 نفره که میبینی هیچکدام مایه نماندیم.  
 از کسی رفته از کسی اینجا شیبید  
 شده از گدا و گدایی بسیار بد م  
 میامد مگم حالی سرما آمده دگه چاره  
 نیس ده همی خورد سالی نان آور  
 خانی خود استیم.))  
 سپس غرض تهیه گزارشی راه  
 شهر را در پیش میگردم. نخست به  
 محوطه فروشگاه میروم آن جا که  
 ایستگاه همه سرویس های شهر است  
 و به اصطلاح بیرو بار آن چنان زیاد  
 است که به مشکل میتوان راهی  
 برای خود باز کرد .



آیا این ها به بن بست رسیده اند؟  
 من از عقب چهره زعفرانی و خجلت  
 زده او امید های سبز و به یقین  
 نشسته اش را مینگرم که در حال  
 آتش گرفتن است. ای کاش نگذاریم  
 این امیدها آتش بگیرند و این آینده  
 های کشور دو زباله دانها در لابه لای  
 کتابت جان بدهند .  
 صدای درد آلود او را هر صبح  
 هنگامیکه هنوز آفتاب کناره های  
 آسمان را روشن نکرده است از عقب  
 کلکین خانه ام میشنوم که فریاد  
 میزند !  
 ((خاله نان قاق کالای کهنه  
 نداری؟))  
 دیرین جمله کوتاه دردیست که  
 تار و پودم را به آتش میکشد درین  
 جمله کوتاه بگردنیای کودکان اوشادی  
 هاوخوشی های او خلاصه میشوند .  
 در همین جمله کوتاه هر روز جنازه  
 آرمان هایش را تا عقب خانه های ما  
 شما می آورند . این ها چقدر تنگند -  
 چندان تنگند کوچک . چندان قنونیست  
 دختر و پسر آشنا باغم و بیگانه با  
 نبینند. وقتی خریط هایشان خالیست  
 کنار هم میروند و دوستان صمیمی  
 همدن و اما وقتی خریطه هایشان پر  
 شد آن وقت توگویی بیگانه باهمند  
 زیرا سر تقسیم باهم میجنگند و دیگر

((از کلام های مردم نشسته گو. از شکم گرسنه مه چی نشسته میکنی))  
 او مخلوطی از گریه و خشم است .  
 زن آن چنان به خود میلرزد که  
 توگویی در گنواگاه توفان حوادث  
 رهایش کرده اند .  
 چند قدم دورتر از زن دختری که  
 شاید ۱۳-۱۴ سال دارد نشست  
 است در چشمان دوش و غم آلود او  
 گونه ای از ترس وجود دارد که  
 همراه با خواستش ترس فزونی  
 مییابد . در چهره اش هر نوع نشاط  
 کودکان مرده است ، وقتی بولی کف  
 دستش گذاشته میشود ، دخترک  
 برخورد میلرزد . لباسش چسبک و  
 کثیف است موهایش مانند نم بهم  
 چسبیده است. در محق چشمانش  
 بقیه همی ۷۷

را فحش و دشنام میدهند گاه هم با  
 مشت و نیلی بجان هم میافتند  
 روزی که خواستم غرض تهیه گزارشی  
 از این آواره خانم آن یکی را که  
 بزرگ تر از دیگران است ببرسم  
 نخست حیرت زده نگاه میکنم سپس  
 لبخند تلخی روی لبهایش مینشاند به  
 چهره اش خیره میشوم اندوه از  
 عمق چشمانش سرریز کرده است .  
 بعد چار سوی خود را از نظر  
 میگذراند آن وقت میخندد. بلندتر  
 میخندد در خنده اش ، گونه ای از  
 تمسخر است. تمسخرم میکند به  
 رویم میخندد . پس خنده اش آرام  
 میشود از چشمانش آب سرا ز پر  
 میگردد دوباره میپرسد .  
 از چی نشسته میکنی ؟  
 به سوی بوجی اش اشاره میکنم



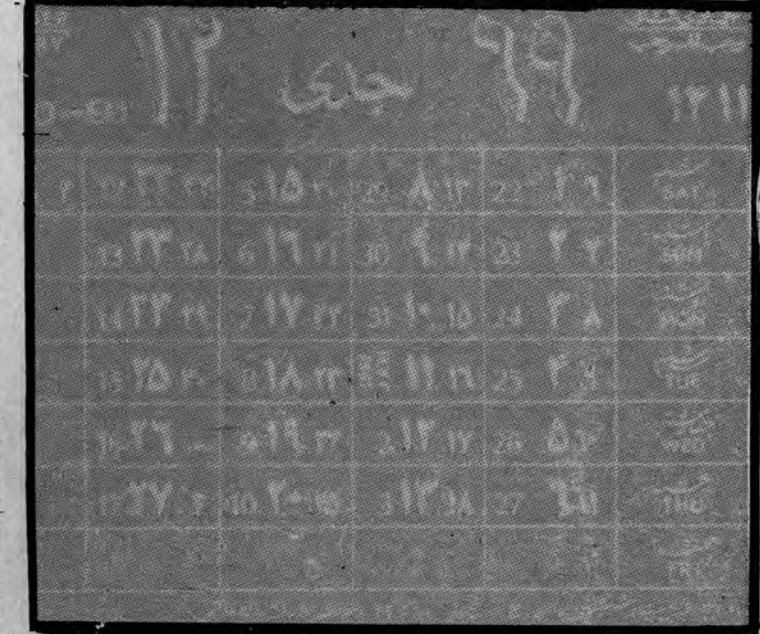
دمهال، کالیزو او سمنانو شمیرنه داهغه مساله ده چی د ژوند دهری برخی اړوند کسان د عمر اوسن له نظر څخه پرته دهغه سره مینه لری او علاقه ورسره نیسی . په دی لیکنه کی هغه کیږی دکالیزو د جوړیدو نجومی بنسټونه، دستاوتو د شمیر ډولونه، له کالیزو څخه استفاده په لرغونو او اوسنیو زمانو کی او د کالیزو ډولونه په لنډه توگه مسره څرگند او ښکاره شی .

**کالیزه څه ته وایی ؟**

داورده مهال دشمیرنی یو منظم او معین سیستم او دهغه پیش برلندو بیرو باندی کالیزه بلل کیږی . د کالیزو نوم د لاتین لغت 'Calendar' یعنی اعلان کول اوسمهال (Calendar) یعنی دپور کتاب سره مترادفه کلمه ده: لومړی برخه به دی تعبیر چی دعیاشتی لومړی ورځ په لرغونی نوم کی به ځانگړی توگه نشانل کیده . او دوهمه برخه به دی مانا چی دعیاشتی په لومړی ورځ دپور یوه اندازه ادا کیدل . دمهال شمیرنی اړتیا به خورا لرغونو زمانو کی پیدا شوه او دهنی دپاره ځانگړی میتودونه رامنځ ته شول. لومړی کالیزو په زرهاووکاله پخوا دپشر د تمدن او مدنیت په سلوون کی جوړی شو و دی .

شنبم به هرڅاڅکی کی دلمرڅاڅتو وړانگی څلیری . هغه وړانگی چی ټولو ژوند یو موجوداتو ته زیبا ، تودوالی اود ژوند خوشالی وربخسی . لمر سوکه سوکه لوړیږی اود لوروالی وروستی حد ته رسیری چی بسله هغه څه بیرته سوکه سوکه گینته کیږی او بیخی لوړیږی . د لمر لویدو څخه ۳۰-۴ دقیقې وروسته

ترمنځ موقعیت لری . او دواقمسی لمریزی شیبی ورځی بیل دلمر د کینتی څوکی یعنی نیمی شیبی مهال بولی دهغو عنعنو له مخی چی مور ته د لرغونی مصر او بابل څخه راغلی دی یوه شیبه ورځ خنور ویشته ساته ده . یوساعت شیبته ثانیی ده . اود لمر د کینتی څوکی یعنی نیمی شیبی مهال .



دکال به اوږدو کی یورنگه نوی څکه چی دکال اوږده شیبه ورځ د جدی دوهمه ده اولنډه شیبه ورځ د سنبلی شمیر ویشته ده . او ددی ورځو شپو داوږدواله توپیریو پنځوسو ثانیی دی . دا توپیر به دوو دلیلو پینځیری دی : لومړی - د څکی دغیر منظم حرکت له کبله برخیل لمریز مدار پلاستی . دوهم - د څکی د څلور ویشته ساته حرکت محوری تمایل ولمریز مدار ته هم بل دلیل دی .

څنگه چی څرگنده شوه د مهال شمیرنی دپاره بایدله داسی نایاداره واحد څخه استفاده ونه شی څکه نوپه نجوم کی ددغه واحد دپاره دمنځنی لمر مفهوم وړاندی شسوی دی . دا مفهوم به دی مانا چی دکال په اوږدو کی هغه خیالی ټکی چی د فضایی استوا برخط اولیکه موقعیت لری د مهال شمیرنی دپاره دیو واحد په توگه کار ځنی اخیستل کیدای شی . هغه مهال چی د منځنی لمر ددور وروستیو څوکی یعنی لوری او کینتن څوکی ترمنځ موقعیت لری منځنی لمریز مهال بلل کیږی او دغه مهال زموږ ټول ساعتونه رانیسی او زموږ د ژوند په ټولو چارو کی ځنی کار اخیستل کیږی .

همدا راز دمهال شمیرنی د پاره یوبل واحد هم شته هغه د ستورو

دی . او په کال کی دستورو شیبی ورځی دلمریزو شیبو ورځو به اندازه یوه شیبه ورځ زیاتی دی .

**دکال مهال اوښتنه :**

د مهال شمیرنی بل واحد : مخکه سر بریره برخیل محور باندی د لمر برشاوخوا هم په ثانیی کی د دیرشو کیلو میټرو په چټکتیا (سرعت) خوځی . دلمر کږیده دکال په اوږدو کی څوڅله پینځیری څنگه چی دقوس دیرشته بادجدی لومړی نیټه دلمر کږیدو کچه منفی ددویشته درجی او اوه ویشته دقیقې وی بسله دوو میاشتو دحوت برته ویشته بادجمل پراوله دا کچه دصفر سره برابره وی اود چوزا یو

دی . او په کال کی دستورو شیبی ورځی دلمریزو شیبو ورځو به اندازه یوه شیبه ورځ زیاتی دی .

**دکال مهال اوښتنه :**

د مهال شمیرنی بل واحد : مخکه سر بریره برخیل محور باندی د لمر برشاوخوا هم په ثانیی کی د دیرشو کیلو میټرو په چټکتیا (سرعت) خوځی . دلمر کږیده دکال په اوږدو کی څوڅله پینځیری څنگه چی دقوس دیرشته بادجدی لومړی نیټه دلمر کږیدو کچه منفی ددویشته درجی او اوه ویشته دقیقې وی بسله دوو میاشتو دحوت برته ویشته بادجمل پراوله دا کچه دصفر سره برابره وی اود چوزا یو

درجی وی یا دریاضی په ژبه :  $( ۷۵ = ۵۴ - ۱۳۸ )$

دلمر دجگوالی په بدلون سره دکال مهال اوښتنه ترسره کیږی یابه بل عبارت دکال سوږومی دگلو نویسرانی تودلو دحاصله ک دوی اوتلای متر یوه بل بیسی راهی وی

**دستورو اکال یاد هسک دوولس برچونه :**

دلمر لویدو څخه وروسته دستورو هسک که برته کږو ورځ په ورځ او اوونی به اوونی دلمر منځ دستورو به وړاندی توپیر مومی کله چی لمر د لویدیز څخه ختیځ ته د  $۳۶۵.۲۵۶۳۶$  ورځو په اوږدو کی خوځی نودستورو په وړاندی یوه دودورومی ددغه دور مهال ته دستورو کال وایی

منجینو دستورو لوی سمنندر دپوره خبرنی دپاره براته اتیا بر خو ویستلی دی به دوولسو برخو یسا برجونو کی چی لمر به کال کی یوځل څلیری دوولس برچونه یا ( )

برچونه بلل کیږی چی دا نوم دیونانی ژبی د ( ) یعنی خارویو دکلمی څه اخیسته شوی دی . دهسک ددی دوولسو برجونو څخه ا هریو دیو خاروی په نامه یاد شوی دی چی ددی برجونو دنامه ایټنول به په احتمال سره دستورو د موقعیت یاداره د خوځیدو په ډول پوری اړه لری . دلمر د خوځیدو مهال به هر برج کر دگریگوریان د کلیزی له مخی په لاندی جدول کی ښوول کیږی

دیادونی وږ ده چی دقوس له نسبی څخه تراویشتی پوری دپاروگر به برج پوری اړه لری څکه چی دبرج د

هسک به دوولسو برجونو کی نه دی شامل . نو په دی جدول کی دا مهال راغی نه دی

**دسیپومی دحالت بدلون :**

داخبره به خورا دقیقه وی که وایو چی دسیپومی دحالت بدلون په نجوم کی دلمر یو انسانانو دپاره پوښتی نجومی پدیده وه او دا پدیده وه چی دوی ته یی د ورځو شپو اومتنته وښودلی ده او تصادفی هم نه ده چی به زیاترو ژبوکی دسیپومی حالت به هسک کی وینو نو په ساده گی سره پوهیږو چی سیپومی د ځینو ستورو ترمنځ تیریری اودهغی چټکتیا دیرلس ادرجی او دوی دقیقې به یوه ورځ کی ده سیپومی بسله  $۳۷۳۲۱۶۶۱$  ورځو څخه ځیل یوږد پوره کوی او هغه لومړی ستوری ته بیرته رارسیری .

دغه مهال دستورو یسا ( ) مابست بولی

څنگه چی څرگنده ده سیپومی سی  $۲۸۴۰۰۰$  کیلومتره له مخکی څخه لیری ده دسیپومی سطح سره او د لمر په وړانگو څلیری . دسیپومی برگرځیدو د مخکی برشاوخوا د هغی بیلی بیلی برخی دلمر په واسطه روښانه کیږی دغه روښانه کیدلو توپیر دسیپومی دحالت دبدلون سبب گرځی

**- اوونی دمهال شمیرنی بل واحد :**

دمهال شمیرنی مصنوعي واحد چی له خو ورځو څخه (ځینی لهدروا وپنځو څخه ، ځینی هم له اوواتو ورځونه) جوړشوی دی به بیلو بیلو اولسونو کی به بیل بیل ډولوی . په لرغونو زمانو کی دا واحد اته ورځنی وڅنگه چی اوه ورځی به دسوداگری ورځی اواتمه ورځ به دبازار ورځ بلل کیده . په دی ورځ به همداراز جشنونه هم نماشل کیده . اووه ورځنی واحد مور دپه پودیانو دناتمو مورخ چی دمیلا د په لومړی بیری کی یی ژوند کاوه په یوه کتاب کی وینو هغه وایسی : ( ... زموږ عادتونه او عنعنی نورو خلکو ته هم ورغلی چی په اوومه ورځ کانه کوی )

دستورو د هسک لیږنه یوبل علت وچی اوونی دی منځ ته راغی . د لرغونی بابل منجینو دا مساله طرحه کړه چی دسکانو ستورو پرته داسی اووه ستوری هم شته چی پردیس اوللهانده دی چی وروستی یی بیا سیازی وبللی داسیاری د څکی برشاوخوا راگرځی او دلرغونی نجوم له مخی هوسیاره انسانانو پر برخلیک به فردی اوجمی توگه اغیزه کوی . پاته په اولونکی گڼه کی .



# دکالیزو دجوړیدو لنډ تاریخ اود هغو ډولونو

**کالیزو نجومی بنسټونه :**

**مهال شمیرنی واحدونه :**

- دشیبی اوورځی اوښتنه : دشیبی اوورځی منظم اوښتنک اوددی پدیدی غیرعادی بنایست چاته دانسان د کوچنیو توبی اوښوالی موده وریا یادی . دشیبی توروالی ورو ، ورو په زیبا بدلیږی . او ورو ورو دآسمان استوری مری ، ختیځ برریدو شی . طبیعت له خوبه راوینی اودسپارنی

کله چی دمانام تیاره بیل کیږی به هسک کی هم لومړی ستوری وڅلیری اوقول شیان بیرته له سره ویدیری داد شیبی او ورځی سمټک اورانگ دی چی دمنځکی گرځیده . برخیل محور باندی شی او خلکو ته یی دمهال شمیرنی حقیقی واحد به لاس ورکړی دی .

په دی ډول شیبه اوورځ دا هغه مهال دی چی دلمر د دوو وروستیو څوکی یعنی لوری او کینتی څوکی واکمی لمریز مهال بلل کیږی . خو څنگه چی مور مخکه گودی ده نوکه به یوه نیمه څکه (نصف النهار) کی شیبه وی نوپه هغه بله نیمه څکه کی ورځ وی له دی خاطر د هر ی سیمی دپاره بیل بیل جغرافیایی اوږدوالی او بیل بیل واکمی لمریز مهالونه منځ ته راخی . او جغرافیایی اوږدوالی په درجه ، دقیقه او ثانیی اندازه کیږی .

دواقمی لمریزی شیبی ورځی اندازه شیبی ورځی دی . داهغه مهال دی چی دستورو ددو وروستیو یا نهایی څوکی یعنی لوری او کینتی څوکی ترمنځ موقعیت لری .

څنگه چی مخکه برخیل محور باندی گرځی همدا راز برخیل مدار باندی هم حرکت کوی . دستورو شیبی ورځی دلمریزی شیبی ورځی به برته څلور دقیقې یابه دقیقه او پوره توگه دری دقیقې او شپږ پنځوس ثانیی لندی

دیرشمه یا دسرطان لومړی نیټه دلمر کږیدو لوږ حد یعنی منبست درویشته درجی او اووه ویشته دقیقې وی او بیاهم بسله درو میاشتو د سنبلی بریودیرشمه یا دمیزان پراوله دا کچه دصفر سره برابریږی . ددغو یادونو پر اساس د لمر د لویدو وروستی حد هم دلمر د کږیدو له کچه پوری اړه نیسی که دلمر د

دبرجونو نومونه	دبرجونو نیټی	دلمر خوځیدو مهال
غشی	-	دقوس اوویشتمه - دجدی نه ویشتمه
سیرلی	-	دجدی نوویشتمه - ددلی اوویشتمه
لامبورن	-	ددلی اوویشتمه - دحوت یوویشتمه
ماهیان	-	دحوت یوویشتمه - دحمل نوویشتمه
وی	-	دحمل نوویشتمه - دثور څلوریشتمه
سختندر	-	دثور څلوریشتمه - دجوزایوږدیرشمه
غبرگولی	-	دجوزایوږدیرشمه - دسرطان نوویشتمه
چنگلیش	-	دسرطان نوویشتمه - داسد یوولسمه
ناری	-	داسد یوولسمه - دسنبلی شپږویشتمه
سجلی	-	دسنبلی شپږویشتمه - دقرب نهمه
تله	-	دقرب نهمه - دقوس اوله
لم	-	دقوس اوله - دقوس نهمه

دلمر د خوځیدو مهال به هر برج کی -



# فرشتگان

بسم الله الرحمن الرحيم



فرشتگان را فرمود: اگر راست میگویند نامها و رازهای ایشان را بمن باز نمائید، فرشتگان در برابر این امتحان مبسوط شدند و در جواب فروماندند و ناچار بجز و نارسایی عم و معرفت خود اعتراف کردند و گفتند: عاجز آنچه از تو آموخته ایم نمیدانیم. و ناچار وحکیم مطلق تویی. اما آدم چون استعداد آن داشت که از سر چشمه فیض معنوی سیراب گردد و از نور علم الهی اقتباس کند، نامها و رازهای مخلوقات را فرا گرفته و در شناسایی آنها وسوسه یافته بود. از این رو فرمان خدا علم خود را در باب مخلوقات بر فرشتگان آشکار کرد و باینوسیله حکمت مقام خلایق الهی خود را باز نمود.

در این هنگام پروردگار فرشتگان را ندا داد که: آیا ایشما تکلمتکم که من غیب و ملکوت آسمانها و زمین را میفکرم و بر آشکار و نهانان عالم؟ فرشتگان فضیلت آدم و سرفرینش او را دریافتند و حکمت برگزیدنش را دانستند پس آنگاه خدا ایشان را فرمان داد تا بعنوان اعتراف بمقام او بروی سجده کردند، ولی شیطان که در صف فرشتگان بود از سرکبر و ترفع از فرمان خلیفتر بیچی کرد.

میگوئیم و تقدیس میکنیم؟ در این هنگام خدای تعالی ایشان را جوابی داد که از حیرت نجات یافتند و خلاصه آن جواب چنین بود که: شما از روز این آفرینش بیخبرید. و من چیزی میدانم که شما نمیدانید. آنگاه فرشتگان را فرمان داد که چون بیکر آدم را برداختم و جان در آن نسیم یکسره بر او سجده آورید. خدا بیکر آدم را از گل برداخت و آنگاه جان در آن بهسید. پس نسیم حیات در کالبدش بوزید. و دستگاه عقل و اراده و خواستش بکار افتاد. پس از آن خدای تعالی او را مشمول فضل و نعمت خود ساخت و بر توی از نور خود را بر او بگسترده و نامها و رازهای مخلوقات را به او تعلیم فرمود. سپس دورنمایی از آن مخلوقات را بر فرشتگان عرضه کرد و برای اظهار عجز و قصور علمشان و برای نشان دادن اولویت آدم بخلافت

مخلوق تازه ای در زمین خواهی آفرید که در زمین خلیفه من باشد و آن را مأمور سازد و تسلط در اطراف و کناف خاک منتشر گردیده و از روئیدنیهای زمین بخورند و خیرات و نعمت های درون زمین را استخراج کنند. ولی چون فرشتگان حکمت خلقت و استخلاف او را نمیدانستند و از طرفی خدای تعالی بایشان الهام کرده بود که بیشتر افراد این نوع در تقوی و طاعت و عبادت و تسبیح و تضرع بیایه فرشتگان تیرستند. لذا در پیشگاه الهی عرضه داشتند که: آیا کسی را در زمین خلیفه میسازی که در آنجا فساد میکند و خونها میریزد، در صورتیکه ما ترا تسبیح

خدا تعالی زمین را در دو روز آفرید. و با کوههای گرانس استوار ساخت. و رودها و نیازمندیهای سکنه اش را در چهار روز تقدیر و ایجاد فرمود. سپس از ماده های شبیه بگلز افروخته بس آفرینش آسمان پرداخت. و هر دو را در چند اراده خود مسخر ساخت. آنگاه فرشتگان تسبیح گوی و تقدیس کننده را ایجاد کرد. سپس ارادتش بر آن متعلق گرفت و حکمتش چنین اقتضاء کرد که آدم و ذریه اش را بیافریند تا در زمین سکونت گزینند و آن را آباد سازند پس فرشتگانش را خبر داد که



خدای تعالی در مقام بازخواست از شیطان باو فرمود: چه چیز ترا باز داشت از آنکه بر مخلوقی که من او را بدست عنایت خویش آفریده ام سجده کنی؟

شیطان گفت: من از جهت عنصر و گوهر، از آدم برترم و کسی را با من یاری برابری نیست و هیچ موجود بیایگاه رفیع من نمیرسد... من از گوهر فروزان آتش آفریده شده ام و او از عنصر تیره گل، از این رو روانیست که من بر او سجده برم.

خدای تعالی بکیفر عصیان و سر بیجیش او را نداد که: از بهشت سعادت بیرون شو، زیرا تو از مقام قرب رانده و مطرودی و همانکه تا روز بازبینی لعنت و نفرین بر تو خواهد بود.

شیطان از پروذگار خود خواهش کرد که او را تا روز بازبینی مهلت دهد و زنگش را تا آنروز دوام بخشد. خدای تعالی خواهش را بپذیرفت و چون حاجتش برآمد فضل الهی را سپاس نگذاشت و کفران نعمت کرد و بی ادبانه عرضه داشت:

اکنون که مرا گمراه کردی در سر راه مستقیم تو بکین آدم و ذریه اش خواهم نشست و در گمراه ساختنشان خواهم کوشید. و از پیش و پس و راست و چپ قصد ایشان خواهم کرد و خواهی دید که بیشتر شان شرط سپاس را رعایت نخواهند کرد.

خدای تعالی شیطان را بخواری و خدایان از پیشگاه خود براند و فرمود: بان راهی که برای خود برگزیدی برو و هر کلام از ایشان را که بتوانی با بانگ خود بریشان خاطر ساز، و سپاه سوار و پیاده ات را بسوی ایشان بران و در اموال و اولادشان شریک شو، و با وعده های دروغ و آرزو های دور و دراز شان بفریبی. اما بدان که من هرگز دست ترا بر آن بنده گان مخلص خود که اراده قوی و عقیده صحیح دارند باز نخواهم گذاشت و ترا برایشان مسلط نخواهم ساخت. زیرا دل های ایشان از طرف تو باز گشته و گوش های شان از شنیدن سخن تو بر بسته است.

و اما در تصمیمی که بر اغوا مردم و فریفتن ایشان گرفتاری، پس در آن باره حسابی دشوار خواهی داشت و کیفری سخت خواهی دید و من جهنم را از تو و پیروانت بر خواهم ساخت.

خدای تعالی شیطان را از رحمت خود برانده و از نعمت خویش دور ساخت، و آدم و همسرش را در بهشت مسکن داد و ایشانرا از مکر شیطان

بر حذر داشت و از پذیرفتن سختی نسی فرمود تا از بهشت رانده نشوند. و از نمتیایش محروم نگردند. همه نعمتهای بهشت را برایشان مباح ساخت مگر میوه یکدرخت را که از نزدیک شدن با آن منع فرمود، و آدم و همسرش را وعده داد که اگر از آن درخت اجتناب کنند مسائل تنعم را از هر جهت برایشان فراهم سازد تا در بهشت هیچگاه گرسنگی و برهنگی نکشند و خستگی و تشنگی نخشند.

آدم در بهشت مسکن گزید، و از نعمتهای آن کامیاب شد. در میان درختانش گردش میکرد، و در سایه اش می آرمید و از گل سبزه میچید و میبوید، و از میوه هایش کام شیرین میکرد. و از آب های گوارایش سیراب میشد. و در تمام این کامیابی ها همسرش نیز با او شمیم و شریک بود.

آدم و حوا روزگاری همچنان در آغوش سعادت بسر بردند ولی این کامیابی مانند خاری در دل و چشم شیطان میخالد، زیرا دشمن را کامیاب و خویش را محروم میدید. از این رو بانتقام از آدم و محروم ساختنش از نعمتهای بهشت همت گماشت و برای

افتادند. خدای تعالی ایشان را از نعمت بهشت محروم ساخت و نداد که: ((آیا شما را از این درخت نسی نکردم و نگفتم شیطان شمارا دشمنی آشکار است؟))

در این هنگام آدم و حوا از کرده خود پشیمان شدند و عرضه داشتند: ((پروردگارا مادر باره خود، ستم کردیم و اگر ما را نیاموزی و بر ما رحم نکنی هر آینه از زیانکاران خواهیم بود.))

پس خدای تعالی فرمود: از بهشت بیرون روید، شما در زمین مسکن خواهید داشت و تارو ز بازبینی با هم دشمن خواهید بود.

پس از آن خدای تعالی توبه آدم و حوا را قبول کرد و آن دو را آموزد. و آدم و حوا از پذیرش توبه خویش خوشحال شدند و امیدوار گشتند که در بهشت بمانند و از نعمتهایش همچنان کامیاب باشند و خدای تعالی از آنچه بخاطر ایشان میگذاشت آگاه بود، پس اند و را فرمان نزول و خروج از بهشت داد و بایشان خبر داد که این دشمنی میان شیطان و ایشان همچنان ادامه خواهد داشت تا از قنقه اش

# خدا پیکر آدم را از گل پدید آید و آنگاه جان در آن پدید می آید

اجرای تصمیم خود با حیل. بهشت درآمد و در لباس ناصحی مشفق با همه وسایلی در مقام استمالت آدم و حوا برآمد و از راه دلسوزی ایشان را از زوال نعمت و سعادت بیم داد و گفت: ((سر آنکه خدا شمارا از نزدیک شدن باین درخت نسی فرموده جز این نیست که اگر از آن استفاده کنی دو فرشته مجرد خواهید شد یا جاودانه در بهشت خواهید ماند.))

شیطان همچنان وسوسه خود را ادامه میداد، تا چون از نفوذ و تاثیر در آدم و حوا نومید شد، متوسل به قسم شد، و برای ایشان سوگند یاد کرد که من در مقام شما ناصحی امینم و هیچگاه قصد گزند شما را ندارم و در مقام انتقام نیستم. آنگاه بر تکیه و اصرار خود افزود، تا دستشان را بسوی آن درخت آلوده کرد. پس چون بنام مکر شیطان

ببندیدند و از اغواء و وسوسه اش بر حذر باشند و از هدایت الهی پیروی کنند.

خدا راه و رسم زنده گی در زمین را با آدم آموخت و چراغ امیدواری را در دلش بی فروخت و او را خبر داد که روزگار نعمت خالص و راحت بی رنج سیری شده و اکنون که از بهشت بیرون آمده بدون مخصوص از زنده گانی گام نهاده است که دوره در پیشی دارد: یکی راه هدایت و دیگر راه ضلال، یکی ایمان و دیگر کفر. یکی رستگاری و دیگر خسران، پس هر که از شریعت و سنت الهی پیروی کند و بر راه مستقیم او رود از وسوسه شیطان و اغواء از هیچگونه بیسی بر او نیست، ولی هر کس از یاد خدا روی بتابد و از راه او منحرف شود، بسختی و بدبختی در خواهد افتاد و از گروهی خواهد بود که گوشتش

ایشان در زنده گی دنیا براه کثرتی و گمراهی است در حالیکه خویش را نیکوکار همی بنده اند.

## پسران آدم

نخستین شکوفه های بوستان بشری می شکفت و زنده گانی آدم و حوا پس از مشقت های فراوان و رنج های بیگران میخواست که نظم و ترتیبی پذیرد و سرو سامانی بخود گیرد.

حوا در دو نوبت چهار فرزند آورد: در یکنوبت قابیل و خواهرش و در نوبت دیگر هابیل و خواهرش ولادت یافتند. و آدم و حوا از دیدار فرزندان عزیز خود شاد و خرم شدند و پس از گریه های طولانی و روزگار های تلخگامی برق امید در افق زنده گانی شان بدرخشید و امواج شادی و نشاط در دل های شان برخاست.

فرزندان در کف رعایت و آغوش محبت پدر و مادر، مهر بان باز آمدند و روح اخوت و صفا در محیط حیاتشان دامن گسترد. روزگاری بر این منوال بگذشت تا طراوت و خرمی و نیروی جوانی سر پای زنده گانی فرزندان را فرا گرفت. دختران بعد زنده گی زنانگی رسیدند و پسران بکسب روزی و تحصیل قوت پرداختن قابیل بزراعت پرداخت و هابیل بگوسفند - چرانی مشغول شد. و از این رهگذر وسایلی زنده گانی و کارمندی آن خانواده نیکبخت فراهم شد. بنا باین تقاضای توانین خلقت و انوایس طبیعت، فرزیده جنسی بجهت و خروش آمد و قابیل و هابیل هر یک بجهت جستجوی همسری برآمد تا در صحبتش آرایش دل و آسایش خاطر فراهم سازد. و در آغوش محبتش از رنج زنده گی بیاساید.

اراده اولی الهی بر آن تعلق گرفته بود که فرزند آدم قوت خود را بکده بزمین و عرق جبین بصلت آورد و ثروت و دائر افزونی دستهای زحمتکشان و یازو های رنجبران روی فزونی رود و در نتیجه فزونی نسل آدم، قو قها و سلیقه های متفاوت و گوناگون پدید آید و نیکبختی و بدبختی و خیر و شر جلوه گر شوند و صحنه زنده گی را بیاریند ازین رو خدا بآدم ابوالبشر، وحی فرستاد تا هر یک از پسران را با خواهر آن دیگر همسر سازد، تا بر زنده گی دلگرم شوند و برای تحمل مشقت های روزگار آماده گردند.

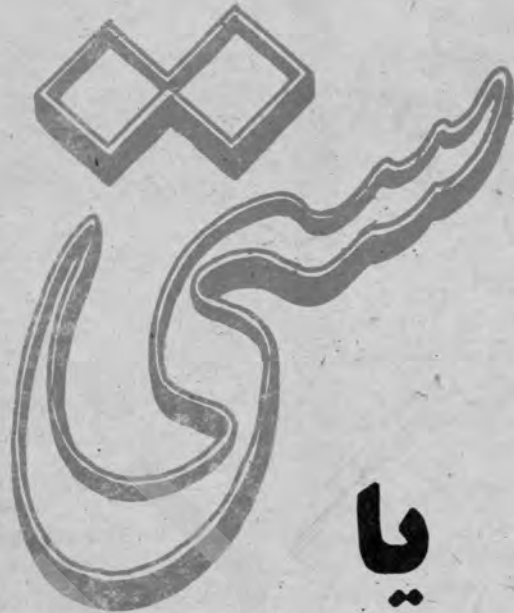


# یک گزارش تکان دهنده از مجله شیگل چاپ آلمان

شوهر او را از شفاخانه به منزل  
مباورد . روپ کنوار لباس شام  
عروسی اش را به تن کرده و تصمیم  
خود را مبنی بر ((ستی)) شدنش به  
همه گی اعلام مینماید . (زن مقدسی  
که با شوهر مرده اش یکجا در شعله  
های آتش میسوزد).

اقرارش تلاش بیپوده به خیرج  
میدهند . تاروپ کنوار را از ایسن  
قصصش باز دارند . ولی همه کوشش  
ها به حدر میرود . او آرام و بیصدا  
بالای خرمن نعش سوزی خزیده و  
سر شوهرش را در آغوش میکشد .  
سپس خرمن چوب شعله ور گردیده  
و لویه شیوه مستی به خواست خودش  
میبیرد .

در راجستان، ایالت فدرالی هند  
شمالی، دهکده ((دیورا)) به تاریخ  
۴ سپتمبر ۱۹۸۷ محصلی به نام مال  
سنگ در اثر یکی از بیماریهای معده  
در میگذرد . وی بیست و چار سال  
عمر داشت و از ازدواجش فقط هشت  
مامیگنشت . از چه گونه گی . سرگ  
همسر هزده ساله اش روپ کنوار که  
در همان روز در آن دهکده میبیرد  
دو روایت متفاوت بر زبانها جاریست .  
از جانب اهالی دهکده با افتخار و  
غرور برای دیگران بازگو میگردد :  
روپ کنوار به اراده آزاد و خواست  
خودش انتحار نموده است . پس از  
آن که پدر شوهر روپ کنوار نعش



# یا زنده سوزاندن بیوهها

ترجمه از : مصعب



Witwenverbrennung in Indien\*: „Solche Frauen ernten hohes Lob“



ولی هاریجان‌های دهکده ((پایین-ترین گشت یا قشر در سیستم مذهب هند هستند. مترجم)). برای یکی از خبرنگاران هندی واقعه رابه گونه دیگری بازگو میکنند

در روز مرگ مال سنگ، دشنام فریاد های بلندی از منزل سنگ رخاست .

- چنانچه با رسم و عفته مطابقت دارد زن جوان وی مسوول مرگ نه به هنگام شوهرش بندهاشته میشود. سپس روپ کنوار را که به اثر استعمال مواد مخدره شدید بی هوش و نیمه جان بود اقارب وی از منزل بیرون میکنند و در جایگاه معین سوختاندن نعش ، بروی خرمن چوب میگذارند و سپس یکی از برادران شوهرش به خرمن چوب آتش میزند در حدود ۵۰۰۰ هزار تن از باشندگان دیورالا و دهکده همچوار، خود را به سرعت بدانجا رسانیده تا شاهد به سر رسیدن این رسم بی رحمانه و وحشت انگیز باشد . باید گفت که در چنین موارد پولیس محل هیچ گونه دخالتی در جریان واقعه نمیکند . زن جوان توانست فقط يك بار خود را از چنگ آتش برهاند . با پیچ و فریاد همسراه بالتماس عفو و بخشایش از آدم های دور و برش پایه گریز نهاد، ولی او



مرد ها آمادگی میکنند تا بپوشه جوان را با جسد شوهرش بپوشانند

را دوباره به دام افکنند . نخست با پارچه چوبی خربله‌مکسی بر سرش وارد آوردند و وقتی نقش زمین میگردید او را میبردند و در آتش میانداختند و در پای آن روپ کنوار با فغان و ناله ه و فریاد در میان شعله های آتش در میگردید و می سوخت .

هفته های بعدی ، هزاران زیارت کننده از دور و از نزدیک با احترام تمام از قربانی به دیورالا سرازیر میگردند ، دورا دور محل سستی، صید موقتی بسرعت اعصار مینمایند و خیلی ها زود سوغات فروشی ها خوراکیه فروشی ها، جایفانه ها و تبتنگ های سلو از اجناس قربانی بدیده از میشوند. چشم برهم زدن عکس بزرگ و جالبی از ((ماهاستی کنوار)) و کتاب جیبی ((ستی بزرگ)) گستی چاپلورا های موسیقی در هزاران نسخه و ب سود فراوان بفروش میرسد .

امروز جایگاه نعش سوزی را به نخست محاط نموده و در نزدیکی آن به روی صفحه یی میوه های نازک، شیرینی گوناگون، دسته های گل و دیگر اشیاء قربان شده روپو هم انبار شده اند يك مرد و دختری در حالی که بر زیر زبانش چیزی زمزمه دارد، با تصویر از خدایان مصروف بقیه درص ۸۴

## زن بسوه راطعه آتش گردانیدند

## در سال ۱۹۲۴ ادا کردند ۶۰۰

امکان خودکشی جوانان وجود خواهد داشت. گرچه تا هنوز چنین حادثه‌یی وجود ندارد، ولی بلزهم ، نگران می باشیم .  
در مسکو و سایر شهر ها، فلم های هندی در ویند گشت نیز نمایش داده می شود. در کلوب های گوناگون ، علاقه مندان فرهنگ هند به حیث يك نوع مواد درسی مورد استفا ده قرار داده می شود .  
به طور مثال در یکی از شهر های روسیه، دوشیزه گان کلوب علاقه - مندان رقص هندی به نام «نلمستی» برای خود ساری و غیره وساییل نمایشی رتبه نموده اند . فلم های هندی که در ویند گشت نمایش می نمایند و به این ترتیب کلیه جزئیات آرایش هنرپیشه را مطالعه می دارند.

بقیه درص ۸۵

به نام مجله ((دیالوگ)) مواصلت می ویزد : از هر سه نامه یکی آن اظهار عشق به متن چکرورتی هنرمند مستعد سینمای هند را در بر دارد .  
و از هر پنج نامه در یکی آن خواهش شده تا راجع به این مطلب معلومات داده شود، که چی گونه میتوان هنرپیشه سینمای هند گردید .  
شفت علاقه مندان هنر هندی بعضی اوقات به حدی می رسد ، که نمی توان آنرا محاسبه نمود .  
يك کارمند اتحادیه انجمن های دوستی شوروی با مردمان کشور های خارجی می گوید که :  
((هر هفته ما چند نامه تهدید آمیز دریافت می‌داریم که در آن ذکر شده میباشد در صورتیکه ما به این یا آن شهر گامی فلم های هندی یا عکس های هنرمندان هندی را ارسال نکنیم

با وجود تأثیر فزاینده رویای امریکایی بالای فرهنگ توده یی در اتحاد شوروی ((رویای هندی)) که در اتحاد شوروی اساساً از طریق فلم های هنری نفوذ نموده با رویای امریکایی به رقابت پرداخته است .  
در مطبوعات شوروی فلم های مذکور رابه نام فلم های سطحی و ساده لوحانه یاد می نمایند که نسبت به سالندان بیشتر برای اطفال در نظر گرفته شده است . ولی در سینما هایی که بعضی اوقات این فلم ها نمایش داده می شوند جای خالی را نمیتوان پیلما نمود .  
اداره روزنامه هایی که کدام يك از فلم های هندی را تحت انتقاد قرار دهد، ده ها نامه خشمگین دریافت میکنند .

نامه های دارای محتوی دیگری به اداره مجله زنان شوروی - هند

# رویای هندی در سینما های شوروی





گفتگوی اختصاصی  
 با مستعدان بزرگ  
 بیدل شناسی  
 استاد محمدا  
 عبدالحمید اسیر  
 منتهور بیه  
 قلمی آفر

تیمه گشته : حم الاسود

زمانیکه امیر عبدالرحمن خان به سر اقتدار رسید، برخی از سران مردم بدخشان را که با وی از دم خاصه پیش آمده بودند، به اسارت گرفت. در میان جمع اسیران، جوانان سلحشور و آزاد منشر شامل بود. کم حرف و انزوا پسند امیر اسیران را به توجیه برانگیز ... دربانان او را به نام عبدالقادر صد میزدند.

باری امیر تصمیم گرفت تا اسیرانش را به جویه دار بسپارد و به همین نیت به کار خود آغازید.

... و سر انجام روزی هم نو بت عبدالقادر فرا رسید. امیر عبدالرحمن چیز هایی در باره فراست و ذکاوت او شنیده بود. همینکه به چشمان جوانمرد اسیر خیره شد، تغییر رای داد و به دربانان گفت: عبدالقادر را نکشید. زنده گی او مهتر است.

گردونه زمان همچنان به پیشش میرفت. سال ۱۳۳۵ هجری ماهتابی بود و عبدالقادر، صاحب چهارمین فرزندی شد که اسمش را محمد عبدالحمید گذاشت.

محمد عبدالحمید که از همان کودکیها، موجود متفاوت از همسن و سالانش بود، بزرگ و بزرگتر میشد. تا اینکه زمانی فرا رسید و او راهی مدرسه هانی گردید.

شگفت اینکه هنوز تحصیلات ابتدایی خویش را به پایسه اكمال نرسانیده بود که به جرم سیاه سر

از مکتب اخراج شد و تحت نظارت قرار گرفت. سر انجام در پانزدهم جدی سال ۱۳۱۲ هجری خورشیدی با خانواده مختصرش به ریگستان جنوب کشور تبعید گردید.

مدت تبعید سیزده سال را در بر گرفت و او در خالیگه اندوه و داغ مرگ تنی چند از افراد خانواده اش را در دل داشته بود دوباره به کابل برگشت.

استاد محمد عبدالحمید اسیر ملقب به (قندی آغا)) و آکه اینک چراغ بیدل شناسی و عرفان را در کلیه ویرانش از سال ها به اینسو روشن نگه داشته و شاگردان فراوانی را در این رشته تربیت نموده است. در منزلش ملاقات نمودم.

وقتی با او جهت تهیه مصاحبه از جانب مجله سپاوون سنا گفتم، باخوشرویی تمام پذیرفت.

وقتی از استاد بزرگوار قندی آغا قبل از هر چیزی خواهش کردم فسرده زنده گینامه اش را حکایه نماید در جوابم با کلام حضرت بیدل فرمود:

**کیم من شخص نومیدی،**  
**سر شت عبرت ایجاد می،**  
**به صحرا گرد مجنون می،**  
**به کوه آواز فرهادی**

باخود اندیشیم که دسترسی به معانی بیدل ((شیرین)) کلام و زیبایی ((لیلا)) ای الفاظش نیز گرد مجنون میخواهد و آواز فرهاد، وینجاه و نه سال به کار است که اسیر وار از بیستون شعر بیدل آواز فرهادی را بشنویم و در وسعت آباد دشت معرفت بیدل گرد مجنون گردیم. شگسته گی استاد درستی نداشت عبرت ایجاد می ایشان رحمتا.

استاد گران ادب! اگر اجازه دهید خواهم پرسید، که چی گونه با حضرت بیدل بزرگوار آشنا شدید؟

- در محله فرزه کهدامن بیروشن ضمیری به نام خلیفه میر احمد میزیست که در مقامات آخری تصوف و عرفان رسیده بود، همواره در حیرت محض به سر میبرد. شبی شرف صحبتش نصیب شد. پاسی از شب گذشته بود که وی سر از جیب حیرانی برون آورد، مرا مخاطب قرار داده فرمود:

فرزند! حضرت میرزا عبدالقادر بیدل را میشناسی؟

گفتم: نام مبارک شان را شنیده ام. آن عارف عالی مقام مصرعی را از ابوالمعانی به آواز بلند برخواند:

**((تماشا هفت دیدنسا، محبت رنگ ها دارد))**

و علاوه نمود که ((روزی او را خواهم شناخت)).

چندی بعد به کابل آمدم. اتفاقاً روزی همراه با مرحوم دکتر امیر - محمد در بازار کتابفروشی گذرم افتاد. همان مصراع به خاطرم گذشت به مجرد خطور، به دکان عبدالاحد مراجعه کردم و کلیات ابوالمعانی را هدیه نمودم.

امروز از آن روزگار درست ینجاه و نه سال میگذرد.

در سال های تبعید بر بالای تپه های ریگی گرمسیر، در سایه های درختان کزویارت امیر بلند و در کپه های شب باش مصروف مطالعه آثار حضرت بیدل بودم. گاهی که پاس و حرمان و درنج غربت گلویسم را میفشرد، این بیت بیدل برایم نوید ادامه زنده گی میداد:

نظره سلیمانیم اما موج دریای کسرم دارد آغوشی که آسان میکند دشواریها و زمانیکه بر ریگ های داغ مینگریستم و از شش جهت بیکی و تنهایی، مشاهده مینمودم، غیر از توکل به خداوند تعالی چاره نبود و این بیت بیدل جرس کاروان هوشیاری میگردید:

**چون ریگ روان دوسفر دشت توکل**  
**باید قدح ابله هم آب تکیود**  
**ولی تا امروز بیدل را چنانکه هست**  
**نشناخته ام، زیرا خود میفرماید:**

**بیدل آهنگت شنیدیم و ترا نشناختیم**  
**ای زلف آسویه گوش مصلای میرسی**  
**استاد محترم! با آنکه شما فشرده**  
**گفتید، دنیایی از معانی در حرف های**  
**نان نهفته است. حال لطف نموده**  
**بگوید، علت وانگیزه گرایش شما**  
**به این رشته شریف چی بوده است:**  
**زنده گی بیوسته در تطور و نوسان**  
**است. نشیب و فراز فراوان دارد،**  
**اما آنچه را که از مکتب بیدل آموخته ام**  
**بی زوالی فقر است، زیرا:**

**سایه با نیست آفت سیلاب**  
**تا توانی حصار و مانع**  
**درویشی وصف حرص و هوس را**  
**شکستن شهادت میخواهد و گذشتن**  
**از دنیا و تعلقات دنیوی بی زور بازو**  
**ممکن نیست و من از جوانی تا کنون**  
**رغبتی به جمع آوری متاع قلیل مادی**  
**نداشتم و در حقیقت اندوخته بی نیز**  
**نبوده ام که از آن صرف نظر**  
**میکردم، پس به قول ابوالمعانی:**  
**چوبه گام نیست دنیا چه زخم لال تو کشی**  
**نتوان کشید دامن ز غبار ناخسته**  
**به حرال در ادبستان یاد عرفان**  
**و مردان حق بورای فقر بسنده تر**  
**بقیه درص ۸۱**

# بیدل شناسی

## بده کوه آواز فرهادی



# مادریک انزوی او و محاکمه



که منبت ریاست انجمن نویسندگان رابه دوش دارم، پرسیده شود که: در طول سه سال گذشته بزرگترین زبان‌های جهان کدام‌ها بوده‌اند؟ من هیچگونه پاسخی ندهم و یا اگر پاسخی بدهم، باز هم توپخ گیسبه پاسخی نخواهم داشت.

با آن که نشود عوامل این محاصره را یک پلک در اینجا شمار کرد، اما به سراحت باید آورد که تفسیر بزرگ آن متوجه خودمان بوده، و ما راجه سیاست‌های باندستی که در کشور مان وجود داشته است، به این معنی که ما خود، این دیوار بست و محاصره را برای خود درست کردیم و همه در ها رابه روی خود بستیم. و از این سبب برای ما که در یک انزوی فرهنگی قرار داریم و از سوی هنوز دو آغاز دهه دوم قرار داریم، تخمین کردیم و پیشگویی بی آورد های دهه جهانی فرهنگ، سخت و دشوار است.

با این هم توصیه‌های یونسکو، توصیه‌های به جا و سودمندی میباشد، که حفظ میراث های فرهنگی را در بر - گیرنده است و به اعضای یونسکو تاکید دارد تا از میراث های فرهنگی نگهداشت و حراست به عمل آورند.

آن چه که در این مورد بیشتر اهمیت دارد ایجاد نظام و شناخت فرهنگی، میان مردمان کشور است، که بادرین دوباره، مادر دو سال گذشته این دهه نتوانسته ایم به آن توفیق و دسترسی پیدا کنیم. اما از اطلاعاتی که به دست می‌رسد کشور های دیگر با تلاش هرچه وسیعتر خود را در این مسیر قرار داده‌اند و مبادلات و داد و گرفت های فرهنگی میان کشور های دیگر به شکل وسیعی آغاز گردیده است.

میتوان گفت که یاب سر رسیدن به فرهنگی مردمان جهان به یک

تفاهم فرهنگی با همی خواهند رسید، که آئینها و رسوم افغانستان نیز از این تفاهم بیرون نماند.

آیا فرو ریختن و شکستنا ندن این محاصره فرهنگی برای ما ممکن است، اگر است بی گزافه؟

به نظر من بیرون آمدن از این محاصره و انزوی فرهنگی بیشتر به وضع سیاسی کشور بستگی دارد. اگر سیاست دولت به گونه ای در بیاید که ملخود را از انزوی سیاسی بکشیم، فکر میکنم آن وقت با سوسی خود از محاصره فرهنگی بیرون خواهیم آمد. که این گفته از طرفی با مسائل بین المللی در رابطه بوده و از جانبی هم با سیاست و بالیسی دولت خودمان. این که آیا دولت آمد نشرات بیرونی رابه گونه آزاد اجازه خواهد داد؟ آیا دولت اجازه میدهد که مردم کشور هر نشریه بی را که دل خودشان بخواهد آزادانه از هر منبعی به دست بیاورند، و یاب نشرات دلخواه خارجی آزادانه منتشر کنند؟ و آیا مقامات مربوط کشور، این نشریه‌ها رابه زمان معین به اشخاص رسانیده میتوانند؟ این ها پرسش هایی اند که هنوز برای آنها پاسخی وجود ندارد.

این مساله باز هم به سیاست داخلی و خارجی دولت افغانستان ارتباط پیدا میکند، که تا چه حد آزادی های دیموکراتیک به مردم قابل میگردد؟

شما میدانید که یکی از این آزادی ها، حق آگاهی فردیست که هر شخص حق دارد تا از تمام حوادث و اتفاقات داخلی و خارجی آگاه گردد. با آن که مردم از طریق رادیو - تله ویدی میتوانند از اخبار جهانی یا خبر شوند، اما شما میدانید که این يك امکان خیلی خورد و ناگفتیست. زیرا بیشتر مردم ما زبان های خارجی

## قرارداد اریم

را میدانند و آن هایی که میدانند امکانات شنیدن برایشان کمتر موجود است یا این که هیچ نیست.

پس یگانه وسیله آگاهی در این مورد به دست آوردن و تکثیر نشرات خارجی است به زبان مردم ما به این ترتیب بایست دولت حق این آزادی را به مردم قابل گردید.

وزارت های خارجه، اطلاعات و کشور و نشرات به کمک هم، روشگاهی از این نشرات را ساخته و به دسترس مردم قرار دهند.

طوری که دیده میشود، ما تنها نشرات شوروی را در اختیار داریم، چرا از نشرات امریکا، انگلستان فرانسه، جاپان و از کشور های همسایه مان هند وستان نداشته باشیم؟! چرا از ایران نداشته باشیم که هم زبان و هم فرهنگ هم استیم؟! بگذرید نشریه های پاکستان هم بیاید و مردم بخوانند.

دیدك سخن بیرون آمدن از این محاصره و انزوا دو پهلو دارد. یکی مربوط میشود به سیاست و موقعیت سیاسی دولت افغانستان، که چند کشور ما رابه رسمیت میشناسد و دیگر به روش دولت در رابطه به آزادی های فردی در داخل کشور. يك نکته مهم دیگر باز گشت مهاجرین به وطن است. یعنی وقتی زمینه باز گشت به مهاجرین میسر گردد، در آن صورت آن شمار از شاعران، نویسندگان و فرهنگیان که به کشور های دیگر استند، وقتی دو باره بر گردند طبیعتیست که يك مقدار اطلاعات و آگاهی های فرهنگی را با خود می‌آورند، که سازنده خواهد بود. انتظار می‌بریم، آن روز به زودی فرارسد.

انجمن نویسندگان افغانستان در وابسته گری با این اعلام، چسی کارهایی را انجام داده و یا روی دست دارد؟

باید گفت که نسبت کمی بودجه انجمن نویسندگان، ما نتوانسته ایم برنامه ها و کار های موثری انجام دهیم. فقط در این اواخر محترم فضل الحق خلغیاری، صدراعظم ج.ا. مبلغ دو نیم میلیون افغانی را طور فوق العاده پلمبا کمک کردند که جای دارد از جناب شان اظهار سپاس نمایم.

وضعیت کنونی ادبیات فارسی دری مابه ویژه شعر و داستان را چه گونه ارزیابی میکنید؟

یاد ر نظر داشت حرف هایی که در گذشته همین صحبت در مورد چه گونه‌گی حالت فرهنگی مادتخته باید بیاریم که وضع ادبیات ما به ویژه وضع ادبیات منظوم ما نوید بخش است. من وقتی نگاه میکنم که در کشور خود (منظورم ادبیات فارسی دریست)، شاعرانی چون بر تو نادر، قهار عاصی، خوشنما (السرزمین)، نریا و اشقیلا صراحت، قصیده سرای عرب شیکر، پولاد جان راداریم، مراد شمس معاصر بیشتر از این امیدوار مسازم.

بسیار روشن باید بگویم که عین حاشی که نامشان را برده، شخصیت هایی اند که در رشد و بلند آبی فرهنگ معاصر کشور و تلاش های بسی نهایت داشته و کرده اند و حتی میتوانم بگویم که همین چهره های خاطر کشف است اصالت فرهنگ کشور شان قربانی داده‌اند و عمر عزیز شان را صرف این راه

نوده‌اند. و اگر من اجازه داشته باشم برایشان تبریک میگویم. اما در مورد داستان قضیه به گونه دیگر است.

شما میدانید که گذشته ادبیات ما بیشتر به گذشته ادبی منظوم است. ما تهناب و اساس گذشته ادبیات منظوم به چهار محکم نظیریم. ادبیات داستانی منظوم به کلی محدود است. و در همین دهه گذشته حال داستان حال قابل درین و تأسف را دارد. فکر میکنم هنوز هم بهترین داستان نویسان ما، همان نویسندگان سال قبل استند. یعنی در این دهه گذشته همین صحبت در مورد چه گونه‌گی حالت فرهنگی مادتخته باید بیاریم که وضع ادبیات ما به ویژه وضع ادبیات منظوم ما نوید بخش است. من وقتی نگاه میکنم که در کشور خود (منظورم ادبیات فارسی دریست)، شاعرانی چون بر تو نادر، قهار عاصی، خوشنما (السرزمین)، نریا و اشقیلا صراحت، قصیده سرای عرب شیکر، پولاد جان راداریم، مراد شمس معاصر بیشتر از این امیدوار مسازم.

بسیار روشن باید بگویم که عین حاشی که نامشان را برده، شخصیت هایی اند که در رشد و بلند آبی فرهنگ معاصر کشور و تلاش های بسی نهایت داشته و کرده اند و حتی میتوانم بگویم که همین چهره های خاطر کشف است اصالت فرهنگ کشور شان قربانی داده‌اند و عمر عزیز شان را صرف این راه

## وضعیت شعرا امروز

## مانوید بخش است

## اما وضعیت داستان

## مانا ناجور

آن گونه که میدانیم، در جهان نخست رمان به وجود آمد و بعد همی آن داستان کوتاه، اما در افغانستان اگر از جهاد اکبر و چند اثر داستانی بلند بگذریم، که به یقین نامرمان و پراخها گذشته نمیتوانیم، نخست داستان کوتاه پدید آمد، و تا هنوز ما، رمان خود رابه وجود نیاورده ایم. ما داستانهای درخز داریم که بعضی ها از روی اشتباه مارک رمان را پراخها میزنند، که ما با این نامگذاری موافق نیستیم اما هنوز که هنوز است، رمان نداریم و یک بار دیگر باید آورد که وضع ادبیات داستانی ما رضایت بخشی نبوده بل نابه سامان و ناجور است.

این روز ها از آزادی مطبوعات و رسانه های جمعی سخن بیشتر به زبان است، این آزادی برای شما تا کجا محسوس بوده است؟

فکر میکنم در این مورد نباید بدین بود. هر چند نمیتوانم از وضعیت عام آزادی فرهنگ و مطبوعات سخن بگویم.



د خوشحال فرهنگي ټولني رئيس کانديد  
اکادميسن مهمل صديق رو



# داطلاعاتو

# انحصار

د فرهنگي وگ او پرمختيا سترخند دى

په خپل پراخه پوهنه پخپله حل کړې  
اما ددې خبرې مانا دا نه ده چې دنورو  
تجربو ته هيڅ ارزښت ور نه کړو  
د نړۍ د ملتو تر مينځ بايد فرهنگي  
مبادله پراخه شي ، هنري ډلې راشه  
درشو کړي ، نړيوال علمي سيمينارونه  
جوړ شي ، خپرونې (ورځپاڼې ، مجلې ،  
او کتابونه) او د ساينس او ټکنالوجي  
په برخه کې تجربې مبادله شي . دغه  
کارونه به دنړيوال تفاهم او دسولې  
د تامين په لاره کې گټور ثابت شي .  
د فرهنگي مبادله تر زياتې اندازه د  
تمسب پانده تمهه ، او تحکم مخه  
نيسي .

داطلاعاتو او معلوماتو د ازادۍ په  
برخه کې هم خپلې هلې ځلې جاري  
يوساتي او که نه تشي شمار ورکول  
دجا په درنه خوړي . که نوي معلومات  
لاس ته راننسي دا به يو دايسروى  
حرکت او دوخت او نسرزى ضايع  
کول وي .  
دوهه فرهنگي غوڅه د دولتو نو  
له خوا دديکته او هدايت ورکولو  
باليسي ده . په کومو هيوادو نو کې  
چې دتخليق ازادى او فرهنگي  
پلوراليزم ته اجازه نه ورکوله کېږي .  
هلته څوک د فرهنگي پرمختيا د پاره  
به مينه کارنشي کولای . له بنمهرغې ،  
به دى وروستيو وختو کې دنړۍ په  
اکثرو سيمو کې دآزاد فکـر او  
دموکراسي ورسه چلېدلې ده . اکثر  
دروشنفکران دپانده تقليد او تحکم له  
لومې څخه آزاد شوي دي او زيار باسي

خواب : زه نه پوهېږم چسې د  
(د فرهنگي غوڅې) څخه ستاسو مقصد  
څه دى ؟ ښايې ستاسې مقصد بهغه  
منفي پديدې وي چې د فرهنگ دودى  
او پرمختيا مخه نيسي . زما به عقیده ،  
داطلاعاتو انحصار ، د فرهنگي ودې  
په لاره کې ستر خنډ دى . په ځينو  
هيوادونو کې داطلاعاتو ازادى نشته .  
يوه زى يوشمير محبوبو کسان ددې حق  
لري چې هرډول خارجي ورځپاڼې ،  
مجلې او کتابونه وگوري او د خپلو  
معلوماتو ضاحه پراخه کړي ، خو  
اکثريت روشنفکران دنړۍ له سياسي ،  
اقتصادي ، علمي ، او فرهنگي  
انکشافاتو څخه ناخبره پاتې کېږي .  
طبعاً په داسې شرايطو کې ، فرهنگ  
له رکود سره مخامخ کېږي .  
اوس چې يونسکو د فرهنگي  
پراختيا لسيزه اعلام کړې ده ، بايد

پوښتنه : لطفاً د فرهنگي لسيزې  
په نوم دروهنې لسيزې دنومولو پاره  
باب معلومات را کړي ؟  
خواب : دملگرو ملتو ساز مان د  
( ۱۹۸۷ ع ) کال څخه تر ( ۱۹۹۷ ع )  
کال پورې لس کلنه موده د فرهنگي  
پراختيا د لسيزې په نوم نومولې ده .  
دغه لسيزه د يونسکو يمني (دملگرو  
ملتو دعلمي ، فرهنگي ، او تعليمي ،  
تربيتي سازمان) له خوا په ټولو غړو  
هيوادو کې نامنځل کېږي . د دغې  
لسيزې څلور کاله تير شوي دي او  
موږن تازه ورته متوجه شوي يو .  
سره له دې ، (ماهي چې هر وخت به  
او يوکې وايي تازه دى ) .  
پوښتنه : ستاسو په نظر د فرهنگي  
پروگرامونو دپه نظر کې لرلو سره ،  
په نړيواله سطحه کې به کومې فرهنگي  
غوڅې پرايستل شي ؟



یادونی وې تحول کړی دی. په دغه تحول کې هیومانیزم، بداعت او تخیل او شاعرانه ژبه له وریا په خپل ځان ښکاره کوی. اوس په شعر او داستان کې د فزیکي اخ وېب په ځای دانسان سایکالوجي او باطني حالات څرگندېږي. اوسنی شاعران او لیکوال د بديعي ادب له ماهیت سره آشنا شوی دی ځینی کسان وایي چې په اوسنی پښتو ادب باندې د نېپلي او بديعي سیوري څپور شوی دی. آیا کیدای شي چې له شعر او ادب څخه په اوسنی حالت کې بدل ډول انتظار ولرو؟ زموږ په هیواد کې بېرته ډیره اوږده شوه، تقسوا او مورالیزم ته په سپکه سترگه وکتل شول، لوږ ارمانونه او ایوایالونه د ورځنیو گټو او مصلحتونو تابع شول. اود پرنسیپونو بحران مینځ ته راغی. د بالکل طبیعي خبره ده چې ناآرامه حالات ناآرامه افکار او احساسات زیږوي.

د پښتو د فرهنگي پرمختیا په اړوند باید ووايو چې:

- پښتو ادبیاتو ته دی له هر ډول تصعب او تنگ نظری پرته کاروشي.

- له نړیوالو معاصرو ادبیاتو سره باید د ژباړني له لارې شاعران او لیکوال آشنا شي.

- فرهنگ دی د ټولني لوړو گټو او ارمانونو ته وقف شي.

- شاعر او لیکوال ته دی ترمنځي ۲ نه دزی فکري آزادی ورکړله شي.

یوښتنه: ننني پښتو شعر د تیرو شعرونو په پرتله څرنگه پیژني؟

ځواب: لکه څنگه چې د وروستیو کلونو پښتو د هر کور دروازه وټکوله. د شاعر اولیکوال په آندس یې هم بیضاغونه ولېږل اوله هغو څخه یې وغوښتل چې د ((تجدید تربیت)) د پاره ځانونه چمتو کړي. له دی وروسته هغه څه پېښ شول چې پېښ شول. په پای کې دروغی جوړی وخت راورسید. کوم شاعر اولیکوال چې له ځانه پردی شوی و، بیرته یې خپل ځان وموند، خپل احساس او عاطفی ته یې پام شو، د ژړه وینایي خلکو ته واوروله هرچاغوز ورتسه ونیوه، خوندي تری واخیست ځکه

په هغه کې تصنع او زیان نه لیدل کیده. په دغه وخت کې ټولو ((شعريت)) ته مخه کړه. شعر چې ځان یې وړک کړی و، بیرته خپل ځان وموند او انفرادیت یې تیار وکړ. اوس د پښتو شعر په شریانو نو کې نوی وینه په خو خپلو ده. البته که له کوچنیو نیمگړ تیا تیر شو په مجموع کې ویلی شو چې اوسنی پښتو شعر - شعري، ښکلا ده. تخیل دی، احساس دی، عصیان دی، اونوښت دی.

داهم باید ووايو چې په کوربه پښتونخوا کې غزل د تخیل، رومانیت او رنگینی لوړی ښکلی ته رسېدلی دی. زموږ شاعران یې له ((حمزه)) نه زده کوی اوسم یې له ((نیما)) نه. په پښتو کې اوس آزاد شعر وژرونه خواره کړی دی او هسکو څوگو ته ختلی دی. البته آزاد شعر مخالفان هم لری خو داسې ښکاري چې هغوی جريان نشي منلولی.

یوښتنه: داسې ښکاري چې د پښتو ادبي کره کتنې چټکې پرمختگ ته دی کړی، علت یې څه دی؟

ځواب: یوځلې په (۱۳۵۵هـ.ش) کال کې د (زیري) جریدې ادبي کره کتنه پیل کړه خوښه نتیجه یې ورکړه. ځکه چې اکثر لیکوال او شاعران د انتقاد د لوړیدلو حوصله نه لری. کره کتنه په هغو ټولنو کې ښه نتیجه ورکوی چې د دموکراسی عنعنه پکې موجوده وی او خلک له مباحثې او انتقاد سره آشناوی. خو چیر ته چې هر سړی ((من)) وی یو مقال انتقاد هم نشي زغملای.

په دی وروستیو وختو کې په پښتو کې د ادبي کره کتنې په باب یو څه آثار خپاره شوی دی. لیکن په دی برخه کې د تخصص ځاوندان تقریبا دانشت په شمار دی. ځینی ادبي کره کتونکي ددی دپاره چې څوک څپه نشي له کره کتنې څخه ډډه کوی او ځینی چې جرات ادبي کره کتونکي ددی د پاره چې څوک څپه نشي له کره کتنې څخه ډډه کوی او ځینی چې جرات لری هغوی بیا د علمی صلاحیت خاوندان نه دی. نورنو تاسی پخپله نتیجه راپستلی شي.





# قوی فریبا

داز دل خود ریشی تو بی جا چه بگویم  
 حرمی که هوشیست . به ایما چه بگویم  
 چون لولو شهوار و یا بهشمة نیل است  
 با چشم اتو از صافی دریا چه بگویم  
 تو شاخ گلی ، در چمن آرزوی من  
 پنهان نتوان کرد . هویدا چه بگویم  
 شرمندہ کند نیم نگاهت خم می را  
 بی جا صفت سافر و صیبا چه بگویم  
 با خواب و خیال و خم گیسوی سیاحت  
 بیبوده حدیث شب یلدا چه بگویم  
 در بحر هو سہا بودت میل نشستن  
 آخر بتو ای هوی فریبا چه بگویم  
 مرغ هوس اسون نگاهت تو گشته  
 با چون تو فریبنده زیا چه بگویم  
 هر لحظه دلم آرزوی وصل تو دارد  
 با همچو تقاضا و تمنا چه بگویم  
 هر لحظه دلم را به فریبی بریایی  
 با دزد دل از غارت دلہا چه بگویم

ن - سرود



# خمشک و دعوه

گرانی حیا به کره ستا حیا ز موزه خپله ده  
 نن هم زمون خپله ده سپاهم زموزه خپله ده  
 ستا که شی لاوره د دنیا له هر نظر خنی  
 پام کره داده داخه ده دنیا زموزه خپله وه  
 دی دین گلونو کی چی هر رنگه لوغریزوموژ  
 داین سوچی خپل دی دابید یازموزه خپله ده  
 داجی په وعده باندي د واخس داغای وخی تل  
 ډیرکه غمازان دی خوولازموزه خپله ده  
 نن چی مورخی دژا کورته وایر چی داغله  
 خه چی ورته خانودا خندان موزه خپله ده  
 بریزوه چی بنه وړان کری د گناهو گودرولنه مو  
 داوریخی مو خپلی او برینسازموزه خپله ده

سبح الله سبح

# قاتل نظر

ډيرو غمونو ته تر غاږی وټم  
 چی انکارونو ته تر غاږی وټم  
 د توری شپې لاصدبه خود خلوی  
 زه سحر ونو ته تر غاږی وټم  
 تمیز دخپل او پردی نه شته په کی  
 داسی وختونو ته تر غاږی وټم  
 اوس به د زلفو صفت خود کومه  
 چی غزلونو ته تر غاږی وټم  
 ستا د قاتل نظر به اعلم بدل  
 نور همتونو ته تر غاږی وټم  
 وخته کیسه زما په یاد کی لره  
 ختګه زخمونو ته تر غاږی وټم  
 پریده چی مات کره د وخت لاسونه  
 زه ټکورونو ته تر غاږی وټم

افضل تکرور



## وصیت نامه

چون به غربت خود از من بیک جان بقدر جان  
گور من در پهلوی آواره کان بهتر که من  
همچو من اینجا به کورستان غربت خفته است  
کشور من سخت بیمار است از آرزش مد  
از برای مدفن من سینه تنگش مدر  
داغ ما دارد من بر سینه اش داغ دگر  
ملک یزدان است هر جا با زبان آفتاب  
هر کجا دل می تپد و لدا را باشد مقام  
زیر هر خار می که بند لانه ما و می می است  
رقص رقصان از کج خیزم اگر آرد کسی

جاد میدیم در کنار تربت آواره کان  
بی کسم آواره ام بی مهنم بی خانمان  
بس جوان بی وطن بس سپرد ناتوان  
داغ ما دارد نمک بر زخم آن کمتر فشان  
بهر من بر خاطر زارش مننه بار گران  
درد ما دارد دگر بر پیکرش خنجر مران  
شهر انسان است هر جا جلوه دارد آسمان  
هر کجا جان می رود جان بخش باشد مکان  
مینوا مرغی که شب گم کرده راه آشیان  
مشت خاکی از دیار من به رسم ارمغان

ای وطن مبارک پی، اگر اینجا سی  
خبر خدا و خبر وطن صحرانی میاور بر زبان

خلیف



# پانچواں جشن ملی

دین اواخر فیستیوال جدید تئاتری در شهر کابل بر گزار خواهد شد. دین فیستیوال گروه های تئاتری که در شهر کابل فعالیت دارند، اشتراک میوزند، تا ثابت نمایند که کی ها بهتر و خویتر کار میکنند. بینم - قاده فرخ کارگردان و هنرپیشه خوب کشور، که اغلبا موفق کار کرده و خوش خیزند. از این فیستیوال عرضه خواهند کرد. **قده فرخ:** جای بسیار خوشبخت که در کشور...

## راهی با چهار آهنگ تازه

چهار رمانی اوز خوان مستند کشور که در این اواخر از وی آهنگهای ی جدید در تلویزیون نمایشیم، برای بیت گنوست تازه در تلویزیون آماده می دارد.

در این گنوست چهار آهنگ تازه شامل است. دو آهنگ آن از ساخته های خودش و دو دیگر از شاه محمود نوروزی و جلیلی خلافت است. شماره آن از حافظ بزرگه، افسر رهبن و حزین لاهیجی میباشد.

طرح و بیت تلویزیونی این آهنگها را عایشه جلالی و نورالله سینی در کارگردانند و موفق تلویزیون به دوش دارند.

امیدواریم آهنگهای جدید چاره راهی، با کیفیت بیشتر بمی و علاقه تماشاگران آن عرضه گردد.



### تئاتر ملی

برای نخستین بار در رابطه با تیاتر چنین فیستیوال بزرگ بر گزار میگردد. به خاطر آن که من هم سب خود را در فیستیوال ادانده مینامم. دو پارچه تیاتری را کارگردانم. مناسبه که عبارتند از ((عم - و)) (قصه اصلی کیست). با استفاده از فرصت، خواستم تا دو گروپ کادی یعنی هنرمندان اداره هنر و ادبیات و هنرمندان بخش تیاتر اتحادیه جوانان را در تفاهم باهم برای کار مشترک آماده نمایم. تضاموت خوبی کارها را میکنند به دست صاحب نظران.



## ستاره های تلویزیون


یون خواهیم داشت در مورد آغاز کارش چنین گفت: **((فعلا برای اجرای دو کنسرت تلویزیونی آماده می میکنیم و در همین روزها مصروف مشق و تمرین هستیم امید واریم اولین نمره زحمتکشهای ما که عاری از نواقص هم نیست برای بیننده ها و شنونده های عزیز نذخور پذیرش باشد. ما در حالیکه موفقیت شان را خواهیم منتظر استیم تا ببینیم که چی دست آوردی خواهند داشت!))**



## خوستی

و چرخهای زویرنگار

از سری (تلویزیون) به نامی حسرتی او همیشه فلم دکورایی چاره وزارت فرهنگس چاره دریاست به مگر تیا (تلویزیون کر). **دوره اولی فیلم سناریو د سواد دوره دوم سناریست واحد نظری او به شکل خوستی تیاره کری ده.** به جمله فلم کی د سواد بتوانیو در کارهای چرمه تونگه ف. طالی **مگنشی و مشرف هنرپیک صحنه گسار** **در کارهای او همی دی که سناریکی بنامه**




فوزیه میترا، نییله همایون، مشعل هنریار، ف. عبادی

# تو بگو می

**فوزیه میترا:** نییله همایون در روابط اجتماعی حساس و اندک رنج است

**نییله همایون:** فوزیه میترا در برنامه های زوقی تلویزیونی بی قیمت است

**مشعل هنریار:** آرزو دارم ف. عبادی جواد از نقش های منفر را ایفا کنند

**ف. عبادی:** در نقش های منفی خوب میدرخشد. ف. عبادی هنرمند خوب، مشعل خوب، نقش های منفی را - بهر دورت وزست عالی تخیل مینماید که شنونده رادوی و بیننده تلویزیون تصور میکنند با همان مرد خشن روبه روست و آرزو دارم آقای ف. عبادی بتواند جوادانه این نقش را نصیب شود.

**ف. عبادی:** نمیخواهم عامل برهم زدن وضع صحیح مشعل هنریار باشم

**کارهای هنریش چشمگیر است مشعل هنریار هنرمندیست بر کار فعال و رهنمای من بعد از استاد رفیق صادق. ولی يك نقص کوچک آن گاهگاهی مرانچ میدهد و آن این است باوجودی که همیشه قوطی سگرت در جیب دارد. اما باز هم از من مطالبید. من منحیت دوست صمیمی آن نمیخواهم با تعارف کردن سگرت عامل برهم زدن وضع صحیح وجود توانمند آقای مشعل هنریار شوم.**

موریه میترا را اگر بگویم هم بیشتر از همه میشناسم غلوت کرده ام. اجانه بهمید بیش از آن که نکات برجسته کار گوینده کی اورا بر شمام بگویم که اگر در دنیا شمار کسی از زنان از حوصله فراخ و بر خورد ممتاز اجتماعی برخوردار باشد، یکی فوزیه میتراست، شنونده خوبیست که اگر يك ساعت بیمه برایش قصه کسی باعلاقه مندی میشنود. و همچنان مشوق خوب است. هرگاه برنامه یی راکه در مورد آن تقویش زیاد دارم، فوزیه بشنود. با نظریات بی طرفانه اش مرا سرشار از اعتماد میسازد.

خوب، این دوحاشیبه و در متن، فوزیه میترا با آواز دوست داشتنی و شیرین خود يك گوینده موفق است. فوزیه میترا در قالب برنامه ذوقی و آن هم در تلویزیون بی رقیب است و خواهد بود، زیرا او، از اولین های بود که با تیپ جالب خود شمارزادی از جوانان رابه کار گوینده کی دلگرم ساخت و به سوی تلویزیون کشانید.



از سلسله کشتزار سوخته



# در چشم آینه و نوبت

قصه از م. م. ی.

نوشته کامله حبیب

يك وقتي باك بود هرگز در باغ  
خاطرش گل هوس و گل گناه نروئیده  
بود و حالا چی بود . يك باغ خزان  
زده . يك دخت بی حاصل و خشکیده  
ویك زمین بایر ویك کشتزار  
سوخته .....

هنگام شنیدن سرگشتت او اشك  
تا پشت دیوار مژه هایم بالا آمد  
نتوانستم بگیرم مش ... و بعد از عشق  
احساسم بی هیچ بهانه بی گریه  
کردم ..

يك روز به دفتر مجله آمد چو کی  
برایش تعارف کردم . بی هیچ حرفی  
و سخنی نشست و در خودش فرو  
رفت . قد بلند و لاغرش را در بیز  
چادر نماز بیجانم بود . شدت  
سرما رنگ جلش را کبود کرده  
بود . نوک بینی اش سرخ شده بود  
با نگاه پردردش طوری سویم میدید  
که گویی از عقب مردمک چشمش نش  
درون آدم را میکاود .  
بعد از لحظه ای گفت :

((قصه ای دارم برای صفحه  
کشتزار سوخته آیا میشنوید ؟  
))گفتم بلی میشنوم . و آن وقت  
بیشتر به چهره او دقیق شدم .  
غم و درد پا سنگینی و سیا هی غلیظی  
برچهره اش بلل گسترده بود . آماده  
شنیدن قصه او بودم اما او خاموش  
بود . وقتی منتظر دیدم آهسته شرم  
زده گفت : (این جانه میتوانم)) دانستم  
که نه میخواهد پیش روی همکارانم  
صحبت کند آن وقت به اتاق دیگری  
پیرویم رویه رویش میشینم آماده  
شنیدن قصه او استم پادمانه کی  
میگوید : (من دختر بر باد رفته ای  
استم .

با زنده گی من بازی کردند بسا  
سرنوشت من بازی کردند آن وقتی  
که کم سن بودم دوران زجر دیدن و  
زجر کشیدن من آغاز شد . آن وقتی  
که باید میخندیدم تا به خاطر دارم  
گریسته ام . دست هایی مرا به پرتگاه  
بدنامی کشید و رسوایی را تاسرحه  
گناه لمس کردم . عفت شرافت و  
خوشبختی مرا ربودند .

در گام نخست مادرم این یگانه  
موجود دوست داشتنی به من ظلم  
کرد .  
بگذار بدبختی ام را از آغاز برایت  
قصه کنم . بلی بدبختی من از روزی  
آغاز یافت که پدرم رابه جرم گناهی  
که هرگز مرتکب نشده بود زندانی  
ساختند . او متهم به دست داشتن  
در يك قضیه قتل بودما برای رهایی  
پدرم به يك مشت پول ضرر و رت  
داشتیم . مادرم به هر دری که زد  
دست خالی برگشت و بالاخره یکروز آن  
پول را به دست آورد باصرف کردن  
آن پول بالای پدرم يك سال قید  
برآمد من آن وقت چاره سال داشتم  
و صنف ۹ مکتب بودم . ازین که مدت  
قید پدرم به يك سال رسیده بود همه  
خوش بودیم و اما صفت خوشی ما خیلی  
کوتاه بود زیرا يك روز مرد مسنی  
به خانه ماآمد که تقریباً به سن و  
سال پدر کلانم بود او در حدود  
بیشتر از يك ساعت با مادرم صحبت  
کرد . که صحبت میکردند مرا  
اجازه ورود به آن اتاق ندادند از لای  
دروازه داخل اتاق را میدیدم ولی  
از صحبت های آن ها چیزی  
نمیدانستم مادرم گاه بلند بلند صحبت  
میکرد تقریباً چیخ میزد و گاه هم بسا  
گوشه چادر اشك هایش را پاک میکرد .  
وقتی آن مرد رفت مادرم تاشب متاثر  
بود با من صحبت نمیکرد هر قدر از  
مادرم سبب آمدن آن مرد را به خانه  
ما پرسیدم مادرم چیزی نگفت از آن  
گفتگو تقریباً يك ماه گذشته بود و  
من هم تقریباً فراموشش کرده بودم  
که آن حادثه اتفاق افتاد . مثل همین  
امروز به خاطر دارم . روز جمعه بود  
وقتی به قیامت ها و دیدن های مادرم  
میدیدم با خود میگفتم حتماً مهربان  
داریم ولی مادرم خاموش بود . ساعت  
تقریباً ۱۰ قبل از ظهر بود که در  
نفر زن به خانه ما آمدند مادرم برای  
شان چای برد در حدود دو ساعت  
درخانه ما بودند بعد رفتند . آن ها  
رفتند و يك بگس کالا را از خود بهجا  
گذاشتند من که تصور میکردم بگس  
را فراموش کرده اند دوباره دوباره نزد

مادرم رفتم گفتم مهربانها بگس خود را  
فراموش کرده اند مادرم چند لحظه  
مثل ساعقه زده ها سویم دید . نگاه  
مادرم مخلوطی از ترس و وحشت بود  
مادرم خجلت زده سویم دید بعد گفت  
این بگس را برای تو آورده اند . از  
گپ های مادرم چیزی دستگیرم نشد .  
دوباره پرسیدم چرا برای من ؟ مادرم  
چند لحظه خاموش بود بعد دیدم که  
چشمش تر شدند اشك ها دانه دانه  
بر رخسار پڑمردم اش میریختند در  
حالیکه بانوک چادرش اشکهایش را  
پاك میکرد گفت : ((تره نامزد کنم))  
باورم نمیشد تصور کردم - مادرم  
حتماً تب دارد و هذیان میگوید لذا  
نزدیکش رفتم مادرم سوی زمین میدید  
و اشکهایش دانه دانه به روی زمین  
میچکیدند . دو باره پرسیدم : ما در  
چی میگوی ؟ بعد دستم رابه پیشانی  
مادرم گذاشتم . مادرم تب نداشت .  
هذیان هم نمی گفت بعد نشست بین  
حق حق گریه برآیم گفت پول را که  
غرض رهایی پدرم قرض گرفته بود  
در مقابلش مرابه همان مردی که  
جای پدرکلانم بود نامزد کرده است  
زیرا آن مرد پولش را میخواست و  
مادرم را تهدید کرده بود از آن روز  
بدبختی من آغاز شد همینکه چند ماهی  
از نامزدی ام سپری شد مرا از مکتب  
رفتن هم منع کردند به نامزد هرگز  
روی خوش نشان نمیدادم از او بسم  
می آمد .

مادرم بالایم زیاد ظلم میکرد مرا  
لب و کوب میکرد . يك روز خودم را  
روی پاهای مادرم انداختم آن قدر  
گریه کردم که چشمانم مثل کاسه  
خون سرخ شدند . نزد مادرم زاری  
کردم که نامزدی ما را فسخ کند چندی  
بار دستم به خودکشی زدم ولی نجات  
دادم . یکروز که مادرم در خانه نبود  
نامزدم خانه ما آمد حالت عادی نداشت .  
دستهایش میلرزیدند . او مست بود  
نخست خواست از در مهربانی با من  
بیش بیایه وقتی دستش بسالای  
شانه ام قرار گرفت احساس وحشت  
را فراموش کرده اند دوباره دوباره نزد

کردم دهنش بوی شراب میداد . وقتی  
لباسهای بارویم تماس کرد احساس  
دلبدی کردم گوشیدم از دستانش  
خودم را رها کنم ولی برخلاف تصور  
من ، او خیلی زود مند بود دوسه بار  
رویم را بوسید بعد دست انداخت  
یعنی بیراهم رها کرد با مشت و  
سیلی برویش زدم موهایش را کتفم  
فریاد زدم : ((آز تو بسم می آید توجای  
پدرکلان من است)) . ولی او با مشت  
ولگد به جانم افتید چشم هایش کینه  
توزانه نگاه میکرد دهنش کف کرده  
بود فریاد زد : من تو و خانواده ات  
را نجات دادم . من شما را از کتافات  
بیرون کشیدم حالا اگر مخالفت کنی  
میگویم پدرت را اعلام کنند من این  
قدرت را دارم . پدرم یکی دوعه بعد  
از زندان رها میشد وقتی نام پدرم  
را شنیدم مقاومت کردم شکست ولی  
با آن هم میکوشیدم مقاومت کنم او سرم  
چیخ میزد تو نامزد من استی تو در  
آینده زن من میشوی گفتم من هرگز  
نامزد تو نیستی شایسته شیرینی خوری هم  
نکرده بودم هیچ شاهدی نداشتی ولی  
او قوی بود و من يك دختر ضعیف  
۱۵ ساله . او میکوشید از نبودن  
مادرم دینی وفا می من سوء استفاده  
کند میخواست به خاطر آن چه که  
مقاومت میکنم از من برآید ولی من  
تاسرحه مرگ مقاومت کردم وقتی  
نیرفت برآیم گفت اگر به مادرم چیزی  
بسگویم سرنوشت پدرم را خودم  
به بازی گرفته ام .  
و من به خاطر پدرم خاموش ماندم .  
اما پانزده روز بعد پدرم سینه و بطن  
شد دور زندان مرد . يك روز که برف  
میبارید پدرم حاجه خلك سیردیم و  
همراه باجده پدرم بالای جسد آردو  
های خود نیز خلك ریختم .  
حالا دیگر خوشبختی ، آینه و  
آزمی برآیم رویای دسترس ناپذیری  
گردیده بودند . حالا هیچ آرزویی به  
قلب راه نه می یافت زیرا یگانسه  
مخلف خود را از دست داده بودم .  
غم ، درد و بدبختی کلماتی بودند که  
باهر لقمه نان و هر قطره آب به مقلم  
بقیه درصی بود



# شما



# پرسیده‌اید و ما پاسخ گرفتیم

• کورسهای زمستانی به خاطر تدریس ایجاد شده یا برای اخذ کردن پول و روز گزافی؟  
- مردم میگویند (ده افتو صبح که گرم نامدی ده افتو دیگر نمایی) باز هم نسبت مصروفیت ویدیوگیم و ویدیوسالون ها غنیمت تر است.  
• چرا وقتی هنرمندان ما داعیه اجل را لبیک گفتند بیشتر یس-اساد میشوند تا در زنده گی؟  
- بر مبنای ضرب المثلی، مساهمیت (زنده خوب و مرده بد) نداشته ایم.  
• میگویند اگر تاجر نباشی نمیتوانی به سینمای کشور راه پیدا کنی، شما چی میگویند؟  
- خیال کرده‌اید تجارت صرف در دادستانها مطرح است؟ نه، امروز تجارت تمامی عرصه‌ها را زیر پا کرده آخر روی مبارک پنجصدی و هزاری گران است.  
• آیا شما هم پیشگویی کسره میتوانید بگویند صبح چه وقت در کشور برقرار میشود؟  
- (آن گاه که همه واقعا بسه خود آیم).

## ما زنده‌اند و هنوز مردم بداند که ما زنده‌ایم

به روی یخ و برف میخندیم؟  
- یادتان است شسری بی بی در گران سلمانی ها میترسند.  
سریال معروف میگفت: تقدیر! ۳- عده بی هم به خاطری مو - تقدیر! تقدیر و من میگویم: کلتور! هایشان را تاشانه میگذارند که گوش کلتور! کلتور! شان را پوشیده باشد و صدای خود

## من میگویم کلتور کلتور کلتور

• چرا بعضی آواز خوان هامو - را حین خواندن نشنوند.  
• فکر میکنید که فرهاد دریا به وعده‌اش وفانموده و دو باره به کشور بیاید؟  
- ای کاش. رمل و اضطراب را با خود می‌آوردم تا فعلا پرسش شما را توسط نجوم جواب میدادم.  
• شماری از آنها که هنوز به ۱- برخی از آنها آن قدر در محافل مصروف اند که وقت ندارند.  
۲- شماری از آنها که هنوز به

• اگر کلاه شیو به سر کردن منع شود از چی نوع عمامه استفاده خواهید کرد؟  
- عقل می بایست در سر، بی- کلاهی عار نیست.  
• درین اواخر از موتور سایکل تان خبری نیست چرا؟  
- از خودم کی سراغ گرفته که شما میخواهید از مونتر سایکل خبر بگیریید.  
• اگر قرار باشد شمارا برای فلمی هیرو انتخاب نمایند دلتان میخواهد جای کدامیک از هیرو هارا داشته و با کدام هیروین همبازی باشید.  
- خوشبختانه آن قدر هیرو و هیروین روی برگهای نشریه های ویکلامی داریم که من درگزینش درمانده ام.  
• اگر قرار باشد در نقش روی سیتی، سبیل های تان را بتراشید حاضر خواهید شد؟  
- ضرب المثل معروفیست که: (زیره زما- واکي دبل جا) هنرمندان سینما و تیاتر بیچاره ها واقعا درگیر این ضرب المثل اند چه (زیره) از آنهاست و واکنش به دست کارگردان. • چرا اکثرا از افتادن بعضی ها





برف نعمت خداست هر چه ببارد پرسود است  
 اما برف زیاد اذهر که کوچه های تنگ شهر را  
 • پرسیخته بیشتر از سود زبان داشت  
 • و چه برفی کسخت بیسابقه بود

فوتورا پورتو (شمین)



از دام خوشبختی است • دل ما می خواهد شهر ما بامرد ما زیاد پریاشد اما از دام را بستگاه ها کناشی  
 از گمبود و نبود بس های شهری است بدبختی است •

# مردم

# میگویند

- مرد در یکصد سال عمر نیکنام  
 نمیشود ، ولی در کمتر از یک روز بدنام  
 میگردد .  
 - تاك را از خاک خوب و دختر را  
 از مادر خوب انتخاب کن .  
 - چای سرد و برنج سرد رامیتوان  
 تحمل نمودولی نگاه سردسرخن سرد  
 قابل تحمل نیباشد .  
 - در انتخاب زن يك پله پایین تر  
 از خودت را در نظر بگیر و دو انتخاب  
 رفیق يك پله بالاتر .  
 - زن را اگر نبوسند زیباییش را  
 از دست میدهد .  
 - کسیکه وجدانش پاک باشد ،  
 همیشه شاد مان است .  
 - اسب بی لگام وزن بی ادب انسان  
 را به نابودی میکشد .  
 - پاکی و ناپاکی نمیتوانند با هم  
 بسر برند .  
 - باران در بهار به اندازه روغن  
 گرانبهاست .  
 - بخودت سر زنش کن همچنانکه  
 دیگران راسر زنش میکنی . دیگران  
 رادوست بدار همچنان که خود را  
 دوست میداری .  
 - اگر به حسن شهرت خود علاقه  
 نداشته باشی میتوانی بسر عملی که  
 دلت بخواهد دست بزنی .

- وقتی که پرواز خیلی بلند نباشد ،  
 سقوط هم بسیار شدید نخواهد بود .  
 - اگر گل سالم باشد ، میوه اش هم  
 سالم خواهد بود .  
 - هیچوقت بیش از زمانی که  
 سروکارمان با احمق است ، احتیاج به  
 هوش زیاد نداریم .  
 - میوه رسیده خود بخود میریزد ،  
 آب راه خود را باز میکند .  
 - اگر همه را از بین ببری ، شعله  
 هم از بین خواهد رفت .  
 - ارزش دختر يك دهم ارزش يك  
 پسر است !  
 - حتی خدایان و فرشتگان مرتکب  
 اشتباه میشوند .  
 - بدون رفتن برگشتنی در بین  
 نتواند بود .  
 - محك طلاآتش است و محك  
 انسانها طلا .  
 - بانیکان مصاحبت کن تا از نیکان  
 تقلید کنی .  
 - يك مرد بزرگ عیوب مرد کوچک  
 را نمی بیند .  
 - تلخی اندوه دو برابر تلخی  
 دجنتیانه است .  
 - مرد تردارباش نه مرد گفتار ،  
 - زن بی شوهر ، خانه یا باغ بی-  
 دیوار است .



# دوسیه های جالب

شود ، خون از زیر جلدش کسوج  
میکرد ، چندین بار از من پرسید که:  
- از کجا نشانی را گرفته ام ،  
چرا باید من از اسرار زنده گیش آگاه  
شوم ؟  
در کچه انفرادی ، بستکچه بی را  
بیمودیم و سپس داخل راهرو تنگ و  
سربوشیده بی که در حال سقوط  
بود ، شدیم که زیاد تارک بود در  
انتهای آن دروازه بی که از بیرون  
قفل شده بود ، با خونسردی کلیدی  
را از جمع چندین کلید پیدا کردیم

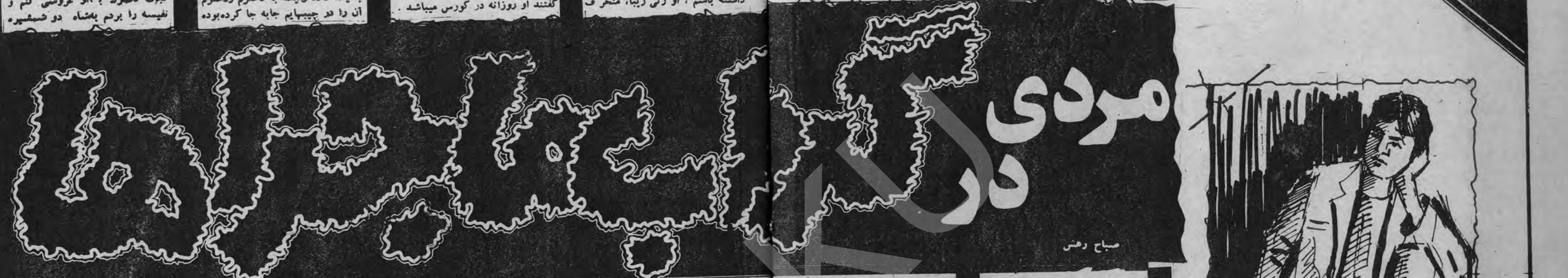
\* می توانی قصه نکتی ، در آن  
صورت ، وقتی مرد بی نیمه یسی  
میانی هرگز کسی نخواهد گفت که  
با زنده گی تو دیگران بازی کرده اند ،  
حتی آنانی که از ماجرا های زنده گیت  
خبر دارند ، از اسرار که میتوان  
ترا بر حق معرفی کنند ، بی خبر میمانند .  
برایت مشوره میدهم که این شهادت  
را در خود بیرون که کم از کم برای  
بار اول قصه بی کنی و شنونده بی  
داشته باشی که یادداشت سایت را  
بردارد ....

اطلاع همسرم ، پولیس مرا دستگیر  
کرد و به اتهام زینه سازی فرار آن  
افسر از کشور ، چهار سال زندانی  
شدم .  
وقتی روز های اول را در زندان  
سیری کردم ، متوجه شدم که میتوانم  
نسبت به همه زندانیان احساس  
راحتی کنم ، زیرا عواید پولی کورسم  
کافی بود که اطفالم وزن بخورند و  
پوشند و زنده گی کنند اما لیلما ...  
از سوی او نمیتوانستم خاطر آرام  
داشته باشم ، او زنی زیبا ، منحرف

استی ، توانایی تصفیه حساب با  
تاراجگران آبرویت را نیز نماند و  
من با هزاران فریاد بی صدایم ، آن  
روز ها میسوختم ، با هزار حسرت ،  
روزها را شمار میکردم ، تا آن که  
آن روز فرا رسید که ابلاغ آزادم را  
شنفتم ، وقتی به خانه آمدم ، همه  
خانواده همسرم نیز آن جا بودند ،  
خواهر زنم که دختر مجردی بود ،  
نوعی دلبستی و سرگیتی داشت .  
«او باردار بود» زنم در خانه نبود  
گفتند او روزانه در کورس میباشد .

زندان بودم که برایم خبر دادند که  
لیلما پولیا و وسایل خانه ام را غارت  
کرده است ... و زنده گی صر گردان  
من باز در انبوهی از حسرت و غم  
در ایستگاه دیگرش در زندان دیگر  
سه ماه افسانه یافت و این بار پس از آن  
که موضوع ارتباط نامشروع افسر را  
باخانم به قوماندان پولیس شسر  
نوشتیم ، موضوع را جلی گرفتند و  
تایب شده که آن افسر میروین را  
به لیلما داده و لیلما به دخترم و دخترم  
آن را در جیبهایم جا به جا کرده بوده

- در کورس تاییستی یک دخترک  
مصنوم و آرام و مقبول و غریب آمد و  
شاگرد شد ، یک روز در مورد  
زنده گیش پرسیدم ، گفت :  
- هیچ کس را ندانم ، برادرانم  
کشته شده اند ، پدرم در پاکستان  
زندگی میکند و مادرم عروسی کرده  
و خواهر هم ندانم ، یکی از دوستانم  
برایم توصیه کرد که هم به خاطر  
پاسپانگی زنده گی خودم و هم به خاطر  
نجات دخترک ، با او عروسی کنم و  
نقیسه را بردم به شاه دو شمشیره



صبح رفتن

## مردی در پاکستان

قفل را باز کرد ، پرسیدم :  
- مگر در خانه کسی نیست ؟ آهی  
کشیدو تقی به زمین انداخت گفت :  
(هم اس ، هم نیس !!!)  
نمیسه که از این ترکیب چیز ی  
دانست ، اما باور داشتم که سر انجام  
از روی همه این اسرار برده خواهد  
برداشت ، داخل حویلی پراکنده بی  
شدیم که اطراف آن را اتاقهای  
تاریک احاطه کرده بود و همه خالی  
بودند و در قسمتی از حویلی پله های  
تنگ زینه تارکی ما را کنگ کرد که  
بالا برویم و آن جا در بالا از پراکنده گی  
ظرف های چرب و ریخ گرفته و پاشانی  
و با پوششها دانستم که «اسلام» تنها  
زنده گی نمیکند ، پس چرا در را از  
بیرون قفل میکنند ؟  
وقتی داخل اتاق شدم ، در اتاق را  
از درون بست ، کمی ترسیدم ، اما زود  
مطمئنم ساخت که به خاطر طری دروازه  
اتاق را مینبندد که «نقیسه» نیاید  
و نیاید گپهای ما را بشنود ، با خودم  
میکفتم که نقیسه کیست ... ؟  
مرد در حالیکه با سوراخ جرابش  
انگشتان دستش را صورتش ساخته  
بود ، با دست دیگر گیلانی رانزدیک  
خود گذاشت و خاکستر سگرتش را به  
آن میریخت ، نگاه متردد و در حال  
ندامت به من انداخت و گفت :  
- حتمی باید قصه کنم ؟

از اولین ماجرا آغاز کنم یا از  
ولین زندان ؟  
از اولین حادثه !  
اولیم حادثه ازدواج بود .  
من میشتوم .  
بیست و یک سال پیش لیلما را  
که پانزده سال کوچکتر از من و  
همسایه مان بود ، به عقد نکاح  
در آوردم ، سالهای اول زنده گی  
زنانشوهری را طبیعی ادامه دادیم و  
اما هنوز هفت سال از ازدواج ما ن  
نگذشته بود که لیلما میل ماموریت  
کرد . مخالفت من چندان این خواستش  
را مانع شد ، اما سر انجام ، او خلاف  
میل من «ترس» شد هر هفته ، هفته  
نوی برای مطالبات نو و جنجال های  
نو و با من بود ، کم کم متوجه میشدم که  
به من و به اطفال مان بی تفاوت  
شده و ....  
او زیبا بود بسیار شاداب و موداری  
هم منحرف .  
طابق یک رفیقم که به خانه ما رفت  
و آمد داشت ، مناسبات نامشروع و  
پنهانی را با لیلما محکم کرد ، تا آن  
که گیر شان کردم و موضوع را  
داشتم که دیگر که نزد آمد ، اخطار  
خواستم جدی بگیرم و اما از جایی که  
طابق در دستگاه حکومتی دست درازی  
داشت ، اول موفق شد که از وظیفه  
دولتی برطرف کند و سپس بعد از  
فرار یک دو صتم که افسر بود ، حسب

و فاسد بود .  
لیلما هرگز نخواست پدر و مادرم  
را از زندانی شدنم آگاه کند ، به آن  
ها گفته بود که برای وظیفه به شهر  
دیگری اعزام شده ام ، مدت ها گذشت  
و سرو صدا های بیشماری در مورد  
زنم میشنیدم ، اما توانایی دقیقی  
ساختنش را نداشتم .  
نجیبه ، بیرون فاسد اخلاق بود  
که برای یک افسر پولیس خوش  
خدمتی میکرد ، افسریکه معاون یک  
حوزه بود و نجیبه لیلما را نیز به او  
معرفی کرد و اطلاعاتش به من در  
زندان میرسید که زنت با یک افسر  
مناسبات دارد ، با ورود افسر در  
زنده گی هوسبازانه زنم ، مناسبات  
زنم با طارق آرام آرام گسست .  
باری لیلما وقتی به دیدنم به  
زندان آمد ، افسر با قد و قامتی نیز  
همراهش میکرد ، با بی رویی او را  
به من معرفی کرد و در حالیکه نا ز  
میفرودخت ، تحایفی را از جانب خود  
و از جانب همراهمش برایم داد .  
بار دیگر که نزد آمد ، اخطار  
داشتم که دیگر ، آن مرد نا محرم  
با خود نیآورد ، چندی گذشت و  
نامحرمی که محرمتر از من به او شده  
بود ، باز آمد و به مردویشان فحش  
و ناسزا گفتیم و روانه شان  
اما چنی دشوار است وقتی در زندان

رفتم به کورس و لیلما را همراه با  
آن بیرون فاسد (نجیبه) دیدم ،  
در اولین نگاه چشم ردیش را شناختم  
و از کورس راندمش ، پس از آن  
لیلما زن هوسباز پولوسست و  
شبهوت پرست را طلاق دادم ، اولین  
روز های آزادم را همراه با دو دخترم  
و بسرم فال نیک گرفته به زنده گی  
میاندیشم ، بیخبر از آن که در  
اوراق میزان افسر روسپی صفت ،  
نظراً توسط دیگری بسته میشد و  
دستهای غرض آلود لیلما و آن افسر  
هنوز از بازی با زنده گی من ، کوتاه  
نشده بود . لیلما دخترم را به اغوا  
گرفته ، برویش چند بسته کاغذ داده  
بود و گفته بود این ها را در جیب  
پدرت بگذار .  
هنوز ده روز از آزادم نگذشته  
بود که یک یلغشام خانه ام محاصره  
شد و افراد پولیس داخل شدند و  
بعد از مختصر تلاشی بی ، از جیب  
کرتیم پوری های کاغذ را کشیدند ،  
من تا همان وقت نمیتوانستم که رنگ  
میروین و شکل میروین چگون  
بود و اما آنوقت مرابه جرم داشتم  
میروین باز زندانی ساختند ....  
بار اول به خاطر یک طابق را از  
خانه ام رانده بودم و بار دوم به خاطر  
همان افسر را و زنم را رانده بودم .  
مرا در همان حوزه بندی کردند که  
آن افسر معاون اداره اش بود ، در

است ....  
در زندان بودم که خانم آن افسر  
نزد آمد و به گریه از من میخواست  
که بگویم میروین از خودم است  
زیرا شوهرش مورد باز پرس قرار  
گرفته بود ، من با او رفتم ، پس از  
سه ماه مرا برات دادند و آزاد  
کردند . باز هم در اولین روز های  
آزادم ، لیلما ، دو دخترم را فرار داد  
که از زندان داشتیم ، به جست و جو  
پرداختم و آنان را از خانه خاله شان  
پیدا کردم و تصمیم گرفتم که برای  
مدتی ، شهر را ترک کنم و با سه فرزندم  
به کلکان رفته ، آن جا یک دخترم را  
به یک تفنگدار ، شیرینی دادم و وقتی  
دو باره به کابل آمدم ، باز بندیدم  
کردند و دی باره آزاد شدم .  
آن افسر ، به شهر دیگری تبدیل  
شد و لیلما را نیز با خود برد ، نفسی  
بهراحتی کشیدم ، مدتی گذشت  
و دخترم از کلکان فرار کرد و به خانه  
آمد و من با دو دختر و یک بسرم این  
خانه راه گریه گرفتم !  
\* و این نقیسه کیست ؟ آیا ماجرا  
ها به پایان رسید ؟  
- نخیر ، ماجراها پایان نیافت ،  
ماجراهای تازه ، با همین نام نقیسه ،  
آغاز شد .  
\* قصه کن !

وقسمش دادم که حقیقت زنده گیش  
را بگوید ، او گفت که بی کسی است  
و حاضر به عروسی با من است ...  
بسیار زود ، او را نکاح کردم ، در  
نخستین شب ازدواج ، مرا اجازه نداد  
که به بسترش بروم ... بلی ، او دختر  
باکره بی نبود ، مدتی گذشت و  
متوجه شدم که زیاد پول میخواهد و  
زیاد به کویه گردی علاقه دارد و درست  
در همین روزها بود که خانه ام را  
چند نفر پولیس احاطه کردند و زنان  
و مردانی به حویلی سرازیر شدند ،  
پدر و مادر نقیسه بودند .  
برادرش و خواهرانش و  
(پایانه) اش ... این بار مرا به  
اتهام به اصطلاح فرار دادن نقیسه  
از منزلش زندانی ساختند ، ما زود آزاد  
شدم ، فامیل نقیسه ، برای پسر شان  
دخترم را خواستند و بردم و در  
تازه آزاد شده بودم که نقیسه از  
خانه فرار کرد ، به والدینش مراجعه  
کردم نیافتم ، به پولیس اطلاع دادم ،  
شش روز گذشت بود که در دفتر  
پولیس تلفون کرد ، اتفاقاً خودم نیز  
حضور داشتم ، او از آن طرف تلفون  
به افسر پولیس میگفت که شوهرم ،  
مرا در یک خانه قید کرده پولیس در  
حالیکه گوشه راهی من داد از تلفون  
دیگر دپالوگ من و نقیسه را چنین  
بقیه ندهی ۹۰

انسان چی توانمند است بر ای  
مقاومت و چی ناتوان است بسرای  
بیروزی ، من این بار از میان این  
توانندیا و ناتوانیا ، ورقهای کتاب  
زنده گی بر باد رفته مردی را باز میکنم  
که در هر سطرش حوادث رنگ به  
رنگ و تراژیدی زیستن پیدا میکنند  
او را که نامش «اسلام» است  
در میان ماشین های تایپ تحریر و  
در میان شاگردان کورس تا بیستی  
میایم ، واقعیت دردمند بودن و حقیقت  
خسته بودن را در قیافه استخوانش  
در مییابم ، انگشتانش به طور طبیعی  
میلرزند ، در لحنش ، تردد و عدم  
اطمینان موج میزند ، نگاه هایش  
خسته و انتقا مویانه فاصله  
چشمهای ما را میکاود ، یک باردیگر  
با یک تصویر زنده دیگر از نا بدوری  
انسان چی توانمند است بر ای  
مقاومت و چی ناتوان است بسرای  
بیروزی ، من این بار از میان این  
توانندیا و ناتوانیا ، ورقهای کتاب  
زنده گی بر باد رفته مردی را باز میکنم  
که در هر سطرش حوادث رنگ به  
رنگ و تراژیدی زیستن پیدا میکنند  
او را که نامش «اسلام» است  
در میان ماشین های تایپ تحریر و  
در میان شاگردان کورس تا بیستی  
میایم ، واقعیت دردمند بودن و حقیقت  
خسته بودن را در قیافه استخوانش  
در مییابم ، انگشتانش به طور طبیعی  
میلرزند ، در لحنش ، تردد و عدم  
اطمینان موج میزند ، نگاه هایش  
خسته و انتقا مویانه فاصله  
چشمهای ما را میکاود ، یک باردیگر  
با یک تصویر زنده دیگر از نا بدوری





مصاحبه از فریبا سرلوی

# سازگاری

## وحید صابری اشغال میکند

ما همیشه از عدم موجودیت آرکستر بزرگ و خوب در هنر ما...

انجمن یا گروه هنری که در آن تمام هنرمندان بسیج شده و از همان طریق در کنار یک دیگر، تبادل تجارب نمایند. مانند گروه آماتورهای سابق که احمد طاهر، ظاهر هویدا و دیگر هنرمندان خوب هم در آن فعالیت داشتند. چیست؟

- ازین چی بهتر! ما همیشه از عدم موجودیت آرکستر بزرگ و خوب تلویزیونی در کشور داد میزنیم. اما کیست که بشنود یا جایی را بگیرد. مایا وجودی که چندگروه محدود هنری داریم، اما نمیشود که بالای آن ها حساب کرد. امیدوارم که همه هنرمندان مایه ابتکارساز و کوشش مقامات ذصلاح از داشتن چنین آرکستر که برای همه ما به درد بخور است، بیشتر از ایسین بقیه مدعیان...

کارکرد های او داشته باشیم که اینک میخوانید:

\* چه گپ‌های تازه در کاروبار هنری شما مطرح است؟ میگویند آهنگهای تازه شما خیلی ها بر سر زبان ها افتاده آیا شما هم به این باور هستید؟

- این که آهنگهای اخیرم به سر زبان ها افتاده. باشما هم عقیده ام و این راز را از تقاضا های مگسور همشهریان مادر محافل خوشی شان درک کرده‌ام و این که چرا این آهنگها به سرزبان ها افتاده، مربوط میشود به زحمت‌گشی دوستانم در قسمت تصنیف، کمیوز، نواختن خوب موسیقی و دایرکت تلویزیونی آن در مورد کارهای تازه‌ام باید بگویم که در حدود ده تا دوازده آهنگ تازه، آماده ثبت دارم، اما با تاسف که بعضی پرابلم ها مانند عدم موجودیت نوازنده ها، وسایل خوب

وحید صابری یکی از چهره های آشنای موسیقی نسل جوان است که ضرورت به معرفی بیشتر ندارد. اما بیایید آغازین روز های کارش را تا امروز به یاد آوریم.

او در روز های اول آواز خوانی، جوانی بود پرکار و پرتلاش، اما نمیشود، او را با چند روز پیش و امروز مقایسه نمود. چه آن گاه طور شایده و باید، آواز خوان موفقی نبود، ولی به مرور زمان و آهسته آهسته چنان خوب درخشید که توانست به فیستیوال های موسیقی در کشور های خارج نیز راه یابد.

وحید صابری در اثر کوشش و تلاش فراوان توانست سه بار لقب آواز خوان سال را حفظ نماید که سال پیش نیز به حث آواز خوان محبوب سال انتخاب شد.

خواستیم گپهای تازه بی در مورد

# لایحه‌های کرباساره...





# تند اشغال می کند که نسیری و حکمایری



محروم نمانند، تا بتوانند از همین راه حل مشکل نمایند.

\* چهره های تازه که در هنر موسیقی گاه و ناگاه در تلویزیون برآمد مینمایند، صدا و کمپوز های شان کمتر چنگ به دل میزند. آیا مجموعاً موسیقی نو و نسل جوان ما چنین است و یا شانس به آن هائی که از صدا و استفاده خوب برخوردار نیستند، یاری مینماید؟

- نخست مهم این است که مسوولین موسیقی در مورد، بی تفاوت نباشند و در قلم دوم آواز خوانسان جوان و تازه کار ماهر باید در همه موارد آهنگ دقت لازم به خرج دهند تا در آینده از بابت نشتن آهنگهای شان مایوس نشوند، چه در اندک من نیز همینطور عمل مینموم.

در قسمت ثبت آهنگهای چندان توجه لازم نمینموم که حالا از نشر آن زنجیر میبرم، اما باز هم علت و عامل اساسی که آهنگهایی تازه به دل راه مینمایند همانا عجله خود شان در

قسمت ثبت تلویزیونی و ظاهر شدن خود شان در تلویزیون میباشد و یابه گفته شما شاید م شانس خوب برای شان میسر است

\* اگر با بسیار سخت گیری در مورد چند هنرمند جوان حرف بزنیم، باز هم از آواز خوانان خوب و جوانی مانند: فرید رستگار و وجیه رستگار اسد بدیع، محمود کامن، فواد رامز و طاهر شهاب باید یاد کرد. به نظر شما کدام شان کار هنری را بسنه موفقیت ادامه خواهند داد؟

- اگر در قسمت ابراز نظربه خود حق بدهم، میتوانم بگویم که از آن جمله که شما نام بردید، شانس بیشتر برای فرید و وجیه میسر است.

آن ها افزون بر پشتکار و زحمتمکشی زمینه های بهتر از قبیل و صمایل خوب موسیقی، محل تمرین آهنگهای جدید، نوازنده های ورزیده برای ثبت آهنگها و کمپوزیتور و گار - گردانهای خوب را میتوانند انتخاب نمایند و در اختیار داشته باشند.

\* از کدام آهنگ تان خیلی خوششان آمده و آن را برای کی خوانده اید؟

- از آهنگهای ((مادر میهن)) و ((مادر مرا ببخش که هنگام کودکی...)) زیاد خوشم می آید و شما خود میدانید که برای کی خوانده ام.

\* روی چی احساسی آهنگ ((ابر هاگر بباره)) را خوانده اید که زیاد هم شنونده و علاقه مند دارد؟

- اگر راست بگویم من سخت علاقه مند آواز محترم ((امانی)) آواز خوان محبوب محلی کشور استم. روزی یکی از آهنگهایش را که به همین سبک بود شنیدم و پس از آن همیشه همان آهنگ را زمزمه مینومدم، تا این که نزد شاعر عزیز ((سخی راهی)) مراجعه نمودم تا به همین سبک تصنیفی برای تنظیم نماید و من با استفاده از تصنیف آهنگی را ترتیب نمودم که این ها اگر بباره میباشد. خلاصه این که با شنیدن آهنگ محترم امانی، احساسی برای دست دادم تا به همان سبک آهنگی بخوانم که خوانم.

\* شتر، لاله های تان میگویند که آواز تان نسبت به قبل پخته تر شده آیا این نظر را درست ارزیابی میکنید؟

- اگر نظر خودم را پیشقدم تر بدانم چنین نیست زیرا کیفیتی که نخست در آواز بود حالاً نیست و آن هم در اثری زجهی و کم تو جبهی خود میباشد.

به امید آن که توجه بیشتر و خویتر در زمینه نمایم، موفقیت تان را در قسمت ثبت آهنگهای جدید و جدیدتر تان خواهانیم.

((سوریشنا - سکریتا)) گفت و شنودی: اباین دو منجم انجام داد که اینک بخش های از این گفت و شنود را ارائه میداریم.

\* بیش از همه لطفاً به گونه فشرده بگوید که ستاره شناسی چیست؟ و روی چه مسایل بحث میکند؟

- آسترو لوجیکه که اصطلاح عامه آن ستاره شناسیست، عبارت از سیستم منظم و تجربه شده یکی تحقیقاتیست که موقعیت، نحولات و ارتباطات نظام شمسی را مطالعه و مشاهده نموده و رابطه این نحولات و تغییرات را در رابطه با سیاره زمین بقیه درص 40

ستاره شناسان چگونه حوادث را پیشبینی میکنند و چرا رویداد های نظام شمسی با حوادث زمین ارتباط میگیرند؟

اول و شماردین از ستاره - شناسان روسی که در بین مردم عام خیلی مشهورند. حوادث بزرگ دنیا و جامعه شوروی را پیشبینی نموده اند. ایشان باها در شهر های مشهور شوروی سخنرانی کرده اند که موضوعات قابل بحث و مضمونه های جالب در مورد وقوع حوادث پیشبینی ها اهمیت نمیدادند.

در یکی از شماره های تازه خرید

ترجمه محمد ناصر آدین

## ستاره شناسی پیش بینی آینده



# کمپیوتر

# دمخله بره موملوه

## دکارپوهه په توگه:

هغه سیره کېږي، په سانترې فور (له مرکز څخه دخرید ماشين) کې رسوبات يعنې دتعامل محصول سیره بېلېږي. بسا هغه په تجربه کوونکي کې زدی وروسته بيا دسنگاه په انومانیک ډول په کار بيل کوي دجرېي بېلېر او هغې نسجه دموښو په بڼه باندې انځورېږي او دحباب په ترتيباوکي چاپ کېږي د ((نارکونېست)) گېورنيا ډيسره اړه ده يعنې په يوه ساعت کې ټه سوه نمونې تجزيه کولای شي او حساسيت يې په لاندې ډول سره دی چې دمخدره موادو برلس ميناردهمه برخه مخدره مواد بوليدوي. برسیره بردي د ((نارکونېست)) په مرسته کولای شو چې نسجه سوه بېالوژيکي اکسف موادلکه هر موبونه، وينامتونه دحساسيت رامنځ ته کولو مسواد دويروس په گېون، دځنگر السباب او ابلر رامنځ ته کولای شي. په دی ډول دموهمې دسنگاه دکاروونې ساحه ډېره پراخه ده. دمنال په توگه له هغه کولای شو چې د ډله بېرو معاینه لکه دسرطان نيزندنې، کارډيولوژي دمانشومانو طب، همولوژي او نو په برخه کې نړی کا، واخلو. بسا سیره بيا له دغې دسنگاه څخه د هغه کسانو داوسپني دکترول لپاره هم کارواخستل شي چې په ځينو سيمو لکه جېر نو بيل کې ژوند کوي د ((نارکونېست)) دسنگاه حسې د ځانگړي اوبه فردبوري نړی پروگرام باندې سمباله ده ددی لاره اواری اوداتوان لری هم لری چې ناروغیې تشخیص کړي.

کار کولای شي او داحتمالي ککر نيا په حال کې ددوو محافظو لرونکي ده دغه دسنگاه له الکتروني بر نياو يعنې تجزيه کيدونکو دسنگاه وو په برخه کې زاخي او دبيالوژيکي زاديو اکسف اندازه کونې په برخه کې نړی کار اخستل کېږي. هغه کوچني د قاب ماشين چې په ځانگړي ډول جوړ شوی کولای شي دمخدره موادواندازه په سه توگه وپاکی دجرېي دترسیره کولو اوډنه په لاندې ډول سره ده: هغه نمونه چې له ناروغ څخه اخستل کېږي يعنې حوقطري اذرا او يا د حویي لاری

دمخدره موادو میکروسکوپي اندازه په گوته کولای شي. له څرگندومينو ددو سیره دبرتلې په ترڅ کې دمخدره موادو دکشف حالت پراختيا مومي د((نارکونېست)) نوي دسنگاه دا اجازه وکړي چې دایموفولوژيکي مینودڅخه دگهي اخستني په ترڅ کې په دوولسو بېالوژيکي نمونو کې دفعالو موادو اندازه په گوته کړي. دغه دسنگاه د ((نارکونېست)) باندنيو دسنگاه وو په اندول دعالي دقت او حساسيت لرونکي ده او کار ونه يې هم ساده دی. برسیره برهغه نوموړې دسنگاه زادياسیوني ناوړو شرايطو کې هم

د ((بولیگون)) کلمه معمولاً دبوخي نظرياتو لپاره کارول کېږي. مگر ما دغه زاپورتاز په یو، بشپړه سوله ییز بولیکون کې برابر کړی دی. نوموړی بولیکون دمسکو دینا، دطبی وسایلو دجوړولو د انستیتوت په یوه سالون کې دی. په دغه ځای کې د((نارکونېست)) دسنگاه په واسطه یعنی دانسان په اورگانیزم کې دمخدره موادو اندازه معومېږي.

لایرانت، ابریتز - مخلول يعنې بېولوژيکي نمونه داآمينتیت په طرف کې اجوی د (م-کیمیاوی مساده) ورزيانوی یا بيایي په يوه ځانگړي کسټ کې زدی او کیمپوتری تجزيه يې په یې اجوی، وروسته بيادشانگړو کلیو په واسطه کامپيوټر په وظیفه وړکول کېږي. له خوټانيو وروسته دموښو په بڼه دکاغذې بېردی بزمخ معاموات دکود په ډول څرگند کړي. دکود دبراستلو کار دکسار پوهانو لپاره دستونزی ډک کار نه دی. الکساند، کوفمن دیوی نوي طرحی مؤلف خپای خبری دانسی بیل کوي: په ورگانیزم کې دمخدره مسوادو د معاومولو يو گهور مینود زاديویسی میکرو تجزيه اویموفولوژيکي ډول ده. په اصل کې نوموړی مینود په بېالوژيکي نمونه کې د ځانگړي عکس العمل کې درادیو اکتیف ایزوتوپ بود (یو کیمیاوی عنصر م) نسجه کار اخستل کېږي. درادیو اسیمو نولوژيکي عا لسی مینود حساسیت ددی لاره اواره وی چې په اذرا او دخویي په لارو کې



په عکس کې: ((نارکونېست)) د نوي نسل استازی اودانسان په اورگانیزم کې دمخدره موادو څرگندوی.



# تکیه بر فالت مکن

خوب زنده گی شانرا با مصروفیت های بی مایه و تماشای فلم های باز آری میگذرانند خوب خواهد بود تا جوانان مافکر و اندیشه خود را در راه آموختن دانش و فرهنگ کشور معطوف بدارند تا تقلید از اعدا و کردار کشور های دیگر که شایسته یک جوان افغان نیست .

• در رشته بی که تحصیل مینمایید مطابق به ذوق تان است یا تحمیلًا به این رشته انتخاب شده اید ؟

- باخوشی باید بگویم که ایسن آرزویم بود تا بحیث یک داکتر و جراح خوب و دلسوز ایفای وظیفه نمایم که چنین هم شده رشته بی را که تعقیب مینمایم برایم خیلی مسرت- انگیز است .

مرضیه محصل سال دوم انستیتوت طب متوسط :

• اگر یکی از آرزو های تسان بزآورده شود آن کدام خواهد بود ؟

- صحت و آرامی مادرم .

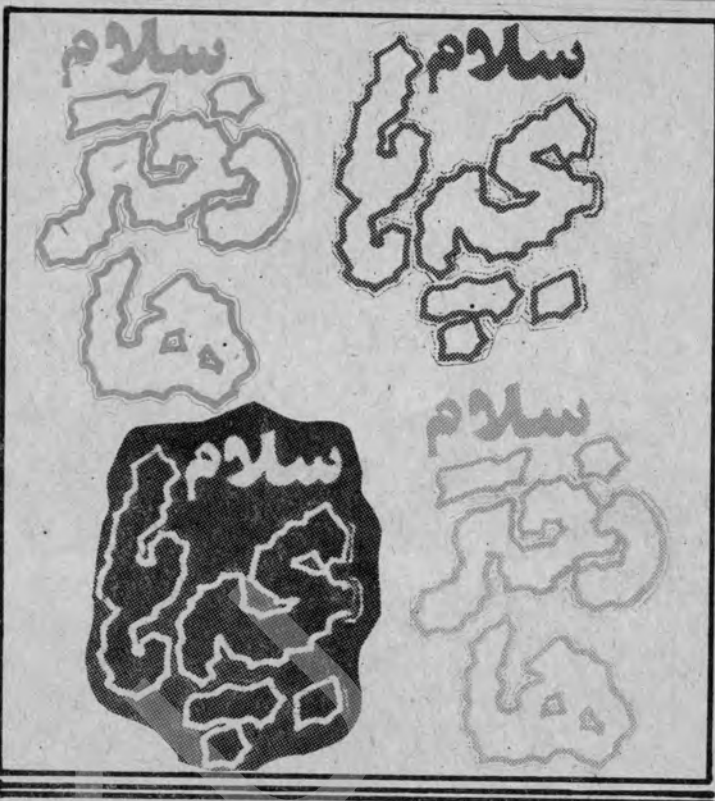
• گاهی سرنوشت تان را با فال تمیین نموده اید ؟

- میگویند بی فال مباش و تکیه بر فال مکن .

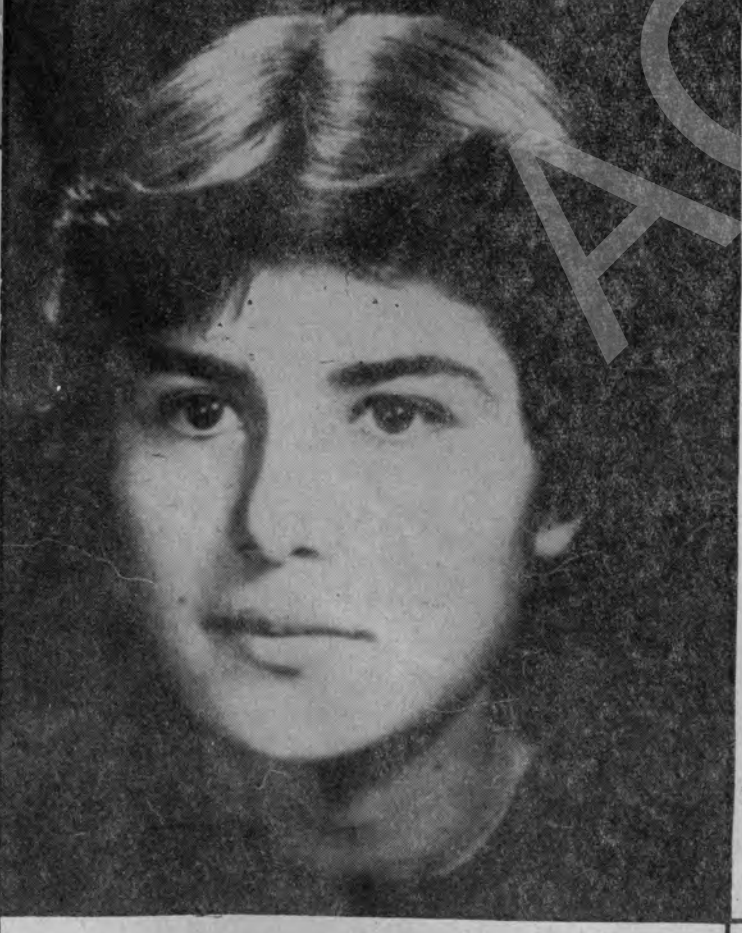
به فال دیدن خوشبینم و گاه گاهی هم فالم درست آمده .

• آینده جوانان افغان را چی گونه پیشبینی مینمایید ؟

- چنین وضعی که بعضی جوانان کشور ما دارند باید از آینده شان در هراس بود، چه بیشتر جوانان لحظات



# خانه گک گاهنگلی



فلسفه بافی نکن . میروم جهان دگر وزنده گی بر از لنت را ببینم دگر این خانه های گاهنگلی مرانیش می زند دگر این کوه ها و سربك ها روی دلم ریخته است .

واو رفت ....

و چند سال از او خبری نداشتم و بعد از سال ها چند ماهی دیدمش که برگشته است با شوق زیادی مرا در آغوش گرفت و صمیمانه بفل کشی کرد .

گفتم: چرا برگشتی . اینجا جز بدبختی هیچ چیز دیگری نیست . در حالیکه اشك بدور چشمانش حلقه زده بود آرام گفتم :

بخت خانه گک گاهنگلی ام دق شده بودم .

گفت : من میروم ... من دگر رفتی .

گفتم : کجا ؟! بخیر !

گفت : من دگر خسته شده ام ، من دگر ازین خانه گاهنگلی کدالی خسته و دلگیر شده ام میروم ملک های بالا .

گفتم : ولی ...

گفت : ولی دگر ندارد . میروم آنجا زنده گی را ببینم . زنده گی آنجا است اینجا جهنم است، دوزخ است . اینجا جز جنگ و حسادت و بدبختی زنده گی دگر مفهومی ندارد .

گفتم : ولی تو خو . و شنفکر هستی و می توانی ...

گفت : از تو خواهش دارم که برایم



**سروده ها و رساله های شما :**

\* محترم جمشید حبیبی از مکرورین  
اول فصل سال سوم پوهنغسی  
فارسی :

یادت بروی بستر اشکین چشم  
ظریف نس غلته  
گریبانم آلوده شمر انتظار  
ودامن سیراب از آندوه «برنگشتر»  
توست .

**محترم نیلو فر گلوه محصل  
پوهنغی ساینس :**

شما هر چه توانگر باشید هر چه  
زردرگف وزور در پلزی شسایاشد  
بازهم به قبیله و نژاد خویشس  
نیازمندید .

**محترم صید سنگندر هاشمی از  
پوهنغلی ژبن و ادبیات :**

هرگز به تماشای فیلسفای مخوف  
ویا درامهای غم انگیز نروید، از  
دوستان و رفقای که منفی بساف  
و غمزده اند بیرحمیزید و ادبیات  
ملایم و دقیق بخوانید و به موزیکی که  
دوست دارید گوش کنید .

**محترم لیلا سنگندری دانش آموز  
صنف دوازدهم لیسه آریانا ۱**

گل ها میبزمند ، شاشه ها  
میخشکنند  
و حتی این کومک شبتاب که شاید  
عشق من و توست .

نیز میمیرد .  
و در میان این همه هیچ شدن ها  
فقط فقط یاد توست که نفس میکشد .  
\* محترم همایون صدیقی از لیسه  
حبیبیه :

به آغوش گرفتمش ،  
مویهای سیاهش را نوازش کردم  
اما او ....

مثل نسیم از آغوش گنشتورفت .  
و هن در غروب خاطره ها ،  
بروی لبانم مزه شوراشک

الحساس کردم .  
\* محترم شلیقه احمد شاگرد  
لیسه مریم :

هرمگس پس از چندماه قادر  
خواهد بود ۷۲۰ میلیون مگس تولید  
کند .

یک جوره موش در طول سه سال  
۲۵۲۰۰۰ موش جدید به وجود  
آورده و پس ازده سال تعداد باقیمانده  
آن ۴۸۳۱۰۶۹۸۸۹۳۰۳۰۴۴۷۲۰۰  
موش خواهد بود .

یک جوره خرگوش در طول ده  
سال خواهد توانست ۴۱۰ میلیون  
خرگوش به جای بگذارد .

یک ماهی ۴۰ میلیون تخم در سال  
میگذارد .



# برگزیده آندیشه ها پاچی کلسی می کشید عروسی

صادقانه به من وزنده گیش بیند یشد .  
جون آدمهای عاشق پیشه صادقانه  
به زنده گی شان نس اندیشند بلکه  
همیشه پایک رویا زنده گی می کنند .  
\* **ساجده بسمل از مکتب مکرورین**

**سوم :**  
- امیدوارم که شوهر آینده ام  
وقتی خانه می آید با وجود هر غمی  
که از بیرون خانه عایش شده  
است ، لبخند بزند و کاسه  
رابه گوزه نزنه و در حقیقت عقد  
بیرون خانه را دوخانه خالی نکند .  
چون در آن صورت بدبخت خواهیم  
بود .

از همه آدم معتاد به الکل و مخدرات  
نباشد . چون اعتیاد دشمن درجه  
یک خوشبختی است .  
\* **محترم آرزو جاوید از غیرخانه**  
**مینه :**

آرزو دارم شوهر آینده ام گذشته  
از همه خوبی های زن دیگری را برایم  
طلعه ندهد چون هر کس محیط تربیتش  
و امکانات اش فرق میکند و فکر می کنم  
این عادت شوهر ها دشمن  
خوشبختیست .

\* **محترم بللیس زنجیر از پوهنغلی  
علوم اجتماعی :**  
- دوست دارم شوهر آینده ام آدم  
چشم چران و عاشق پیشه نباشد تا

\* **حمید سخی از پوهنغلی اقتصاد :**  
- دوست دارم عروس آینده ام  
اولتر از همه انسان ((موقع شناس))  
باشد . چون معتقدم که موقع شناسی  
یکی از راز های خوشبختیست !  
\* **عبدالله مزاری از ولایت بلخ**  
پوهنغی انجیری :

- میخوام همسر آینده ام گذشته  
از همه در مسایل زنده گی ، مثل  
خودم بیندیشد زیرا در آن صورت  
مردو راحت زنده گی خواهیم کرد و  
خواهیم گفت که : خوشبخت  
هستیم !  
\* **سید مقدس پوهنغلی از پوهنتون  
کابل :**

- من نسبت به همسر آینده ام ،  
زیاد اندیشیده ام فکر میکنم مهمتر از  
همه همسرم باید آدم ((خوش سلیقه))  
باشد زیرا به نظرم : دختر باسلیقه  
در همه امور ، باسلیقه میباشد .

\* **نصیر بصیر فارغ التحصیل  
مکتب ولایت پروان :**

- دوست دارم عروس آینده ام ،  
یعنی همسرم کسی باشد که گذشته از همه  
مرا دوست داشته داشته باشد چون  
وقتی مرا دوست داشت ، بیشتر به  
راحت بود بین من میانیشد و در نتیجه  
من هم به راحت بودنش خواهم اندیشیدو  
سرانجام منجر به خوشبختی خواهد  
شد .

\* **همایون افغلی نویسنده جوان :**

- آرزو دارم همسر آینده ام آدم قانعی  
باشد و دارای مادی و معنوی دیگران  
رابه رخم نکشد و به تر و خشک  
زنده گی بسازد ، چون او باید بداند  
که من باتمام استعداد و امکان نام ،  
فقط برای زنده گی مشترک مان زحمت  
میکشم ، امید است چنین همسری  
نصیب بنده شود تا کم از کم چند  
روزی خوشبخت باشم

\* **محترم مدینه خانم از مکرورین  
اول فارغ لیسه عایشه درانی :**

اولتر از همه دوست دارم شوهر  
آینده ام ((کارکن)) باشد و بتواند  
از برابرم های اقتصادی جان سالم به  
در ببرد .

\* **محترم حسین سینه صادق از مکتب  
پری شهر :**

- آرزو دارم همسر آینده ام  
مرد مشکوک و بدگمان نباشد چو  
حس می کنم بدگمانی قاتل خوشبختی  
است .

\* **مینا قادری محصل پوهنغسی  
طوق :**  
دوست دارم شوهر آینده ام گذشته



# سند داستان

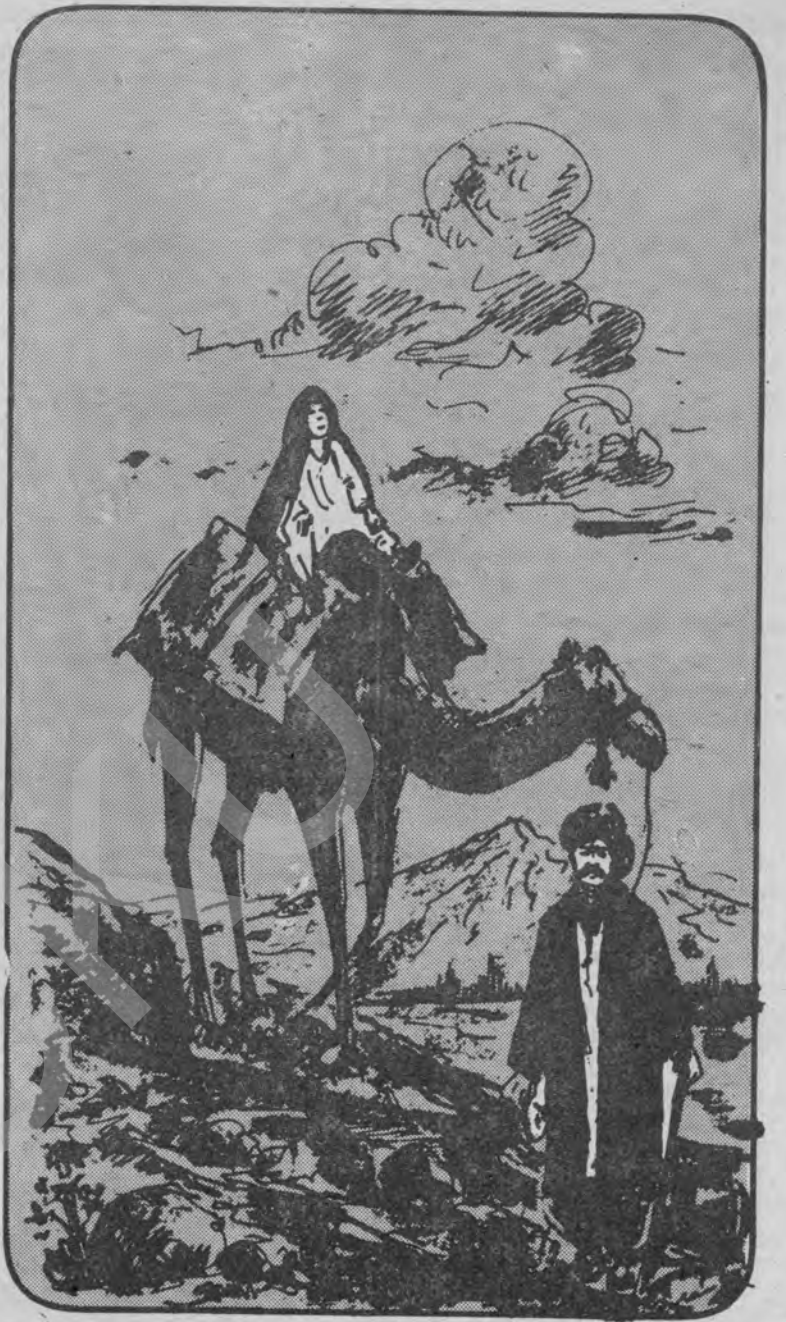
خه ! یمنی کیسه !!

لهر اوغر سره ورغلی وو چی زما له دفتر راووتو. به همدغه شنبه کی چی دآزادی هوا پرپراخه لمنه موبلونه اودیونونه درواختل به همدغه شنبه کی مانه آزاده هواکی د آزادی وگر. ما آزادی وسنایله او آزاده فضا ! خوده وارد واره یوه سینده. زمامخی ته لکه عکس ودروله ویی ویل :

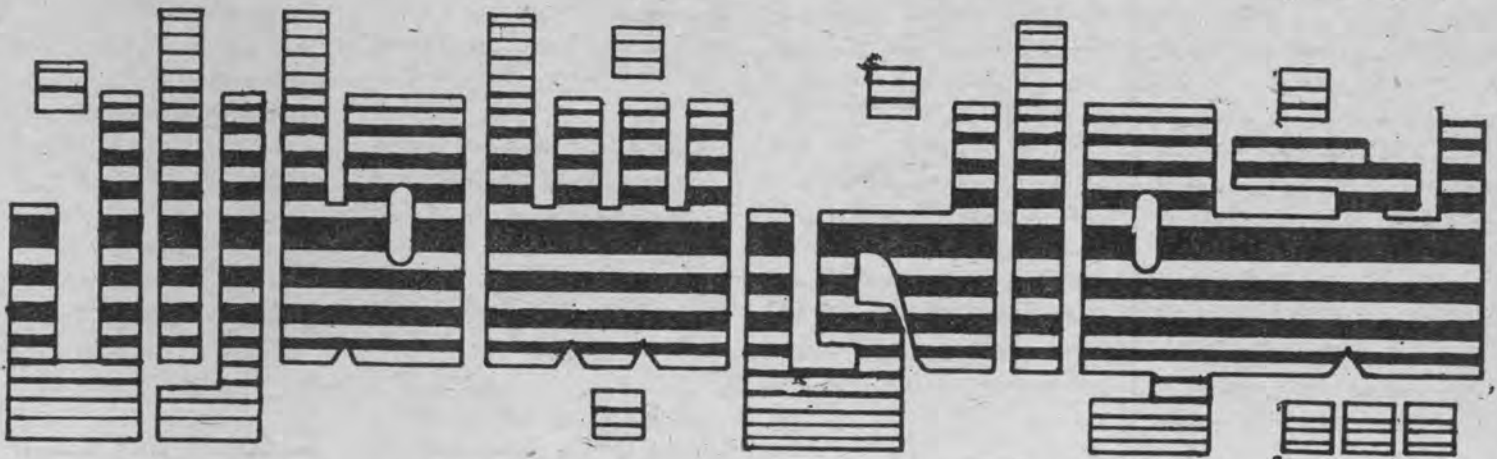
آزادی ؟ ده آزادی چیری مونده شی ؟ زموږ بدار به خپله دآفرینش اړیکې برخیل سراخستی دی. دی تل زموږ سره اخته دی ! اوبیایې خپله پیل وگر. داخبره هیکله مه کوه او دآزادی نوم برخولمه اخله. سخوانی خوښه وو یوه اوبل ته به یی به تو که کی بهی تسل درکاوه چی گوږه گوږه یادوه خوله بهدی خوږه وی. زه تاته خه ووايم ؟ ناددغی دواذگنی اوترخی زمانې انسان ته ؟ چی خوله دی ترخه ده. فکردی تریخ دی. خبره دی ترخه ده انسانیت دی تریخ دی. نو نوزده تاته خه ووايم ؟ هیله کوم د آزادی نوم مه راته اخله. هغه ونه چی دسیوری امیدنه تری گپری هلته د سترو سترو کاروانو دمه خای هم نه وی .

به همدغه کرکیچ اوهمدغه خبره کی یی دخپل کوز برخوا روان گرم . خدای شته چی دده خبرو دده دکو دلاری به اوږدو کی د فکر به قال کی ورتگولم . دغه دایو عادت زما ډیر خوښیده چی به خبره کی به یسی خبره مونده. به خپلو خپلوانو کی به

داخو ومه ورځ وه چی مایی به مینه مینه د قلمونو او قلمونو لاری خاړلی. ماوی رابه شی او هغه خه یی چی به ((دغو)) ورځوکی انخوړگری هغه به : اته وواي. ډیره تلوسه می هم دغه ټکی ته وه چی به دغو ورځو کی یی ددهن به دوز دوز او به اوبسکو خولی. خولی هنداره کی دغه ورځی وویم. هو دغه ورځی چی به زما. زما ورځو نیاری شپې دی. له مانه هغه به همدغو ورځوکی الونیا شوی و. خوک ؟ ... وایم یی کیسه لیکونکی ! هغه چی بخوانو به (نکل چی) یا نکلی باله او د آرام. خوساده ژوند ساړه. ساړه ژمی به یی دیوی کیسی د سیمرخ به نه ووزونو کی د سپرلو لمنو ته وواچول. هو. له مانه هم دغه سړی اخو وخی لری شوی و. ډیر لری نه و خوداجی پر جاورخی شپې وی نوبیا خپل نوک او اوری هم نه وینی. زه اودی هم ډیر لری نه وو. خو ... یوه دوی ورځی نوزی هم تیری شوی بالاخره می وموند. او هغه خه چی داخو وخی دده به باب زما به زړه کی ووهغه می ټول دده برمخ کسی کینودل. دی زما ډیر نزدی همرازو خکجه چی ماداسی فکر کاوه چی زما دده دزړونو ترمنځ یوه لاره داسی هم شته چی پرهی باندی یواخی او یواخی زما اودده دارمانو خدای زما او دده دمینوله بیغامبرانو سره درازاو نیاز. دمیتوب منزلوته تلای شی اوبس . خکه یی به لیدو خوشاله شوم خوماته یی دویو خه نه درلودل. هو. دویلو



دخالق رشید لیکنه





خرمهری باندي مشهورو، دلبر و خوشبيند او دديرونه، به هغو لږو کسانو کې زده هم وم چې ده ته مې زده ورسيين شوي و اوبه خبرو کې خبرې يې زما خوښيدې. دده هم لږ باور راباندي پيدا شوي ونو ځکه به يې دزده خبره له مانه پتوله. هو د زده خبره!

خبره تر ماښام هم واوښته چې زما ديار (دکيسه ليکونکي) به جونگه ورتونو، دهغه ژوند، ښه او بد گوزاره اوحتي مياشتي عايد دا ټول مانه معلوم وو. به دې هم تل پوهيدم چې زه دده کره ورځم نو هلته به څه شي خورم. به دغه ماښام هم چې مادده به جونگه کې ډډه ولگوله دې لانه وراغلي چې دده اووه کتن زوی رانوت، رانته يې کره او خان يې زما تر لښکلو لو پوري راوړس اووه لامي سم به خبرنه وو. ته کتلي چې داخبره يې ترخوله راووته!

کاکا ښه شوي چې راغلي موږ دا خو شپې پخواني کيسې لولو، هو پخواني، دفتح خان اورايبا کيسه، د آدم خان اولڅرخاني کيسه، دهرد او نامرد کيسه، دطالب جان اولگل بشري کيسه، نن به مومن خان او شيرينو کيسه له تاسره يوځای ووايو!

ماچي دخپل ياردزوي داخبره واوريدې به زده مې بيا غله راگوشول. له خان سره مې وويل چې ديار دا خبره هم يې خبرې نه ده. کله چې وانوت نو واردوازه مې نا بوښتنه تری وکړه!

لکه چې نوي څه نشه چې به زده دې ورڅخه کړي؟ ده راته وختل!

نه، ددې ماشوم ډيري خوښي شوي له ده سره يې وایم او ماشوم هم دخپل پلار خبره ناپيد کړه. هو، دخپل کيسه ليکونکي پلار! به هغه شپه زه هم هلته پاتې شوم. ډوډې موخوږه، خپلي ددني او د نورو سيکي موقولي سره وويلي او بالاخره کيسه ليکونکي يې خپل زوی ته به دې شپه هم کيسه پيل کړه. هو کيسه، نکل دمومن خان او شيرينو دميني، ميرانې او صميميت کيسه! همدغه قولکلوري کيسه زمونږ کيسه ليکونکي داسې پيل کړه:

((دوه وروڼه وودغه مشر وروڼي دقوم مشر او اووه زامن يې درلوده. دمشر زوی نوم يې زېر دست و. هغه کشر وروڼي ته زوی او نه لور درلوده... کارونه دخداي دې چې نه مياشتي، نه ساعته تير شوه خداي اوکشر ته زوی وړکي او دمشر لسوړو زېږيد. کشر وروڼ دخپل زوی نوم

((مومن خان)) کيښود او مشر دخپلي لور نوم شرينو کيښوه...))

او زما ياددغه نکل له همدغه ځايه پيل کړ. داسې به خوند او رنگ به يې وایه چې مانه به يې هره شيبه د کلي دخجری او جومات هغه اوږدې اوږدې شپې رايه ياد کړې چې به هم هغو شپو کې به موږ دخپل ولس نامتو نکل چې (مجلد آکاږ سپاره به يوه غوږ ناست وو. به دغه شيبه کې چې زما ياد دغه نکل کاوه. خبره چې دده اوږدې خو نظرنه مې دخپل ولس هغه زما دماشومتوب د شپو نکلسي (مجلد آکا) مخامخ ناست و. سپينه بېبل زيره، نري اوږد مخ، جگه پزه، دخرسان اوږده مگرچين شوي کالي اغوستي، هو همدغه نکل چې کله کله به يې يوه بوه نازه هم زما به غوږو کې وشرنکيده چې!

تادسفر موږي به بنسو کړي دژېړو گلو باغ برجا سياري مینه او زما ياد نکل ته لگيدلي وده او زوی يې ورته غوږوو، دسر به غوږو خولا څه کړي چې ډډه به غوږوموم اوږدې، شايسته زياته يې ولو سته څو چې ديار خبره دنکل يوه مهم ځای نه ورسيد، هومم ځای ته، هغه ځای ته، هغه ځای ته چې!

((مومن خان که کتل يوه ښځه ده خان يې ښه جوړ کړي دې پر اوښ به بارکي سپره دم يوسپري اوښ تر مھارينوې دې کشوي يې ښځه چې دزرگر ددکان پر حد راغله نازه يې وکړه!

خوانانونک راباندي وکي پلامې مغل دې ماښام لږه ليرينه به دې مجلس کې يو توکمار ناست و. ددې ښځې به جواب کسي ناره وکړه:

موږ خوبه ننگ درباندي وکړای. ميره دې ناست دې به مجلس کې خوب پرتونه.

مومن جان له زرگر څخه بوښتنه وکړه چې داڅه نازه اوداڅه نقل دې؟ زرگر ورته وويل چې هلته به غره کې يولوی ښامار دې. هره ورځ رسو ښځه يوازين به ډوډې بارياچاوينسار څخه وليږي ښامار يې خوري... نن دپاچا داور وادي ((فابنځه د پاچا لورده چې اوږدې ښامار له وروڼي...)) دنکل همدغه برخه لاپای ته نه وه رسيدلي چې دياردزوي سترگي راډکي شوي، ماچي چې سترگو ته وکتل دهغه سترگي نوري هم راډکي شوي به ژړا شو. اوسر يې به بالنست کيښود. خوشبيني يې نورم وژړل خوموږ پرې پوه نه شو. موږ دافکر وکړ چې گواکي خوب پري راغسي، نکلونه سري ته زرخوب ورولي.

او ديار نکل هم برښامار باندي تيمگري پاتې شو. هوږ ناهم خوب راغي پرپوتو خو دماشوم ژړا زما لياره دخوب به لور سفر کې همداسې بوښتنه پساتي شوه، ځکه رمسا ديسار زوی هم لکه د پلار به شاق يې ډيرخبرک هلك و. هغه اوس دخپل پلار په احساس تر بيمايي زيات پوهيده، به خبرويي، به خبره يې اوبالاخره به کيسو يې! کيسوده ته هم ډير خوند ورکاوه. شايد چې ده به هم به هغو کې ژوند ليده او د ژوند تودې او ترڅي!

اوهغه شپه تيره شوه، سبایي چې سسي ماڼه خوب ختاري سترگسي راخلاصې کړي له پوي خوا مې به نوي راختلي لمر به وړانگو اوله بلسي خوا مې دخپل ياد دزوي سترگي تر سترگو شوي. خوشاله شوم زولسي بوښتنه تری وکړه:

- بيگاه څه خبره وه؟

دده به سترگو کې ديبگاني ژړا احساس تراومه هم د زده غسو نې عاطفي به غيږکي و. ترڅه موسکايي وکړه. ويې ويل:

- خوا مې بده شوه، دا اوسني انسانان خو تر پخوانيو ښامارانو ډير بې رحه دي، هو تر پخوانيو ښامارانو!

ماشوم به دې خبره به وښتيا ولړزولم، څوماڅان بوښتنې ته جوړاوه ده بيا وختل:

- کاکا جانه به دې خبره خوبه ما څوک نه وهي چې ووايم: ژوندي دي وي پخواني ښاماران، هره دې وي اوسني انسانان!!

که رښتيا ووايم به دغه خبره وارخطا هم شوم، ځکه چې به عيبن حال کې بوښتنه هم وه، ماڼه څه ورته ويلې وای؟ به دغه شيبه کې مې خان تری وغږاوه، خبره مې تيره کړه ورته وهي وي:

- هله چای راوړه. پلار دې راوبوله. به پخوانو ښامارانو او اوسنيو انسانانو پسي مه گرځه. ما داخبره پای ته نه وه رسولې چې پلاري رانوت هغه ته مسد ماشوم په وړاندي خپله بيوسي وويله. هغه هم موسکي شو، خو دخپلي زوی دپخوانو ښامارانو او اوسنيو انسانانو په خبره ترادمخه دې پوه شوي و. چای مووچيښ. ديار له زوی څخه بې خداي پاماني غلي دانگې تر دروازه راووتم. پلاري راسره روان شو، بيامي دماشوم ماجرا رانچ ته کړه. زما ياد بياموسکي شو خوداڅل يې دهغه خبره چې بده زده درډېري پاتې په مخ کې

# پښتانه

د ۲۳ مخ پاتې

داوسله لرم. مې لور آزه او جيفري سره گوزده شوي يو...))

لارا وويل: ((شکر خدايه چې لار او سه مو واده ندې کړي...))

شواپلزي پواشي په مې تفاسوني او شحاتت سره موسکي شوه.

((ترهغه شايه پوري چې په ميني پوري اړه لري، سره پوښسي دې ميرمن ريد، يوه خبره ده چې له تانه هله گوم مې هيروه، دانځره...))

مداخله ده، زه به د ژوند تر آخري سترگي پوري د جيفري دپاره مبارزه وکړم. هغه په ما پوري اړه لسوي، که چيري ته غواړي آن خپل مودني موقوف له هغه نه قربان کړي، داسقا خپل کار دي. تابه وغواړي بهري وسلې سره چې ستالاس ته درسي زمونږ مينه به برياد کړي. زه به له هري هفي وسلې سره چې لاس ته راښي مبارزه وکړم. پري به اوسرد زما وي. آياته پوهيږي!!))

لارا جدي شوه: بياو تانه خبره داري دکوم چې دامداخله به پواشي ستا زده دعوات کړي او تابه پشمرغه کړي، په هر صورت، زه خو اښيښيم چه داترڅه هرکه وه. لرتلريه مو پود بل په دروخ باندي پوه شولو...))

پرته له دښه چې بله خبره وکړي اپلزي به ډير غرور سره د قهرجنې مورله حسي ته تيره شو، او دکورسبه خوا روانه شوله.

لارا چې ورپسي کتل له فساره خوښه، بيامي ترڅه خندا وکړه.

ادامه لري



# ARTIST

سویر

ستاره‌های

سینمای

هند

**شیم:**  
بلند قامت، زیبا، چهارشانه،  
روی دهه چهل باشماری از فلما

مانند ((بشنگها)) در برابر نگار -  
سلطان و دایرکت (اچ-اس-داویل)  
دل لکی در برابر تریا به دایرکت  
(ای. آر. کردار) به هینتگونه در  
(تومیری چاند، مین تیری چاندنی).  
مخصوصا وقتیکه او در برابر نسیم  
در فلم شبستان از اسب می افتد و  
در فلم (سمادی) وباستاواگانی چون  
آشوک کمار، نلنی جیون و گولدیپ کور  
خودرا تثبیت کرد.



**سیم:** (۱۹۳۶-۱۹۳۸)

بلند قامت، زیبا و پر کشش، همیشه  
پیروز. حتی در نقشهای کیمی مثل  
در فلم ((شیاط زنها)) طواغر او از یک  
رومانتیک تراژیدی حکایه می‌کند.



**موشی لعل (۱۹۳۵-۱۹۳۵):**

مرد ثروتمند، مرد همیشه خندان،  
هیروی بورژوازی و اشرافی، هنگام  
دوستش داشتند. مرد خوش منظری  
بود، به روی همه می خندید و چشک  
میزد بازنها شوخی میکرد به منابه یک  
هتربیشه او واقعا استثنایی بود.  
بسیار طبیعی در برابر کمره قرار  
میکرفت، چنان حرف میزد که گویی  
نسیمی میوز، صاحب نظران  
میکویند: اجیش کبه در فلم آند.  
وسما در قالب موشی لال درآمده بود.



**بهنو پراساد (۱۹۳۳-۱۹۳۸):**

در دهه شصت و دهه هفتاد بسا  
شخصیت پر عظمت و صدای غور در  
مفل اعظم در نقش اکبر ظاهر شد...  
که این نقش بیروزمند تراژدیروزیهای  
دهه سی و چهل بود. او جسم یک پتان  
و چهره یک رومن را داشت. شاید  
شبهه اسکندر فاتح یونانی. هنگام  
سخنراندن تأثیر و جاذبه خاصی داشت.  
هنستی او دو بعد داشت. انفرادیت

خودش و مردم پسند بودن وی  
هوخواهانش او را تا سرحد پرستش  
دوست داشتند و او به بمبئی آمد و از  
هر فلمش يك لك رويبه میگرفت که  
این يك رقم درشت در دهه چهل بود.  
در ۱۹۴۳ فلمش بنام (بول-لال-  
رامایانتی)، (گرشنا)، (دور یودان)  
(و کریم ادیتا) و ایک رات همزمان روی  
برده های سینماهای بمبئی به نمایش  
گذاشته میشد.





**راجش کهنه :**

بزرگترین سوپر ستار فلم های هندی، به یقین که او را میتوان يك پدیده در خودش نامید. به گفته منتقدین، هیچ هنرپیشه بی-نه راجکپور، نه دلپ کمار و نه حتی امیتابچن - این گونه بیروزی را به دست آورده نتوانسته است.

دو فلم نخستین او به نام ((آخری خط)) ۱۹۶۶- و ((راز)) ۱۹۶۷ از ساخته هایی چیتن آنند و جی - بی سببی نیز برای تشبیهت اوبس بود.

و اما شکستی سامنت با ساختن ارادنا ((دربرابر شرمیلا تاگور)) در ۱۹۶۹ نام راجش کهنه را بر روی آسمان ها نوشت، گویی يك معجزه رخ داده بود...

نیم و تصویر های راجش کهنه از دهانی به دهانی واز دستی به دستی میرفت. حتی نام او را هواخواهانش باخون خود مینوشتند.

مردم در بیرون دروازه خانه اش، ساعت ها انتظار میکشیدند تا او را کم از کم هنگام بالا شدن به موتورش برای يك لحظه از نزدیک ببینند. درین میان دخترکی هم بود به نام (دیل کبیاده) که بعدها بزرگ و بزرگتر شد و زمانی هم باراجش عروسی کرد.

زمانی هم فلم (تپی میری ساتهی) او به بازار آمد و فلم های مانند نمک حرام، امرپریم، کتی بتنگ، آن ملوسجنا، آنند، دشمن، روتسی، سچاچوتا، دو راستی، داغ و غیره و زمانی هم رسید که دیگر راجش کهنه، به گونه وحشتناکی سقوط کرد.

او خودش میگوید : گناه از خودم بود. من راز نگه داشتن بیروزی را نمیدانستم....

**راجشو کمار :**

راجندر کمار نیز بانقش بازی کردن در فلم (چوکن) در ۱۹۵۰ با کینه در شیم آغاز نمود. پنج سال پس در يك رول جانبی و فرعی صحبت برادر گیتابالی در فلم چون از ساخته های دیویند- زاگوئل ظاهر شد و به زودی در فلم های طوفان اوردیا، آواز (از ساخته - های محبوب خان)، طلاق و چراغ کهان روشنی کهان (دو برابر - میناکماری) او به يك راجندر کمار بر آوازه مبدل گردید.

راجندر کمار نیز مانند متوج کمار از هوا خواهان شماره يك دلپ کمار بود و در بسیاری از فلم هایش، تحت تاثیر مستقیم و غیر مستقیم ((مکتب اکتینگ)) دلپ مینمود.

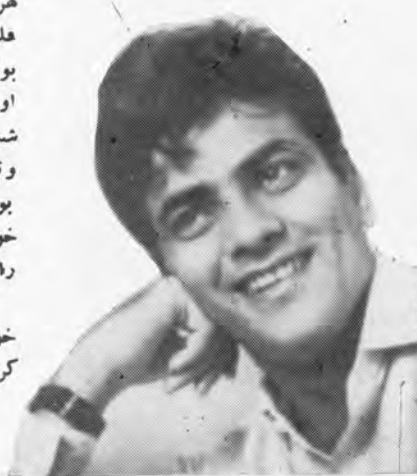
او و چندی بعد با به دست آوردن جایزه های زیاد لقب جویندی کمار



جایزه کماره را به دست آورد از بزرگترین کار های او میتوان این فلم ها را نام برد : قانون، میری - محبوب، دلایک مندر، شسترال مادران دیا، آرزو، دهل کاپهول، مسراهی، گونج، سنگم و این ملن کی بیلا))

**چیتندر :**

بهتر اهمت گفته شود : چیتندر ادره مان آغاز، بازیابی خاص چهره اش همراه با موفقیت هابه فلم هارو آورد. هر چند زمانی، راجش کهنه عرصه فلم را برای او بسیار تنگ کرده بود. تا جایکه تقریبا ۱۸ ماه تمام او نتوانست در برابر کمره ظا هر شود، اما چیتندر به کمک کارگردان ونویسنده ((گلزار)) و به کمک پوتهای سفید دانس و عینک سیاه خود يك باره گی، پله های شهرت رایکی بی دیگر پیمود. او در فلم های پوچی، کناره، خوشبو و بدایی، خود را کاملا تشبیهت کرد.



**دهر میندر :**

آکارگردان نامدار (هریش کیش مکرچی) روزی گفته بود : اما دهر میندر، يك بی هنر است. اما زمانی همان هریش کیش، دهر میندر را برای بازی کردن در بهترین فلم - هایش برگزید.

دهر میندر، يك آغاز کننده آرام و بن سروصدا بود. او از بیگانه و نقطه عطفی در زنده گی فلمیش نقش منفی او در فلم آبی ملن کی بیلا در ۱۹۶۴ بود که حتی موقف راجندر کمار را به خطر روبه رو

ساخت. در سال ۱۹۶۶ فلم دیگرش بهول اورپتھر او به معراج هنر رسید. اینک بیست و پنج سال از آن روز ها میگذرد که او بدون برگشت قله ها را میبیماید.

اسم اصلی او (دهر میندر سنگه دیول) است او در نقش های کبیدی فیامت برپا میکند، مانند پرتیگیا، جیکی چیکی، نور کر بیوگا. دهر میندر به ترتیب با ایس- هیرویین ها جفت های بسندیده فلمی راتشکیل داد :

میناکماری، لینا چندو و کسر و سرانجام هیما مالینی. دهر میندر، سه ی سال تمام است که در اوج شهرت قرار دارد.





۸۵ شماره اول

در این فصل، رنگ‌های روشن و سفید را می‌توانید با رنگ‌های تیره و تیره ترکیب کنید. این ترکیب‌ها می‌تواند به شما کمک کند تا به راحتی به روز باشید. در فصل بهار، رنگ‌های روشن و سفید را می‌توانید با رنگ‌های تیره و تیره ترکیب کنید. این ترکیب‌ها می‌تواند به شما کمک کند تا به راحتی به روز باشید. در فصل بهار، رنگ‌های روشن و سفید را می‌توانید با رنگ‌های تیره و تیره ترکیب کنید. این ترکیب‌ها می‌تواند به شما کمک کند تا به راحتی به روز باشید.

**بازار**  
**بازار**  
**بازار**



# نه! هرگز خدا حافظی نمیکنم

نا ممکن است باور کنم. دوستی از دست داده ام که از چندین سال به این سوهر شام بامن میبود. آیا بیذیریم که وینود مهره مسروده است؟

((او)) مارارومیو صدا میزند. تمام دوستانش برای او رومیو بودند. پس از درگذشت او ماهه بسی باوری تمام در اعساق چشمان همدیگر خیره شدیم آیا راست است؟ این حقیقت دارد کسی که مارا دور هم جمع نگه میداشت، خودش برای همیشه رفت به يك خواب ابدی...؟ از یکدیگر مان میپرسیدیم: حالا چی کنیم؟ آیاماهم به جوابش بگویم: الوداع ....

نه نه! هرگز! ما تصمیم های مانرا گرفته ایم: این هرگز نمیتواند خدا حافظی باشد. آخر ما دوستان او هستیم. او به زوی زنده گسی مان اثرات زیادی به جا گذاشته ست. هنوز گرمای سیال و بر خورد های نجیبانه او را با خود داریم. نه تنها ما، بل هر آن کسی که زنگ دروازه او را به صدادر می آورد و سخواست دوست او باشد.

ایرایی نخستین بار وینود مهره را در حدود دوازده سال پیش (۱۹۷۸) ملاقات نمودم. ماهه زودی باهم دوست شدیم. سپس زیادتر صمیمی و بعدتر دیگر هر شام با هم میبودیم. او منظمآ سپورت میکرد. وینود مهره تقریباً در هر موردی ((مخصوصاً عکاسی، موسیقی، اقتصاد و ...)) بسیار خوب و علمی صحبت میکرد. ما او را دایرةالمعارف معلومات متفرقه میگفتیم. معلومات او در باره رموز و جزئیات موسیقی يك قیامت بود.

او دو عادت بسیار عجیب داشت: در برابر هیچ انسانی هیچوقت نه، نه نمیگفت، و دیگر این که هنوز به دوستانش تحفه های گران و زیبا میداد.

در این اواخر، هنگامیکه مردم دورش حلقه زده میپرسیدند: ای وینود صاحب! تازه گویا در فلم های نودیده نیشوی، خیریت است؟ در پاسخ شان میخندید و با صمیمیت فراوان میگفت:

کسی برایم کار نمیدهد. آخرین شامی را به خاطر می آورم که ما وینود نشسته بودم. دوست در این جا ((ساحل سی راک)) بود. او به آسمان خیره شد یک باره گوی مرا صدا زده گفت:

ای ومیو! به رنگهای آسمان نگاه کن و بازو تکت دریا را ببین.

آیا تو میدانی در این رنگها چی سکون و آرامشی نهفته است؟ صفای این آرامش را آیا در هیچ جای دیگر یافته میتوانی؟

اینک خاکستر وینود مهره را در همین جا ((ساحل سی راک)) به دریا میاندازیم....

چون میدانم وینود صاحب به این کار زیاد خوش خواهد شد.... زیرا او در تمام عمرش فقط چیز - های زیبا را دوست داشت.

نظورشک نیست در سنگی خواننده پیر آواز دهند  
 تی دوست از دست رفتی  
 درس و رفتی  
 وینود مهره

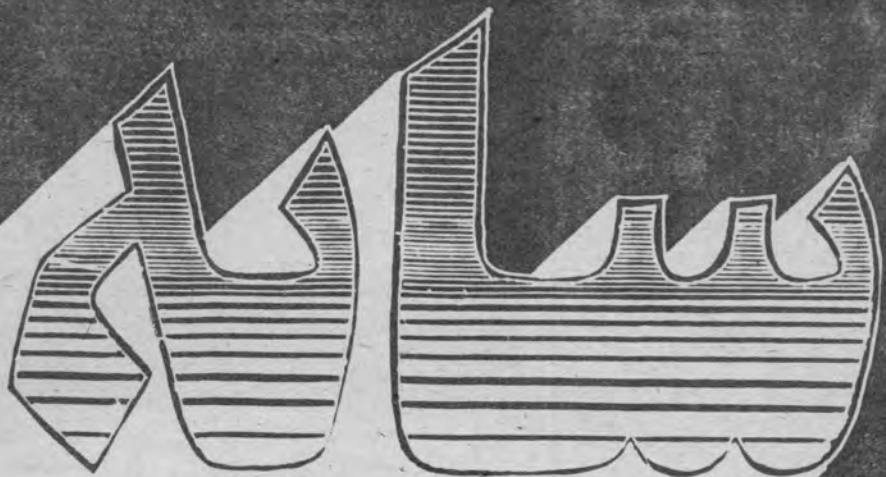
وینود مهره را بخاطر داشتنش دوست دارم  
 رقیبه المعارف



ریکبا:  
 من ریکبا هستم...

بقیه از ص ۴۷  
 میخواستم باهسان مکیش زنده گسی بسازم.  
 ریبا: آیا مکیش از این توهین ها باخبر بود؟  
 ریکبا: بله. به همین دلیل زود تصمیم گرفت رژیم غذایی بگیرد تا اندکی وزنی خود را کم بسازد. اما او یک نفس عجیب دیگر هم داشت. مکیش بسیار فراموشکار بود. به زودی نقشه های خود را فراموش می کرد.  
 ریبا: در اینصورت چی گونه تن به ازدواج دادید؟  
 ریکبا: مرا دوبار فریب ندادند. بار اول دوستم بیناوامانی ((کسی که نخستین بار در منزلش، با مکیش معرفی شدم)) از بس در باره او به گوشه خواند - حیران مانده بودم چی کنم. بار دوم اعضای خانواده بیخود و بی رنگیاز مکیش، آفتاب غلر کردند. آفتاب زاری کردند که به دست خود خود راه آتش افروختن مکیش پس از ازدواج شب ها از بزم فرار میکرد. من تقریباً پس از دو ماه تصمیمی که ازدواج ماهه سوی تنامی میروم.  
 ریبا: آیا این حقیقت دارد که رفتن توبه امریکا و بی اعتباری های خودت در برابر تلفون های بیسیم مکیش، او را وادار به خود کشی ساخت؟  
 ریکبا: نه تنها این، بلکه هر آنچه خانواده مکیش در نشریه ها گفته است، حقیقت ندارد. آیا در میان امروز هیچ انسان عاقلی باور کرده میتواند که یک سرمایه دار شماره یک هندوستان بای برهت در میان کل ر ای ازبشت موتو خاننش بقود؟  
 آیا این جهان کدام صحنه فداست؟ آیاه روی چادریکه مکیش توسط آن خود را حلق آویز ساخت، نام من نوشته شده بود.  
 ((ریکبا در حالیکه فکر میکند)) هرگز به روی چادرش نوشته شده میباشد. دست به جیش برده فریاد زد:  
 بردایه. این اسناد بل های تلفون مرا که از امریکا سا مکیش بقیه ص ۷۳





پیر شلیمز

ترجمه: حسام الدین برومند

فصل شماره دوازدهم

پیر شلیمز بس از يك سفر دریایی به بنام میرسد و در مهمانخانه یسی سراغ توماس جان مرد مورد نظرش را میگیرد توماس جان در صحن باغ اورابه رفیق دعوت میکند پیر شلیمز ناگهانی متوجه میشود که مرد خاکی پوش از بکس کوچکی دوربین بزرگ قالین و خیمه بی را بابایه های آن برای میله بیرون می آورد.

و پیر با مشاهده این صحنه مخوف و هولناک میخواید فرار کند. درین میان همان مرد خاکی پوش و معجزه گر از پیر میخواید سایه اش را به او بدهد. مرد خاکی پوش در مقابل برای وی چندین خریطه بر از طلائی نساب میدهد.

پیر شلیمز متوجه میگردد که در بیوفتی حتی سایه آدم را نیز آرام نمیگذارد از آن بپس بدبختی پیر آغاز می یابد. همه اورابه سایه نداشتن متوجه میسازند پیر ناگزیر آنجا متوطن و برایش به کمک دوستش بندل منزل اعزام میکند. بندل بر مردمهربانی می آید تا آن سرحد که سایه اش را برای پیر به عاریت میدهد.

بندل با دوشیزه بی به اسم مینا دوست میگردد. و اینهم دنباله سرچ نوشت پیر و شلیمز:

هنوز صبح صادق ندیده بود که صدای مشاجره دوفری که از اتاق جلوی بلند بود، بیدارم ساخت. رازکال آمد و بندل و رازکال بودند. رازکال میکوشید به اتاق من داخل شود. اما بندل مانعش میشد. رازکال از خشم میخروشید و با مشتهاش بندل را تهدید میکرد. من که مصروف پوشیدن لباسهایم بودم؟ خشمگین درپ را کوبیدم و بر رازکال فریاد زدم:

توجه باز چی میخوای؟  
و رازکال دوگام عقب رفت و بالحن سرد جواب داد:

از شما با همه صمیمیت میخوایم جناب گنت، اکنون که آفتاب بسیار قشنگ در صحن حیاط میتابد، لطفاً مرا یکبار سایه تان را نشان بدهید.

مثل این که با صاعقه بی برخوردی باشم، مکنی گرم و سرد انجام گفتی: مگر چی گونه یک توکر در مقابل پاداشی این همه گستاخی را انجام میدهد؟

دفعته میان حرفهایم دوید:  
چرا، یک توکر هر گاه میتواند مرد مؤدب و شایسته بی باشی و نخواهد در خدمت انسانی که خود فاقد سایه است باشد، من از سر تقاضا میکنم حق خود را بخواهد

ازین رو تقاضای خدا حافظی میکنم و میروم بی کارم اینبار با لحن صمیمانه بی لب به سخن گشودم:  
اما رازکال، رازکال عزیز، ترا چی کسی به این فکر بدبختی زا انداخت؟ تو چه گونه میتوانی محض فکر کنی...؟  
مثلیکه یک حرفش دو نمیشود

گفت:  
مردم ادعا میکنند که شما آدم بی سایه استید. خلاصه یا سایه تا آنرا به من نشان بدهید و یا مرخصم سازید.

بندل گرچه به سان تباشیر سفید و با قامت لرزان سرش را بلند گرفته بود، به من اشاره بی کرد من به سوی سکه ها گام برداشتم تا او را کمک کنم. اما آن نیز همیشه راز دست داده بود. پولی را پیش پاهایم انداخت و فریاد برآورد: از یک آدم بی سایه هیچ چیزش را کار ندارم، این را گفته در حالیکه کلاه بر سر داشت

اشیلاق زنان فاصله گرفت و آهسته از خانه بیرون شد. من و بندل مثل این که یکپارچه سنگ شده باشیم، بی حرکت به سمتی که او رفته بود مینگریستیم. باقنب نو مید. بالاخره راه کلبه جنگلیان را پیش گرفتیم.

من به سان یک جانی که در برابر قاضی بی قرار بگیرد. مقابلش ایستادم. تنها مینا آنجا نشست بود. قیافه اش قشنگی و سفیدی اولیسی برخی را که بعضا در خزان، آخرین گلها را بوسه میزند میماند. جنگلیان در حالیکه یک ورق کوشته شده را در دست داشت، استوار و محکم پایین و بالا قدم میزد. از قیافه بی حرکتش که اکنون دیگر سرخ و زرد میشد یک نبرد دونوی پیدا بود وقتی من داخل

خانه شدم از به سوی من جلو آمد و با کلمات شکسته گفت که قصه صحبت تنهایی با من را دارد. مرا در یک قسمت آزاد باغ آفتابی برم. لختی سکوت کرد. همچنان پایین و بالا قدم میزد. دفعتا مقابلم قرار گرفت به کاغذی که در دست داشت نگریست و بانگاه های استفهام آمیزی از من سوال کرد:

شما جناب گنت پیر شلیمز را میشناسید؟ یادعا میکنید که این نام را هرگز نشنیده آید؟

چی باید میگفتم؟ این یگانه اسم من بود. از طرفی مشکل بود این حقیقت را برای طرف ثابت کرد. جنگلیان تکرار کرد: این مرد پیر شلیمز، بهترین گسرگتر و خوبترین شخصیت دارد اما حیف که سایه ندارد و آنرا به شکل امیرار - آمیز از دست داده است.

مینا صدا زد: اوه خدای من بس تصور و سوظن من راست شد. از وقت میدانستم که او فاقد سایه است. این را گفت و خود را در آغوش مادرش رها کرد.

از خودم پرسیدم: مگر چی گونه مینا درین ملت از «برازین» راز سکوت کرده بود. اشکهایش جاری شد. معلوم شد آهنگ صدایم در دلبش را فزونی بخشید جنگلیان دوباره گفت: شما ادعا میکنید که با همه نیرو این دختر را دوست دوید؟ این یک دروغ است، شما ادعای دوست داشتن او را دارید و میخواید بسا بدبختی عمیق هم آغوشش سازید.

ببین او چه گونه میگرید، بسیار خطرناک، بسیار خطرناک...  
نگاشتم شعورم را از دست دادم یک سایه بالاخره سایه نیست، این همه درد و رنج و اندوه بزرگست که چنین سروصدا ایجاد کرده.  
جنگلیان فریاد زد: آخر به من بگوید، چه گونه سایه تان را از دست دادید؟

مجبور بودم دروغی بیافم. تا مینا را از دست نداده باشم. یک مرد هیولا صفت، با پایهای کلان توفان آسما بر سایه ام یورش برد و آن اشکافت.



ناچار آن را برای ترمیم دادم و شاید فردا آن را برایم مسترد کنند. شما میدانید بول ناممکن را ممکن مسازد.

جنگلیان جواب داد:

خوب جناب شما تقاضا دارید با دخترم ازدواج کنید. تقاضایی که دیگران نیز دارند.

برای من مهم است دخترم به جگله مردی رود که برای او اطمینان و اعتماد بیاورد و غمخوار مطمئنی برایش باشد. برایت سه روز وقت مدهم. سه روز بعد سایه اصلی ات رابه من نشان بده!

اما آشکار برایت میگویم که در غیر آن در زحارم دخترم زهر مردیگری خواهد بود.

من هنوز با فشاری داشتم. فقط یکبار با مینا صحبت کنم، اما بیچاره دختر از وحشت هنوز در آغوش مادرش میگریست و به من اشاره داد که دور شوم او دیگر حیثیت کلید همه درب های جهان را برایم داشت. من تنها بودم. به منزل برگشتم با این حالت ناممکن بود آرامش خود را حفظ کرد. چیزی نمانده بود دیوانه شوم. اسپم را بدون هدف در جنگل به سوی مزارع راندم. بدون آن که بی بیرم، کجا بودم و ترسم فزونی مییافت. روی سبزه ها می شناختم که کسی از بازویم گرفت. ایستادم و به اطرافم نگریستم. همان مرد خاکی بوش بود. او از بس که عقیم دویده بود. گویی بی نفس شده بود. او گفت: به من امروز خبر دادند که روزگار تان بسیار بد است هرگاه مشوره مرا بگیرد دو باره سایه تان را تصاحب میکنند. شما به خانه جنگلیان خوش آمدید. این همه یک شوخی و مزاح بود رازکال، این دروغگو که در تلاش به دست آوردن مینا بود. بخته حرامزاده است.

فکر کردم در خواب استم. با خود گفتم: او راست میگوید از نیرومجدداً گفتم: یک روز بعد سایه ام را میاورند. تا خواستم دستم را به خریطه بسکه ببرم، منظورم رادانست و دوگام عقب رفت.

نه، آقای گنت، آن ها را نگه دارید. یا استقامت به سویش خیره شدم او ادامه داد:

از شما که بیحد خوب استید میخواهم برای من این کاغذ را امضاء کنید. به کاغذ نوشته شده بود: ((با این امضاء به نگارنده این یادداشت، روح خود را پس از جدایی طبیعی آن از بدنم، واگذار میشوم)) ساکت به یادداشت و به مرد خاکی بوش ناشناس خیره شدم. در یسن میان اوپری را در خونی که از زخم

دست راست من آن دم میچکد. قدر برد و آن را برای امضاء کردن به سویم پیش کرد.

بالاخره پرسیدم:

شما کیستید.

به جوابم گفت:

لطفاً بی هیچ حرفی لطفاً در پایین این دستور امضاء کنید، این به سود تان است.

گفتم:

میبخشید آقا که من این را امضاء نمیکنم، با خشم غریب:

امضاء نمیکنید چرا؟

این نامقدور است که سایه را باروح معاوضه کرد.

خنده قهقهه سرداد و گفت:

پرسیده میتوانم روح تان چیست، آن را شناخته اید، آن را بسازی دیده اید؟ وقتی مردید روح تان را چی میکنید؟ در حالیکه با سایه تان میتوانید دست خاطر خواه و معشوقه تان را بگیرید و خوشبخت زنده گسی کنید. میخواهید شما و این دخترک با زبچه دستان آدم زذیلی جسون رازکال باشد.

راستش نخواستم با خونین شدن قلبهای من و مینا، آن حرامزاده رازکال خوش شود. آن چه را که اتفاق می افتد سر نوشت خود بپذیرم.

بدبختی من تغییر نپذیر بود گفتم:

آقای من، سایه ام را با این خریطه حقیقی فروخته ام که برایم درد فراوان تولید کرد. به نام خدا، شما میتوانید ازین ممانه صرف نظر کنید.

ادامه داد:

من امضاء نمیکنم بگذار خدا حافظی کنم.

مناسقم آقای شلیمز که شما قانع نیستید و این معامله شمارا خوشنود مسازد.

نمیخواهید. من امانت را امانت و دست ناخورده نگه داشته ام. آن گاه در یک چشم بهم زدن سایه ام را از بسکش بیرون کشید و پیش پاهایم که در حال حرکت بود در برابر شمع آفتاب برتاب کرد. سایه در وسط من و او قرار گرفت. سایه من خواست او را تعقیب کند. وقتی پس از مدت ها زیاد سایه ام را مجدداً مشاهده کردم، قلبم شکست سایه ای که برای من غم و ناراحتی بزرگ بار آورد و آن خاکی بوش ناشناس تاکید کرد:

با امضاء نمودن این یادداشت، مطلقاً سایه ات را دریافت و مینا یت را از چنگ آن بی وجدان رهایی میبخشی. امضاء کن!

برعکس من فاصله گرفتم. بندل نوکر باوفایم که تمام بل پای مرا تا آن دم تعقیب نموده بود، آن جا نزدیک مآرسید. وقتی روح خوب مرا چنان سرگردان و بدبخت دید

و متوجه شد که خاکی بوش ناشناس مالک سایه ام است. مصمم شدم سایه ام را به من برگرداند. خاکی بوش، سایه من و بندل خوب صهربان از آن جا فاصله گرفته و باز هم مثل گذشته با بدبختی هایم تنها بودم.

بر مزدی متروک تنها باقیماندم. گذاشتم اشکهایم سرا زیر شوند. چنان گریستم که قلبم از فشار غصه کمی آزاد شد بدبختی ام انتهای و زنده گیم هدفی نداشت. برای مشکلم راه حلی سراخ نداشتیم. تا بل سوئی تصویر مینا را مقابل روحم فراخواندم. قیافه دوستداشتنی شیرنش را قسمی که باز اخیر دیده بودم در ذهنم تداعی کردم فریاد زدم. وقتی مینا مقابلم ظاهر گشت، حرف عشقی ام را زکال خنده احمقانه ای سر داد. خواستم بگریزم و در گوشه تابلو خودم را پنهان کنم والی رازکال مرا تا اندازه ای تعقیب میکند که نقش زمین شوم و این همه به خاطر یک سایه. سایه ای که صرف بایک امضاء خواهد. میتوانستم دو باره صاحبش شوم. در دونم هیاهو و هرج مرج برپا بود. روز سپری شد من که بیحد گرسنه بودم از میوه های سر درختی چیدم و با آن خود را سیر ساختم شب شد.

زیر درختی خوابیدم. صبح ملایم وقتی از خواب برخاستم، شبیه مرده گان بودم. مجبور بودم. نقش پاهایم را گم کنم. دوست نداشتم دیگر آدمها را ببینم از نزد آن ها به سان یک حیوان وحشی که به قلعه کوه پناه برود فرار کردم. بدین ترتیب سه روز خوفناک و مهیب را پشت سر گذاشتم. در صبح روز چارم روی یک زمین مستطع ریگی را که آن جا آفتاب با گرمی میتابد، یافتم. روی سخره ای در زیر آفتاب نشستم آن جا از صدای آهسته ای که به گوشم رسید، به دلهره واضطراب اهتمیم. برای فرار آماده شدم. هیچکسی را ندیدم. چی میدیدم. پنلشتم از میان ریگهای آفتاب خورده یک سایه انسانی به سویم می آید که کاملاً شبیه خودم بود. انگاشتم سایه صاحبش را گم کرده است. خواهمش را بر زبان آوردم:

سایه، گمان میبرم صاحبیت را جستجو میکنی. خواستم به سوی سایه بروم و کنار کنار آن حرکت کنم. با خود گفتم: هرگاه با این سایه باشم، خو میکنم و عبادت میگیرم. دنبال آن سایه دویسم اما فرار کرد. معتقد شدم که در سایه دیگران زنده گی کردن شرافتمندانه نیست. من به یک شکاری مانده و ذله می میانم. سایه به داخل یک جنگل مخفی شد که من گمش کردم. بالاخره پیدایش کردم. سایه به

اطرافم میچرخید. بایک جیش دویسم و آن را در تصاحب خود در آوردم.

پلور غیر منتظره مقاومت کرد. ترسم چنان بزرگ بود که بازویم را روی شی غیر قابل رویت برای دیگران که قابلم بود، گذاشتم و تا توانستم به سوی فشار دادم با حرکت سریع به پیش برتاب شدم عقیم انسانی بود که مرا احاطه کرد و برای اولین بار آشکار شد که صاحب سایه وی است.

مرد که آشیانه پرندگی را در دست داشت، آن را دور انداخت. من آن را از میان ریگها پیدا کردم و در دست گرفتم. مرد عقیم جدید آن سایه را سرگردان یافتم. صاحب سایه با خشم از آن جا دور شد. آشیانه پرندگی ناسری، این امکان را داد تا خود را دو باره میان انسان ها بیابم. با سرعت راه منزل جنگلیان را پیش گرفتم تا حقیقت آن سایه، آن فرد و آن آشیانه را ثابت کنم. نمیدانستم کجا استم.

خود را در تپه دیگر یافتم از فراز تپه شهر کوچک نزدیک را دیدم. ساحه خانه جنگلیان زیر پاهایم بود. فکر میکردم قلبم تا گلویم میزند. از فرط شوق اشک از دیده گانم فرو غلتید. آرزوی دینم مجبوش را داشتم. راه را به استقامت کوهپیش گرفتم و چنان تند تند میدویسم که یارای آن را داشتم. از برابر یک تعداد دهقانان که از شهر میآمدند، گذشتم. آنان از رازکال، جنگلیان و مینا حرف میزدند. یکه راست وارد باغ منزل جنگلیان شدم با قلبی پر از امید.

یکبار صدای خنده ای که مرا به خوف انداخت، شنیدم کسی را ندیدم و به رفتن ادامه دادم. مقابل دروازه روی یک دراز چوکی زیر آفتاب نشستم. متوجه شدم که کلید دروازه چرخید و جنگلیان بیرون شد. کاغذی هایی در دست داشت. صدای خنده ای به گوشم رسید. اطرافم را دیدم. مرد خاکی بوش کنارم نشسته بود. او کلاهی را به صورتش کشیده بود. پیش پاهایش سایه او و سایه من صمیمانه کنار هم قرار گرفته بودند او بی توجه با اسناد آشنا که در دست داشت، بازی میکرد. او به من گفت:

مثلک شمرط را بپذیرفته اید، اولتر از همه خو آشیانه را که متعلق به منست بدهید. او در حالیکه خودش را دوست مهربان من میخواند، یک دستم را به جیش برد و آن گاه چنان بلند خندید که جنگلیان اطرافش را متوجه شد و پالید. من گویی سنگ شده باشم. ببین امروز من دوشایه دارم. اینرا گفت و خندید. و گفت:





# درس عبرت

نخست در جایی کار میکردم که هیچکس کار نمیکرد، بسیار کوشیدم تا همکارانم را متوجه مسوولیتها و مکلفیتهای شان بسازم. مرا اخراج کردند. به جای دیگر رفتم. آن جا یک نفر به جای همه کار میکرد تا گزیر شدم کار در آن جا راترک گویم، زیرا کسی که برای همه کار میکرد، گفت که: دیگر توان این کار را ندارد.

به جای دیگر رفتم. در آنجا همه برای یک نفر کار میکردند. کوشیدم تا همکارانم را متوجه مسوولیتها و مکلفیتهای شان بسازم. مرا اخراج کردند. به جای دیگر رفتم. آن جا یک نفر به جای همه کار میکرد تا گزیر شدم کار در آن جا راترک گویم، زیرا کسی که برای همه کار میکرد، گفت که: دیگر توان این کار را ندارد.

# جلوگیری از دروغ

پیرزن بد قوادی بی به مرد دانشمندی گفت: آقا، اگر جوانی از زیبایی من تعریف کند ومن جوابش را نهمم گناه دارم؟ آن مرد گفت: البته که گناه دارد. شما نباید بگذارید که جوانی دروغ بگویند.

# بهترین وسیله

بهترین وسیله تامین سلامت در رانندگی آینه بالای سر راننده است. به شرطی که عکس ترافیک در آن دیده شود.

# کوکو در دریا رود

عزیزم، سلام! سلام به شما که مانند چراغ مرسلس بنز(سه‌صده) فاصله دو صد متری را روشن میبخشد، هلیکوپتر خیالم در فضای تو چون مگس در پیرامون پیاله چای در پرواز است. میتر وجود از فراقت هر آن فیوز می براند، نمیدانم که در سوچوبورد قلبم چی دست‌بازی کرده‌ای. گروپ چشمانم کم نور و چراغ خطر رخسارم هر لحظه، سرخ میشود. دیشب از غمت رنج فراق را گرفته بلفورده خنده را از دهانم کشیدم و به جای آن بطری اشک و آه را چالان نمودم تا تو بدانی که از هجرت چطور جانم دسته میکنم. آن وقتیکه تفنگچه نگاهت را سوی من نشان گرفتی، با کار توس خنده بر من فیر نمودی، دیگر یارای سخنرانی بر من حرام شده بود. جز این که بم آه دابر پالینت منقح سازم. بعد ازین قصد کرده ام که پلک گوش‌هایم

را چالان نمایم تا دیگر هرگز آواز ترا نشنوم ریدیتور وجودم که از سردی عشق تولفابه دیزلمیخورد. کاربیتر سینه ام از چرت، صدای آوکستر جازرا گرفته است، به استیقبسن شرم چنان صلحه وارد کرده ای که اکنون لودسیبکر دهانم از خیر های مهم وجودم جزء نالش چیزی دیگری را برود کاست نمیکند. لفسوس که اشترنگ صبرم از دستم رفته است و برگ تحمل هم فیل گردیده و دایسو هم کار نمیکند و پای غضب، هر آن بیطاقتی راسلف میزند و گرنه کلچ دسواپی رازیریا گرفته گیر عشقت را تبدیل می‌کردم. خیره به هر صورت از خداوند خواستارم که ویرنگ وجودت شارت گردیده گیر بکس اشتیاقت را بسوزاند و از هم و بشیسانی هر شب ارنه‌بزی ((تیت، تیت، تیت...)) اوسالی، ناصر

# میتاورهای طلائی

- در جایی که خندیدن ممنوع باشد، معمولا گریستن را هم اجازت نمیدهند.  
- هر چیز را میتوان به خاطر انسان قربانی کرد جز انسان دیگر را.  
- ندانستن قانون انسان را از مسوولیت برائت داده نمیتواند. اما دانستن آن میتواند.  
- خرد همه جا باید به وفرت یافت شود، زیرا غالبا ازان کار گرفته نمیشود.  
- حقیقت زمانی در بفرجترین حالت قرار میگیرد که همه چیز، حقیقت به نظر رسد.  
- در نظر داشته باشید که ممکن است جایزه لاتری دیگران شویا تیبیه گشته: حمید، ع سگرت جدید:

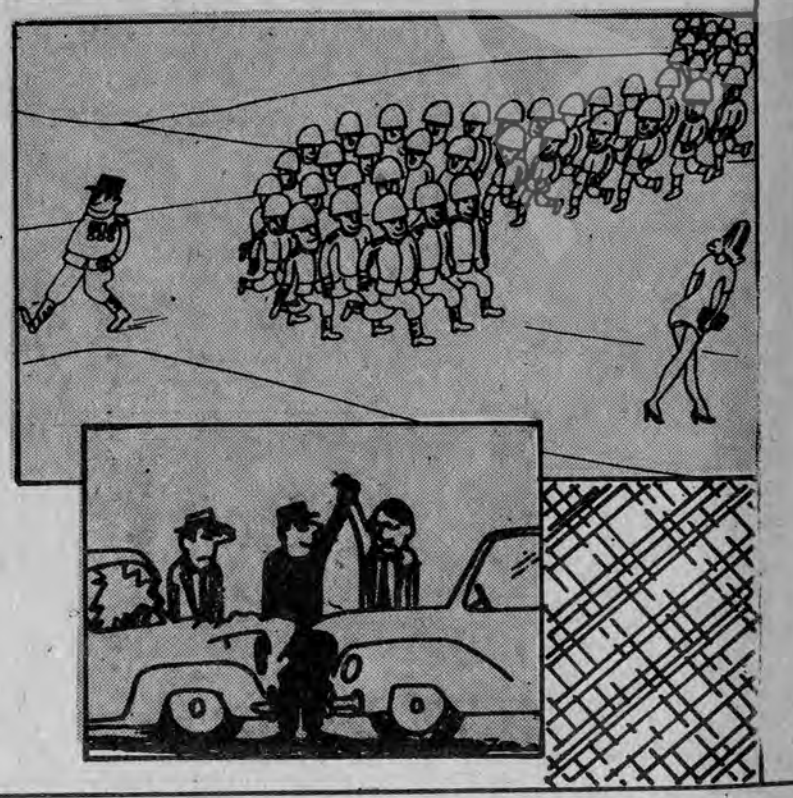


نوشته اوت بکواله  
قنر نویس معروف امریکایی  
مترجم: حمید، ع  
سگرت جدید:

# سگرت جدید

گیری از سلوط مزید صنایع تولید سگرت طرح کنند. مشوره در ((استاد مرکز)) شرکت مشورتی ((خوشبین و بدبین)) که در دادن مشوره برای تدوین پروژه همای تشویق صرف سگرت در ایالات متحده تخصص دارد، صورت پذیرفت. در اول خوشبین، رشته صحبت را بدست گرفته و خطاب به سگرت دوست و یکی از صاحبان بزرگ صنایع سگرت سازی گفت: فکر میکنم حل پروبلم را یافته ایم. باید تولید سگرت برای حیوانات خانگی به ویژه سگها را آغاز کرد و قرار معلوم امریکایی ها بیش از دوصد میلیون سگ خانگی دارند. هنوز هیچکدام از این سگها با لذت سگرت کشیدن آشنا نشده است. سگرت دوست، بالین تردید آمیز گفت:

# خنده



# سنگله

مردی تاسن چهل ساله کی بیسواد بود، زنی گرفت و آن زن در مدت دوسال به و خواندن و نوشتن آموخت و سواد دار شد، عجیب است، ولی باوق کتید یکی از استادان هم که دانشمند مشهوری بود در سن (۵۰) سالگی عاشق شد و در مدت یک هفته در ردیف احق حبا قرار گرفت.

فرق فیل و مورچه این است که مورچه می تواند سوار فیل شود، ولی فیل هیچوقت نمی تواند سوار مورچه شود.

# گفته‌های نیمه‌دار

- آنا از پدر تان چی به ارت برودید؟  
- علفش را!  
- و آن را چی کردید؟  
- عزیزم بهترین چیز دنیا، عشق اول است.  
- پلی واقعا چنین است، اما من با توهم به خوشی هم میگفتم.

تبریکت منو و ظهراوی





# دینچاره

په وړاندې کاترې پاڅون



## سپورتی خبر

لوبه داسمارو د آزاد بازار او واسطه لرونکو بیروکرانو د تیمونو ترمنځ به مساوی توگه روانه وه. خو په دی وختونو کې داسمارو د بازار ټیم اته سوه دیوبه مقابل کې لوبه وکېله. که څه هم نندارچیانو فکر کاوه چې د بیروکرانو او واسطه ټیم به داخلې بلو او دواړو د باختلو او بلولو په امتیازونو سره بری ترلاسه کړي، خو داسمارو د آزاد بازار ټیم په یو فنې شوټ سره دلویې نتیجه بل ډول کړه او اته سوه افغانیو ته دواړو په لوړولو سره یې لوبه وکېله.

- دوتپال هغه لوبه چې دخوکلونو
- راپدې خوا د هیواد په مرکزي
- لوبو کې کابل ښار کې د دولسي
- سکټور پلانونو، داسمارو د آزاد
- بازار او داسمارو لوبو بیروکرانو
- دمنتخبو ټیمونو لوبو پیل شوی وه.
- ددولتي سکټور پلانونو ټیم په لومړي
- ښځو کې ماتې دغوړه اود لا پیل
- له لوبو څخه وو ت.
- خبرزیتوري چې وروسته بیا دغه



# د خبره

د محمود نظری لیکنه

وايي یوتن کوم باغ ته دغلا لپاره تللی وچې نابیره باغبان کوتک په لاس دوني لاندې ورته ودرید. باغبان خوشاله وچې غل یې گیر کړی دی. نولکه فاتح سپاهی کوتک به لاس ودرید. دغله رنگ دباغبان د کوتک په لیلو تک ژیر شو او داچې ډیریدگیر شوی ونو هیڅ - بیښی پاتی شو. چې څه وکړی؟؟ باغبان ورته وویل: - بچر! زرد آلوی غلا کوی پاتی په ۶۹ مخ کړ

# کهنه پښت

کهنه پښت (پنج)

که نه بیښی یا کهنه پښت له دوه ترکیبونو، کهنه او بیښ څخه جوړه شوی دی. کهنه زاړه ته وایي او بیښ په خپلو تاریخونو کې دغه نېستل څرنگو لفظي ته هم منسوب بلل شوی. څرنگو زمانه زموږ په هیواد کې دغنی فرهنگ او هنر زمانه هم بللی شو. په دی زمانه کې څرنگو یې ادبیاتو وده وکړه او سترې هنري لاس ته راوړلې یې هست کسبې لکه: (څرنگو، څرنگو، میکس، داسی، اوښکی چلو). په دغه ستر هنري اثر کې پښت سوخته سکرته په ډېره هنري بڼه راغلې دي چې وایي: (سکرته لیم

ازمونی بیل کیلوته پنځه لس دقیقې پاتی وی چې نورگل خپل توز ادا کړی نوله بسته کتاب څخه یې لس دوه لس ډول شوی ورځی راوسپارلی نور د نقل لپاره هم وخت کفایت نه کاوه نو بارچه می سپینه ورکړه دازمونی نتیجې ته انتظار نه شوم ځکه چې دداری کاله تیر شول پنی مایه خلورم بولگی کې بلنې وهلی وی. د ماما زده کاکا، ابي او اولادونو دموخبره یوه وه (زه باید راپاتی جايداد وپلورم او په آزاد کسب او کار لاس پورې کړم). دکلی خانصاحب که دسورو جریب پنی په لک اخسته نو زما لپاره یې خوله له (شلو) نه اوسته: - هلکه! ستا څنگه ډیره خواږه ده. له کلی هم لری پرته ده. د بلیو لاره هم پری سپره ده او بل دا چې زما نوره څنگه نده بکار (له یوه ساډه اسویلی وروسته) خوته راته گران یې بده می نه ورباندې لوړیږی. بله دی خورم، ښه سړی ویرتازما ډډه ډیر سوخپیری نو ددی ټو لسو په خاطر جریب یې به شسل زره راقواله کړه. داخونمزاده صاحب ملک صاحب نووړو مخورو سپین ږیرو سړو نه تیر شونوږه تنگ راغلم د دوست هم له خان صاحب سره یو ځای

# خوار سکرته

دغه اصطلاح د ډېری پخوا زما یې خبره ده چې خپلو کسانو په باب ښه او ژوندی مثال و. خودغی ډلسی سکرته څکونکو یاسکرتهیانو له دی حتمی سرنوشت څخه د خلاصون حتمی سرنوشت څخه د خلاصون په خاطر سخت مقاومت وکړ او دپښ سوخته سکرته په راټولولو سره یې خان نسواروته تسلیم نه کړ. چې وروسته دغه نېست پاتو په نړی کې دنیم سوخته پاتو په نوم شهرت وموند.

له پښیدو څخه عبارت دی. یانې هغه څوک په زړو شیانو پښیږی. نن سبا دغه لغت په همدغیاپوری ښه نښلی چې دعیاشتی په پای کې دمعاش په استحقاق کې یا مېر لکوی او یا لاسلیک کوی، ځکه چې هماغه تنخوا خود نه شی کولای د خپلې تنخوا په بلرگه حتی دنوی جنس په کوڅه هم تیرشی. دغه ډله کسان تل به زړو اولیامی شیانو بیښی وی او همداسبب دی چې به نوی ژب پوهنه کې مامورینو ته دکهنه بیښ خطاب شوی دی.

سوخته پریب - میروزی تسو حالې (مکتب...)) لنډه داچې په ډیرو فلسفو حالاتو کې دغه ډله سکرته څکونکو لیکسې نسواریان نه شو، خو پنی سبا چې د عنایت زمانه ده، دوی په دواړو اعتراف کوی چې: دواړو لیکه له قیمتته کیښو سره نوموړو ته مقاومت نه دی پاتی او په ډله ییزه توگه له نسواریانوسره اختلاف کوی او ددوی په لیکسې ورکږیږی. که پښتینه پښا کوی، لوبه دی ډول من خپل حقدارته رسپیری.

سوئیل، چاره څه وه، ماته شرم و چې دلویانو په وړاندوډرېږم. - لس جریبه څمکه وه خو جریب کښی او دخان دجرگې فعال ټیم دلاری د حق د... دحق تر ویستلو وروسته ټولو اته جریبه ثابتې کړه! خان کسم کاره چې زما په بلاری دپنځو ډیرشو زرو حسنه پور پاتی دی. بس وایم. داخوند زاده صاحب ملک صاحب او... دبرخی تر بیلو لو وروسته ماته اتیا زره راغوټه شوی. خو پنی یې چې دپلار د وصیت سره سم می دشرم دودهم پر ځای کړی او اتیا زره نقدی می هم ترگوټو کړی! خوداخل هم زما د خوښی ناوکسی ژر خوانمیرگه شوله ماینام مالسی ناخایه زما داشوم توب اندیروال (خریب گل وغازی) راپاندی نا زل شو گسم یې کاره چې نور یې قمار بس کړی او غواړی چې یوموټر راوینسی خو بولک روپی یې کسې دی. ماخان ته شرم وگاڼه چې خپل پخوانی یار خالی لاس خواب کړم. (خریب گل) آشنا چې دشاهی لوټوټوټوټو نه ترجیبه کړل د پیری په شان رانه ورک شو او پنی میاشتی او پوره یو کال تیر شونوږه تنگ راغلم د دوست پاتی په ۸۰ مخ کې

# د شرم دی کتشم

او هغی اوښتی وه ډډه نازوه می له ښوونکی رنگل ((سپریان زی)) څخه دحساب په ساعت کې وپوښتل. - معلم صاحب! معلم صاحب لپاره جمع دری خوگیږی. - ملادی ماته شه! نوریه هم شرم دی درنه. شرم. شرم... دشونوږو څپ می لادبریتونو وړی نه و بیر کړی چې دپلارگل له لاسه متروکه والوته او خوارکی به (کیر) ورننوت. مشری وروڅومی دوه کاله دمخه چې له کوره وتی وپای یې بڼه ونه لکیده. ... په رڼا رنځ په کینت رانه کلیوالو خوږ. او داڅنگه چې زماخولی ته خود شرم (دان بند) پروت و. دشونلی دپتی څنی به چې یو څه وختلیدی توپیا به گل میروړ باندی مال ((باده)) را مرش کړه او چې ورپسی ورشم. خو یسوازی د

متروکه قمچینی تیری - تیری اوریدلی اوچې له زیاته دوده به پلار مست شوم نو پلار رگل به زما دنازولو په ځای دخپلی ژبی له څوکی دشرم زهرزما به غوړو کې راشخول: - شرم دی! غټ هلک یې ژای یې غیرته! لدی وروسته به که دخاوری په شان هم وډبول شوم نو خدای که می له شرمه وپلی وی چې ((واخ))... لپار چې د خغلیدو او بند بنده ژبه دغوړیدو شوم نو غوښتل می چې پوښ به هرڅه پوه شم. خو چې په کور کې به می خوله لپچوله سوه نوگسران پلارته به حاجت نه وو زما مشری وروږ به چې دکورنی روزنی دا ډول مدرسه یې به تجربه څخه کړی وه په ماسترگی رابری کړی: - خوله بنده! شرم دی لویسان نامست دی لمانی نه وروسته بهغزوگی به می چې کومه پوښتنه یا ژوندی کړه نو دجملی سره می دشونوږه وړه نه وپلی شوی چې خبره بهمی به ستونی کی نیسکینه شوه او پوښتنی خوارکی به هلته سناه ورکړه. پنی توگه زه تل تنه ماغزه اوگونگی ژبه گرځیسم راگر نېسم. خو یو ځل پلارگل راپاندی مهربان شو او پنی پتیلجی به زیارتو

اوس ټول ملک ددوم (دنده غر)) وگړی په سترگه گولید. په لاره چې لپروم څوک می سلام ته عیبه نه را یی. شستن هیواد خو پریږده. ان ترکاری پلورونکی د پنځو روپو لښه به پورته را کوی. دچاپلداری مور له دونگ وپونگ خوم خدای له خبره وه. ولی زما کونو دوستانو! هیله ده چې لپرومی تاسو زما عرض هم پوڅه اوری او تر هغی وروسته مو چسپې مرغه غوښتل نو په دواړو سترگو دی روغه شم که بهی ونه منم. ... له نن څخه پوره دیرش کاله دمخه می د لومړی ځل لپاره نری ته متروکی پراسلې. بهخبروله پوهیم لولچاره په پښو سره شوم. ددیسم (دوم) می ټول کولی له وداوتی چې بله جان به پښوږه تیر شو: - داسلای من دکلې کړه کولی... مور خورگی می بله چاره له لرله می دقادی سره سم یې دغلی کول میرانی نسخه پرمهم راعملی کړه. - چیه شه! مه ژاله! هغه دی یو راغلی... تونو راغلی... راغی! ... هر خورم چې زما د ژوند کور او کښ نیالگی قدویسته هومره ورباندی دپلار جان دتکیو لاسونو د



# در خیاطخانه سهایی

رابطه از بریا سر لوری :

## شهر



شاید رنج دوختن لباسی را شما یا کسانی که خیاطی تهیه کنند ، احساس نکنند ، گاهی پس از دوختن یک لباس ، تفاوت بسیار ساده می‌شاییم که خوبست باید است ، اما آنها گاهی به این فکر افتاده اند که یک خیاط یک یا شاید چند شب و روز سوزن به دست میگیرد و جامه یسی میوزد ، به ویژه زمانی که بیرومن میشود و توان دید چشمانش برای برش و دوخت ، بسنده نمی باشد . امروز ما تقریباً از هر گوشه و گنری که بگذریم ، سرراه مان دکان خیاطی به چشم میخورد ، خیاط ها از نظر روانی آدمهای خاصی اند . ظرافت کار ، ذوق زیبایی پذیری آنان و خورده کاری های زیاد ، گاهی آنان را آدمهای بسیار حوصله مند بار می آورد و گاهی هم بسیار عصبانی و کم حوصله . آن چه میان همه خیاطان ، وجه مشترک دارد ، وعده خلافی آنان است در قید زمان ، تهیه لباس ها . حتی مردم در وعده خلافی های عادی شان گاهی میگویند : (( خیاط استی که وعده خلاف استی ؟ )) چرا بازار خیاط ها همیشه گرم است و هیچگاه خیاطی به مشتری تازه آمده نمیگوید : پلی وقت دارم ! و لباس تان را میوزم . شاید یکی از دلایل ، پرداخت توجه بیشتر مشتریان است به مد گرایی کسبه میخواهند آخرین دستاورد های مود را بپوشند . مخصوصاً بچه ها و دختر های جوان متول ، و شاید هم قبلی خانمها باشد که ترجیح میدهند تا لباس قتان را خیاط بدوزد .

همه خیاط ها یک وجه مشترک دارند : وعده خلافی

مگر آیا میدانید که خیاط ها امروز در بدل چی اجرتی و چه حسابی حاضر به دوخت لباس ها میباشند ؟ شاید هم به حساب دالر . به این منظور بیایید تاسری به چند خیاطی شهرمان بزنیم و ببینیم و بدانیم :

در ابتدا با استفاده از فرصت ، وارد دکان خیاطی شده و خود را برای آن ها و مخصوصاً استاد آن ها شناسانده ، گفتم :

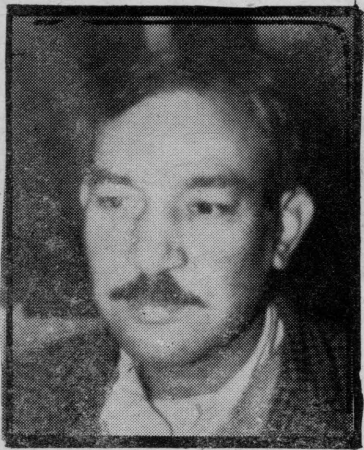
میخواهم در مورد کار و بار تان چیز هایی بنه بسم ! در حالیکه زهر خندی میکرد ، گفت :

- (( آیا گیسهای ما و شما جایی ره خات گرفت و آیا به مشکلات ما جواب مثبت داده ا خات شد ؟ ))

مردی خیلی جدی و حق به جانب معلوم میشود . خود را محمد اسحق نامستیار معرفی نموده ، میگوید :

- (( مدت بیست سال میشه که خیاطی میکنم و درای بیست سال





تاتکه، تار وغیره چیزها نوکوتیلیمیشه  
 و خوب کار میکنه، ماخو ازیک ماشین  
 تابیست سالام کار میکنیم از همین  
 خاطر باید فرق داشته باشد دگه  
 از محمد حسن در حالیکه بابچه -  
 گکهای قنونیم قد ((شاگردانش))  
 مصروف کار بود، تشکر نموده ،  
 خدا حافظی کردم .  
 در گوشه دیگر شهر، توجهم را  
 خیاطخانه یی جلب کرد که در آن  
 خانمها مصروف کار بودند ، در عقب  
 دکان نوشته است :

((خیاطی پشتونیار))  
 با داخل شدن به آن جا، توجهم  
 راخانم باجرات وپرکاری جلب کرد ،  
 فهمیدم که خودش استاد است باهم  
 معرفی شدیم خودرا ((نور جهان))  
 معرفی کرده ، گفت :

- مدت دوسال میشود که دزدگان  
 مصروف کار خیاطی هستیم .  
 پرسیدم :  
 \* بیخشید شما فن خیاطی را در  
 کجا آموخته اید ؟

- من شهادتنامه یی به درجه اهل  
 از موسسه نسوان درپاکت نوشتم .  
 سپس از خانه میزنی لوه سنا  
 شهادتنامه رابه گونه سنده، پرایم  
 نشاناد ، در حالیکه شهادتنامه هاد  
 دستم بود پرسیدم :

\* شما همرا چند نفر کار میکنید؟  
 - ما پنج نفر هستیم ، فقط همین  
 پنج نفر میتوانیم به خوبی از عهده  
 کارها بدر آیم .

\* آیا کتلاک های جدید هم دارید  
 یا از کتلاک های سال های پیش  
 استفاده میکنید ؟

- نخیر کتلاک نو از اشخاص  
 مختلف با قیمت های مختلف خریداری  
 میکنیم که قیمت آن ها به ده و  
 دوازده هزار افغانی هم میرسد .

\* در کارهای تان حتما مشکلات  
 وپرابلم های هم دارید ؟  
 - بلی، البته اگر این مشکل مسا  
 دوامدار باشد ، ما مجبور هستیم که

کرای دکان ماره بلند ببره .  
 از قسمتیار تشکر نموده ، پس از  
 طی مسافه کوتاه وارد دکانی کسه  
 لباس مردانه میوزد ، میثومیم ، مرد  
 مسنی مصروف کار است، عینک  
 های سفید رنگ به چشم نموده ، این  
 جاهم خودرا معرفی نمودم خیلسی  
 وارخطا شده بود ، وقتی گفتم :  
 \* راجع به حال واحوال وکار های  
 تان میخواهم، حرف بزنیم گفت :  
 ((چی بگویم ، کی گپ دارم که باز  
 عکسارام در تلویزیون نشان یتمین .  
 وقتی خوب طرف رامدل ساخته  
 وقانع نمودم آن گاه بازهم با دلپره  
 حاضر شد حرف بزند .

\* نام شما ؟  
 - محمد حسن !

\* از کارتان چند سال میشود و  
 آیا برای اولین بار که به کار آغاز  
 نمودید خیاطی بود ؟

- چل سال میشه که خیاطی میکنم  
 وشروع کارم خیاطی بود !  
 \* ازابتدا تا حال حتما کارها  
 برای تان ساده ترشده ؟

- والله کالای مردانه گرچه مودش  
 زیات تغییر نمیکنه خوبازهامدوختش  
 مشکل است !

\* شما دریک روز چند ساعت کار  
 میکنید ؟  
 - ما از هفت صبح تا هشتشام .

\* از دوخت یک دوریشی سابق چند  
 افغانی میگرفتید وحالابه چندرسیده؟  
 - والله در سالای اول که مخیاط  
 شده بودم، ازیک دریشی ششصد

افغانی میگرفتم وحالی صحیح مالوم  
 نیست از کسی هفت هزار وازکسی  
 هم ده هزارمیکیریم، ای به خاطر یس  
 که نرخ هابلند رفته ...!

\* فرق بین دوخت این جا وخارج  
 چیست ؟ آیا تفاوت های زیادی وجود  
 دارد ؟

- تفاوت خو زیات نیس ولی اونجه  
 «خارج» تمام چیزها از ماشین گرفته



هر رنگ کالا دوختیم .)

میپرسم :  
 \* بدان که تجربه کافی درکار  
 دارید، به چی دشواریهایی روبه رو  
 هستید ؟

- آه سردی کشیده میگوید :  
 - ((نوشته کنین اما خداکنه که  
 گپ های ماشنیده شوه )) :

۱- از سوزن ونخ گرفته تا ماشین  
 وکتلاک های مود نو را از بازارسیاه  
 میخریم .

۲- برق نداریم در وقت اتو کاری  
 از آتش اشتوب وپخاری کارمیکیریم،  
 گیس ماخو همیشه باید روشن باشه  
 که خوب بدوزیم . اماای ره همبدانین  
 که درپالوی دکان مایک تجارتخانه اس  
 واوهر روز برق دازه وماچون واسطه  
 نداریم وآستین ماکنه اس، از او  
 خاطر برقام نداریم .))

میپرسم :  
 \* اجوره لباسهایی را که میگیرید،  
 آیا گزاف نیست ؟

سروش را شور داده گفت :  
 - ((ای ره هم میفامین که ما هم کرای  
 دکان میتیم، هم تیل میخریم و هم  
 قیمت تارها بلند رفته وبعضی تکه  
 های استرهم بسیار قیمت شده .

پس گناه ما نیست واز مردام  
 مردم تا مجبور نشه پیش مانیمایه و  
 اگه میانین، حتما فکر اجوره ره خو  
 میکنن .

میپرسم :  
 \* آیا تنها لباسهای زنانه میوزید؟  
 - بلی فقط کالای زنانه .

\* دوخت لباسها برلی تان مشکل  
 نیست ؟

- والاچی عرض کنم، هررقم کالاس  
 دوخت یکی ساده واز دیگری مشکل  
 ومام برابر به دوخت اجوره خوده  
 میکنیم .

\* چی وقت زیادترین اجوره را  
 میگیرید ؟

- وختش مالوم نیس، اما یک وخت  
 که زیاتر دل مادرد میکنه ومام اجوره  
 ره زیاد میکنیم ، وختیس که شاروالی

دکان را بسته نایم .  
 \* آن چی گونه ممکنست که شما  
 را مجبور به بستن دکان میگند ؟  
 - نداشتمن برق وتیل، برق نداریم  
 که اتوکاری کنیم، تیل نداریم که از  
 اشتوب وگیس به منظور گرم کردن  
 اتو روشن نمودن دکان استفاده  
 کنیم .  
 \* آیا گاهی اکتالی ملتاده که دوخت  
 خودرا بادوخت خارج مقایسه نموده  
 باشید ؟

- شما چی میگوئید ؟ آن قدر کار  
 خوب که در این جا میشود ، در  
 خارج اصلا وجود ندارد ، به خاطر یکه  
 ما هر قسمت لباس ها را جدا جدا و  
 بادقت میوزیم ، در حالیکه در خارج  
 چنین نیست .

سپس دستس رابه طرف کر تی  
 سبز رنگی دراز نموده گفت شما خود  
 میتوانید مقایسه کنید : فرق این  
 دوخت باخارج چیست ؟

نظری را تایید نموده پرسیدم :  
 \* دریکروز در حدود چندمشتری  
 به شما مراجعه میکند ؟

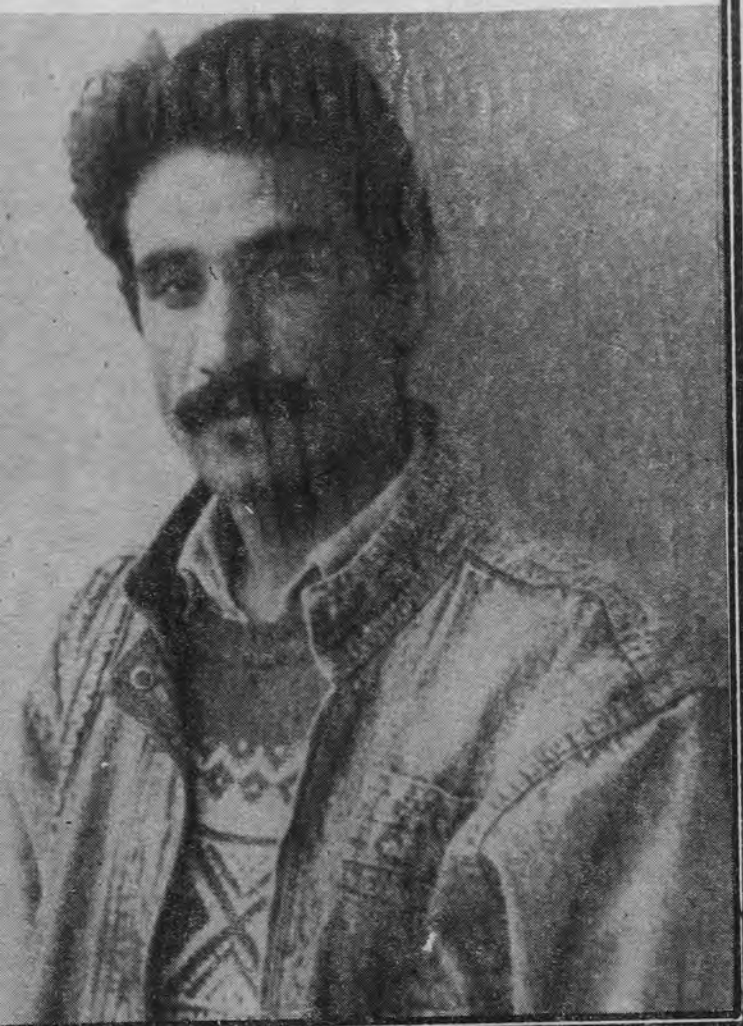
- در حدود بیست وپنج قاسی نفر  
 اما من همروزه مشتری هارانبیذیرم،  
 چه کار من روی تقسیم اوقات صورت  
 میکنم ، روز پذیرش مشتریسان ،  
 روز دوختن وروز بچی کساری  
 جداست ...

در حالیکه از صحبت مان ابراز  
 رضایت مینمودم ، با او خدا حافظی  
 کردم .

خواننده عزیز سب اوون  
 میخواستم سری به خیاطخانه های که  
 در داخل سرای های لیلای ما است  
 زده ونظر بعضی از هموطنان مان را  
 در زمینه کار خیاطخانه هابنویسم  
 اما شیاع وقت شما وکی صفحات  
 مجله ازین تصمیم منصرف ساخت

یکی از خیاطها میگوید:  
**درپهلوی دکان مایک**  
**تجارتخانه برق دارد**  
**سطه ابریم**  
**اما ما چون و نداریم**





غزل استم، هرچند خودم تا هنوز نتوانسته ام در زمینه کار قابل یاد داشته باشم اما میتوانم بگویم که ششونده خسته‌گی نابدیر موسیقی غزل میباشد.

- بیشتر ینه کمپوز هایتان را کدام آهنگساز یا آهنگسازان ساخته اند؟

- من تا هنوز بیشتر ساخته های محترم شمس الدین مسرور و خواننده‌ام و باید یاد آور شوم که شمس الدین مسرور همیشه با برخورد صمیمانه و صادقانه خویش از من وسایر آواز خوانان پذیرایی نموده و بی هیچ شایبه بی ساخته - هایش رادر اختیار آواز خوانان قرار داده از رهنمایی های خویش ما را لگرم میسازند.

در مورد کاپی خوانی که امروز برای بعضی آواز خوانان حتی مسیر قرار گرفته است چی نظر دارید؟

و آیا کاپی خوانی را هنر میگویند؟

- به نظر من هرگاه در پارچه کاپی دگرگونیهای مثبت و قابل توجه محسوس باشد، فکر میکنم کار بدی نیست اما آن گونه که میبینیم بیشتر هنرمندان جوان پارچه های غریبی و دیگر آهنگ های بیگانه را به رقصی اجرا میکنند که گفته میتوانیم گاهی به پارچه اصلی اهانت میشود. بهتر

آنانی که به موسیقی روی میاورند باید استعداد فراگیری هنر موسیقی را بالفطره داشته باشند.

- آموزش آکادمیک و مسلکی را تا چه حد برای نو آموزان موسیقی لازم میدانید و آیا شما خود در زمینه آموزش دارید؟

- به نظر من دانشهای مقدماتی موسیقی برای نوآموزان و راهیان موسیقی لازم است، اما از جایی که فرا گرفتن موسیقی به شکل اساسی ایجاد ریاضت و تلاش بی پایان ایجاب مینماید، فکر میکنم برای همه گان میسر نخواهد بود.

- امروزه، بر تصد هنر بیشتر تاکید میشود. شما تصد هنر - موسیقی را در چی میدانید؟

- به نظر من هنرمند باید از میان مردم برخیزد. یعنی این که هنرش باید در خدمت مردم باشد، اما باید گفت که گاهی نیز هنر برای هنر به کار میرود. به این رقم هنرمند از یک سو باید به هنر خود بپردازد و از سوی هم برابر به ذوق و خواست مردم چیزهایی عرضه کند.

- علاقه بیشتری به کدام بخش موسیقی دارید؟

- من دلبنسته موسیقی شرق و در موسیقی شرق علاقه مند موسیقی

چه گونه به موسیقی بیوند خوردید؟

- فکر میکنم با موسیقی پیوند و گریه درونی از گذشته‌ها داشته ام. اما با تأسف که بنا بر عوامی نتوانستم از آغاز هایی که با این هنر پیوند روانی یافتیم، آن را به گونه عملی تبارز دهم. اگر شکل رسمی آن را در نظر بگیرم از سال ۱۳۶۷ به این سو آواز خوان زادیو تلویزیون استم.

- موسیقی را چی گونه هنر یافته اید؟

- موسیقی هنر نیست که بسته‌گی باروان آدم داشته و اساس بیدایش آن نیز به همین منظور بوده است چی امروز به وسیله موسیقی بیماران روانی را نیز تدای مینمایند که این خود نشان دهنده ارتباط و بسته‌گی موسیقیست باروان آدمها.

- استعداد ذاتی و پرورش در موسیقی نیز سازنده استند. شما بیشتر بر کدام یک تاکید مینمایید؟

- من فکر میکنم، استعداد ذاتی نقش اساسی را دارد. زیرا اگر در شخصی استعداد ذاتی فراگیری موسیقی موجود نباشد، پرورش و آموزش نتیجه موثری به دست نخواهد داد.



گفت و گوی با  
حفیظ آردش  
آواز خوان جوان  
رادیو تلویزیون

مولود استعمار ذاتیست  
و هنر هنر  
بالفطره  
هنرمند است!



است که هنر مندان ما روی پارچه های تازه بیشتر کار کنند و عرضه هایشان رنگ و بوی تازه داشته باشد. تا این که کاپی بخوانند و آن هم ناچوروبی کیفیت.

- آن گونه که بیداست کمپوز های بعضی آهنگسازان در کلیت با هم شبیه و یکسان استند. شما در این مورد چی گونه نظر دارید؟

- بلی من باشم در مورد هم نظر استم. تأسف باید بگویم که در این اواخر ما کمپوزیتور مسلکی و ماهر کم داریم، و این سبب گردیده که آهنگ سازان ما برای شمار زیادی از هنرمندان به شکل قسار دادی آهنگ بسازند. در حالی که به نظر من طرز یک آهنگ بیشتر باید تابع الهام باشد نه این که به شکل زورکی طرزی را ایجاد کنند.

- اگر پیرامون وضع موسیقی جوانان حرف هایی داشته باشید فرمایید؟

- اگر گفته من ناخوش آید. نباید باید بگویم که آهنگسازانانی بقیه درص AI

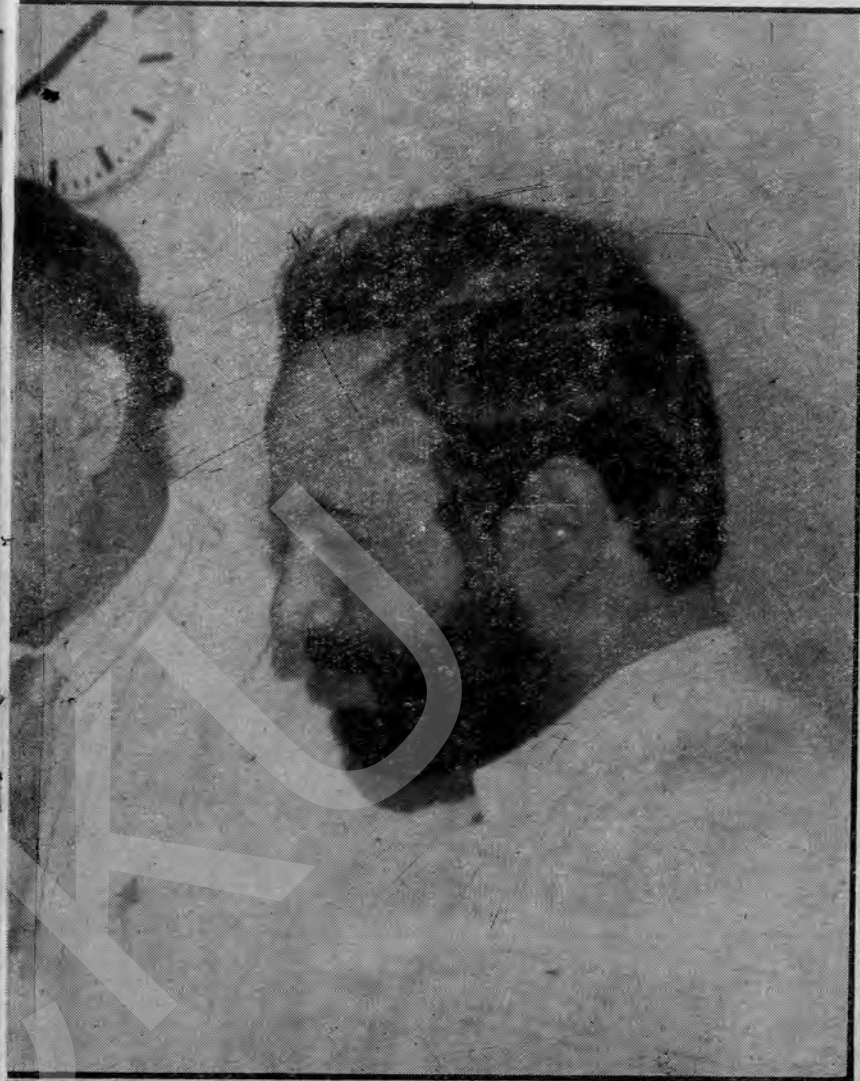
حفیظ آردش



# در شفاخانه جمهوری یک عملیات

# حالب و شناسی

توسعه داکتر ظاهر ابوبکر



# مریضی که دنبه داشت و در دنبه آن یک آدم بسر میبرد



**وقتی کتله  
را باز کردند  
درین آن یک  
انسان  
دیگر بود**

**یکی از انسان در انسان دیگر**

زنگ تیفون به صدا درآمد .  
یک صدای آشنا برای من ، از آن سو ، واقعه یی را اطلاع میداد ،  
واقعه یی عجیب و باور نکردنی را .  
داکتر محمد امان (ستار) جراح جوان شفاخانه جمهوری گفت :  
(واقعه بسیار جالب و عجیب را عملیات کردیم که برای مجله سینا وون

میتواند یک خبر استثنایی باشد .  
لطفاً از آن گزارشی تهیه نمایید.)  
بیدرتنگ راهی شفاخانه جمهوری شدم .  
در آن جا در منزل دوم در اتاق ۳۱۳ بیمار (مروارید) را دیدم که عملیاتش موفقانه سپری شده بود .  
او دختری بود (۲۰) ساله که هنوز ازدواج نکرده بود .  
داکتر محمد امان ستار دوسیه شماره (۱۴۰۶) مربوط این بیمار را

برایم نشان داده ، گفت :  
(میبینید گروهی از داکتران ما واقعه را موفقانه عملیات نموده اند که در راس آن داکتر لعلی قرار دارد.)  
آیا میشود در مورد این واقعه با داکتر لعلی ببینم ؟  
- بلی ، چرانی ؟  
به منزل چارم به دفتر داکتر عبدالحمید لعلی رفتم ، در حالی که لحظه یی پیش شاید از چندمین عملیات فارغ شده بود ، با صمیمیت فراوان حاضر به مصاحبه شد .  
پوهنمل داکتر عبدالحمید لعلی که ۲۲ سال از فعالیت های جراحی وی میگردد ، از ۱۲ سال بدینسو به حیت استاد دیپارتمنت جراحی عمومی استنیتوت طب کابل و همزمان به حیت معاون دیپارتمنت جراحی شفاخانه جمهوری ایفای وظیفه میدارد .  
او (۵۰) سال دارد و به مسلکش علاقه مندی بسیار دارد .  
حالت نیابت صمیمانه داکتر لعلی برایم جرات دلالتا پرسشهایم را بدون

مقدمه وبدون تشریفات معمول روزنالیستیک طرح نمایم :  
استاد گرامی داکتر لعلی ، این واقعه از نظر شما چگونه واقعه یی قلمداد میشود ، استثنایی یا معمولی ؟  
- کاملاً استثنایی .  
لطف نموده در مورد توضیحات ارایه بفرمایید ؟  
- اخیراً یک دختر جوان ۲۰ ساله به نام مروارید به شفاخانه ما مراجعه نمود . این بیمار در قسمت غقبی بدن خود دارای یک کتله بزرگ به وزن تقریباً چهار کیلو گرام بود .  
این کتله با پوست مریض پوشیده شده و در دو طرف سرین های آن آویزان بود که از نظر شکل ساختمان و جسامت کاملاً به یک دنبه گوسفند شباهت داشت .  
ما فکر کردیم که تجمع مواد شحمی و چربی که به نام ((لیپوم)) یاد میشود ، این منظره را به وجود آورده لذا آن را به نام ((لیپوم)) به حکاری گروه جراحی خود زیر مطالعه قرار دادیم . داکترانی گروه جراحی ما که درین مطالعه همکاری

داشتند عبارت بودند از :  
محترم ظاهر صدیق ، محترم ظاهر گبات ، محترم محمد ناصر المفضلان ، محترم محمد امان ستار ، محترم سیمیا فیهی ، محترم عبدالعلی ، محترم دین محمد ، محترم لیلا جری و محترم عبدالاحد .  
بعد از تکمیل ماینات بیمار را به عملیاتخانه انتقال دادیم که تحت استیزی (( )) توسط محترم سید حسن برای عملیات آماده ساخته شد .  
عملیاتی که کمتر از یک ساعت به طول انجامید ، خیلی موفقانه وبدون عوارض بود .  
آیا داخل کتله را در عملیاتخانه مشاهده کردید ؟  
- تخیر تا آن وقت صرف کتله را از عضویت بیمار قطع کرده ، و لی آن را پلز نکرده بودیم .  
وقتی آن را باز کردیم ، چسی دیدید ؟  
- به طور وفاقاً باور نکردنی در بین آن کتله که با جلد بیمار در ارتباط بود ، مایک انسان را دیدیم .

- چطور ؟  
- این کتله بالاتر از ناحیه مقدم توسط یک غضروف به تکیه مریض قرار داشت که موژی به این غضروف یک ساختن لوکه مانند که خالی بود نیز دیده میشد که با مقعد ارتباط نداشته بسته بود و در پهلو آن یک شریان میلو از خون وجود داشت که خون کتله از طریق آن تامین میشد . ما این شریان را قطع نموده بسته کردیم و کتله را نیز از تماس عضویت بیمار جدا نموده برداشتیم .  
پیش از آن که کتله را باز کنیم ، ساختمان خارجی آن دارای چسی عناصری بود ؟  
- ساختمان خارجی کتله که تقریباً چهار کیلو گرام وزن داشت ، کاملاً به یک دنبه گوسفند شباهت داشت و دو ناحیه عملیات شده آن ساختمان های متعدد کیسه مانند به چشم میخورد که پر از مایع شفاف کبرنگ بود . بعضی از این کیسه ها ، دارای مواد لزوج شیرمانند نیز بودند .  
پلیه درض A1



# 1991 کال په اقتصادي لحاظ نړۍ ته ر ستونزو کال و

سده سرته ورسې او دغه بو شته اشغالي سيمو پکې بشپړه درلودلو شي .

د دموکراسي تعميم او د آزاد بازار اقتصاد پکې دختيښي لارو او شوروي انحصاره پاره د پراختيا او پرمختيا لار گزینې او لويديځ د هغو د نووونو او مياړونو د تطبيق له گراف سره خپلې مرستې مشروط کړې دي . د سياسي امکاناتو دعم توازن له پلوه به نوي ستونزې رامنځ ته کړي او سايې دختيځ اولويديځ په مناسبانو کې نوي بڼه منځ ته راشي .

د هندو پاکستان ترمنځ سياسي او نظامي لاتيبي ، د افغانستان او پاکستان ترمنځ نظامي فرسايښي جنگي جريان ، د سېرالانکا د مرکزي دولت او پانچايي ترمنځ پيښې ، د کمبوديا د پرله پيچلې وضع ستونزې همغه سببل دي چې د ختيځ او لويديځ د پيواسي په تلاطمه وساتي .

پيښې چې دختيځ د پيوه لوی قدرت په حيث له نړيوالو حادو جرياناتو شته خان پوي خواته ساتلي دي اود دموکراسي پوه او نيمه شپه پي کله کله شيشانده کړي په دې روان کال کې به دغه روانه ستونزې ونه ساتلای شي او سايې دختيځ تر جرياناتو وروسته دليري ختيځ پراخ د خپلې د پيواسي نوي پروفيل ته جلسوه ورکړي ، چېن که دخامو موادو توليد له پوه دانرزي مياړو له لحاظه به مناسبه سطح پرخان منکي دي . د پيوه خواخپله د پيښ په داخل کې او د پلي خواترې خارکيتونونه د پيو موادو د غرضي توانايي لري او په داسې پوه

لويديځه اروپا .

عربي نړۍ سره له دې چې اوس سياسي تضاد پردو جبهو ويشل شوېده نوي انگلغات په هر کسې کړې او د عربي ملتونو دنوي سياسي فشار او تيار په وجه په دې مفاصله کار دولتونو پايې ورسني کړې او په روان کال کې که په پوه نوي شکل عربي اتحاد د عمل جامه وانه غوندې خورده شي پوه اتحاد پيلامه به په دې روان کال کې کيښودل شي .

اسرائيل چې دلويديځ د پيوه مازولي پوي په توگه د فلسطينيانو د وني توپولو لويه د فضا پيوه تر سرحد هم ودريره کړې وه ، په دې کال کې پي

د زحمت لري چې دلويديځ لوي صنعتي مرکزونه او جاپان دانرزي له نښيد سره مخامخ کيږي نو پيښ د زيات فعاليت چانس لري او دخپل نوي موقعيت له پلوه به دختيځ اولويديځ په مناسبانو کې هم ټاکلي نقش ورپه برخه شي .

لاتينه امريکا چې تر پوره خايښه د امريکا د متحده ايالاتو د نفوذ په ساحه کې واقع ده او د امريکا د متحده ايالاتو د فشار په وړاندې پي مقاومت ساتلې دي . په دې روان کال کې به په دغه سيمه کې هم نوي انگلغات راشي او ختيځ په سکره کې د امريکا له پاره به اقتصادي خبرې او د ختيځ د عربي اولسونو او دنسري د مسامناو عکس المعونه چې د امريکا ترصد په شپو راشي د پاره به لاتينه امريکا کې د امريکا د متحده ايالاتو د فشار پرکيدو مزه پورعت شي .

د لاتينونکاتو په نظر کې نيولو سره نودي نتيجې ته رسيدو چې د ختيځ اولويديځ ترمنځ په په روان (۱۹۹۱) کال کې د مناسبانو پراخو د نسوي ديپلوماسي کړنې وليدل شي او په دې توگه به د دريمي نړۍ هيوادونه د زياتو ستونزو او فشارونو سره پوښيږي نوي برياليتوبونه هم به لاس راوړي . نوي وضع په ديو معلول به توگه د پوهو غلتونو را اوچته شي دختيځ د جگړې په پای کې نړۍ ته به نصيب کيږي .

دادې ليکنې دلپکوال نظريې چې بر نړيوالو پيښو د پيو شخند مرور شته ورته حاصل شوي دي او په مقاله کې د شينو نرطياتو او احصاييو برخه پي برهښترو ماخلونونکي ده

# د سړي لارښوونه

بقیه از ص ۷۷

ويښود اما بندل را آن جا سالم می یابید اوړه لحظه قبل ذله به خانه فرستادم . مرد این راگفت و بلندتر خندید . شب خوش برایت میخوام به امید دیدار هرچی زودتر .

مجدداً زنگ زد . چراغ روشن شد . و بندل دلب را باز کرد . او مرا در آغوش گرفت . خیلی ضعیف و مریض بود . در میان موهای من نیز رنگ خاکی یافته بود .

بندل مرا از طریق يك اتاق خالی د يك اتاق درون برد که دست ناخورده باقیمانده بود او چیزی برای خوردن و نوشیدن آورد و باهم نشستیم . بندل قصه کرد که از نو مرد خاکی پوش باریک اندامی مرا دیده و چنان لت و کوب کرده پان که بل پای مراگم کرده و مانده و ذله به زمین افکنده است و چون نتوانست بدایم کند از این روه خانه برگشت . به زودی مردم سربك به خانه آمدن

هجوم بردند پنجره هایش را شکستند و در منزلش آن چی شکستی بود شکستند .

درك کردم این همه که راز کال میتوانه باشد . نوکران من از نزد یکدیگر فرار کردند .

پولیس محل گشتن در شهر را برهن متوج کرد و به من ۲۴ ساعت وقت داد تا شهر را ترک بگویم . آن چی را که در مورد راز کال و تروتنش میدانستم ، بندل بر معلومات تازه ام در زمینه افزود . بر اساس کشف تازه یی که نمود . راز کال حرامزاده از ابتدا به اسرارم پی برده بود او با مشهور شدن من نوکرم شد و کلیدی برای الماری طلای من پیدا کرد و سکه های زیادی را دزدید . این همه را بندل قصه کرد . بندل که مرا مقابلش میدید از خوشی در لباس نمیگنجد او میترسید که من زیر بار بدبختی بمیرم او خوش بود

همه چیز به من تعقی داشت ، غا فل از آن که من در اندرونم به آینده میدیدم که فقط بدبختی معنی میداد . من بپتر شلیمز که آهنک سفر نموده بودم ، همراه با مرد همسفرم به رفتن ادامه دادم مرد را که از اسب خوشش آمده بود ، از آن زیاد توصیف و تحسین به جا آورد . در راه روان بودم که شام شد و همه جا دوستر تاریکی خسبید . وقتی فردای آن آفتاب در وسط آسمان بلند شد ، حیران بودم ، خودم را کجا پنهان سازم . درین اثنا شیطان سر را هم سبز شده و سایه اش را در اختیارم گذاشت . سایه پهلویه پهلوی اسمیم روان بود . مرد خاکی پوش که عامل اصلی ابتلای من درین بدبختی بود ، وقتی دید سایه شیطان نیز از من نشد ، مجدداً سایه خودش را به من به عاریت داد . هوا آفتابی بود آهسته آهسته متوجه شدم نوکرانم با آن که من یک کت مشهور و ثروتمندم ، احترام لازم رابه من نمیگذارند و میگویند ثروتمند نظر باید سایه داشته باشد . بی سایه زنده گی محال است و ننگین . نوکرانم آن قدر برهن خندیدند که ناگزیر پشتت سخره یی چهره ام را از آستان پو شانیدم .

خاکی پوش گفت : چی انسان خوبی ، اما سایه ندارد . به پول نیز چندان رغبتی ندارد با غصه تمام خریطه سکه ها را مقابل پای خاکی پوش انداختم و با عجله از آن جا دور شدم .

دیگرانه سایه یی داشتیم ونه پولی

سنگینی عجیبی در وجودم احساس میکردم . در جیبهایم فقط چند سکه داشتم . لختی در سایه درختان پنهان شده خوابیدم . در خواب مینا دیدم که گل قشنگی رابه موهایش زده بود و به سویم لیختند میزد . در عقب درختان بیر مردی را دیدم که بیت و آواز میخواند و خنده میکرد . با این رویا ها مصروف بودم که بیدار شدم . باز هم راه افتادم . شب را در مهمانخانه یی سپری نمودم . اما از بخت بد راه جنگل را گم کردم و در وسط جنگل . بی سرنوشت به رفتارم ادامه دادم جنگل مملو از برف و کاملاً یخبندان بود . رفتم و رفتم تا در ساحل اقیانوس رسیدم آن جا هوای زیاد گرم و آفتابی بود . چنان گرم که از شدت آن نتوانستم نفس بکشم . نیمه لایم چی شد که یکباره مصمم شدم به جهانگردی بپردازم و دور از انسان ها بسر ببرم و دنیا راپا همه ابعاد و گونه گویش در نوردم . بدین نیت راه افتادم تا این که ارتفاعات تبت رسیدم . شرق و غرب آسیا را بیسوده ، به سر زمین افریقا پسا گذاشتم در نزدیک مصر ، در مقاره یی چایی را برای بود و با شرم برگزیدم . آن جا حیوانات درنده زیاد بود . نباتات بیشمار و متنوعی را ملاحظه کردم . به راز بیسودن قسمت های شمالی و جنوبی اروپا ، از جنوب آسیا به سوی گرینلند و امريکا راهی شدم . قله های شمال و جنوب امريکا و ایگا یک زیر پا گذاشتم . از آشفشان ها و کوه های پر برف عبور وبسه والاسکا قدم گذاشتم . تصمیم این

بود ناممکن را ممکن بسازم . استرالیا زیاد سرد و یخبندان بود .

باز مطا له روی نیا تات . حیوانات والچی ها ، خواستم به حیوانگردی پایان بخشم و نزد انسانها برگردم خرس های قطبی سراوان و بحراز فرط سرما منجمد بود . با مهارت و شجاعت ازین خطر خودم راوزارهایم وقتی مجدداً به خشک با من گره بزنن برایم اسپم آمد ، خواستم خودم را زیر شمع آفتاب خشک سازم . اما آفتاب چنان گرم بود که مریضم ساخت . بالاخره گفتم :

بندل تو سرنوشت مرا میدانی تو نیاید سر نسیبوستنت را پامن گره بزنی برایم اسپم . رازین کن من شمشیرم . تنها بیروم تو این جا بیان . چند خریطه سکه طلا این جا ست آن را نکه کن تو همه لحظات خوشت را در بدبختی تقسیم کردی . هرگاه با غر شیختی رو به رو شدم باز به سرافتمت . او را دیگری نداشت . اسپم را حاضر کرد . بندل را سخت در آغوش فشردم اسپم را سواد شده و در چتر تاریکی شب فاصله گرفتم . در روی زمین هیچ هدف ، هیچ آرزو و هیچ امید نداشتیم .

و به عجله راه شمالی را در پیش گرفتیم . بالاخره از فرط تو سانی و تغییر اقلیم و هوای نا مساعد از هوش رفتیم . وقتی به هوش آمدم ، خود را دروی چپرکتی در جمع چند چپر کت دیگر یافته برزیر پایم روی سنگی باخط طلایی برجسته نوشته بودند :

بپتر شلیمز .

از فرط خستگی و ضعف ، سطور زیر آن را نتوانستم بخوانم . زن و مرد سیاهپوشی به سویم در حرکت بودند که قیافه هایشان برایم ناآشنا بودند . وقتی کسی بیوش آمدم ، آن جا را به سوی مصر و سواحل سوریه ترک گفتم . آرام آرام نیرومندی و توانایی نخستینم را باز یافتم . دیگر پیسر شده ام . درین واپسین روز خنکای زنده گیم میخوام به متوعان خود بگویم که اگر آرزوی زنده گی در میان انسان ها را دارند ، بکشند صاحب سایه و صاحب حیثیت باشند . بدون سایه نمیتوان آبرومند زیست . در سایه دیگران زیستن و آرمیدن زنده گی نیست ، رنج و محنت است و مرگ ، باید سایه خود را داشت . پایان

# سردی دگر داب

بقیه از ص ۳۳

مورد طلاق است .

- او حالا کجاست ؟
- شاید بیرون رفته باشد .
- مگر دروازه را که قفل کرده بودی .
- از راه خانه همسایه میروم .
- کجا ؟
- کجا ؟
- نمیدانم .
- پسر چرا خانهات را قفل میکند و حالا دروازه اتاق را قفل کردی ؟
- من این جا نزد چند جلد کتاب

خطی سده های ابتدایی را دارم که بسیار با ارزش است . میترسم نه دزد ، زیرا این یگانه سرمایه ام است که اگر روزی کشور را ترک کنم ... در این هنگام صدای پایه گوش ما رسید ، اسلام دروازه را کشود وزن زیبایی داخل شد ... او نفیسه بود و تنها با من سلام علیک گفت ... اندکی بعد از صحبت منا مثبت آمدیم رابه خانه شان ، گفتم و برابلم زنده گی شان را پرسیدم . گفت :

# احتیاط! مین است منتن است منفجر شوره



مهم است احتیاط!

من بیخون قضاوت ، خدا حافظی را ترجیح دادم و دستهای خشک و استخوانی اسلام را فشردم ، آن جا را ترک گفتم .

یک هفته بعد :

یک هفته بعد ((اسلام)) گفت :

پسرم بخانه ام آمد و قفل ها را شکسته و همه چیز رابه شمول آن کتابها دزدید .

دو هفته بعد ((اسلام)) گفت :

میخوام فرار کنم . کورس را تسلیم کسی دیگری کرده ام و همه اشیا را بیلام کردم . خدا حافظ !





(دزوه دمحلې درد دسینې له خوږ نه پرته ښایې په زامه، دنس په پورتنی برخه یا پیاوځی په چپ لاس کی دخوږ سره ملگری وی. دڅوږ ښایې وروسته له تمرین یا خوږاک نه زیات اوله استراحت نه وروسته به خاص ډول که درد دانزین له کبله وی له مینشه شی.)

همدارنگه دسینې درد ښایې د سرو دبلور سینی نسه وی. پدې حالت کی د ژوری سا ایستلو یا پوځی به وخت کی درد زیاتیږی. دسینې درد په سینه پخلی هم پیدا کیږی.

**د کبلی څوږ**  
د کبلی دزخم یادگیږی د سرطان خوږ ښایې دگیږی دپورتنی برخې په منځ کی احساس شی. دادرډ په معمولی توگه دخوږاک یاخوا گرځونی به اثر له مینشه شی. کله کله ښایې ان خوږ بیخی نومی او ناروغ مازی یوه ناراحتی احساس کری. دغه خوږ یا ناراحتی دشا به اړونده ځای کی هم داحساس وو ده. دناروغ اندو - سکوییک کتنه دناروغی تشخیص تائیدوی.

دگیږی په لاندنی برخه کی خوږ کیدای شی دډنډیسټ علامه وی. ددغه پارسوب زیاتوالی چی کونفری دکوی ښایې دفتار سبب شی. که چیری دغه فشار په لویه کوله باندي وی، په نتیجه کی دملخوږ لوقبضیت راپیدا کیږی. که چیری دفتار په مثانی باندي وی ښایې علامی دادرډ دفریکونسی او دگیږی په لاندنی برخه کی ناراحتی وی.

دملخوږ ښایې دتوموز له کبله دلکه دلاغانی دساده عصبي تارین پارسوب غونډی راپیداشی. زیاتره وخت مایې هغه ناروغ چی تر فشار لاندی وی اودځیکل احساس وکړی پوځی دملله خوږونه شکایت ولری چی په معمولی ډول د ناروغی دضد دارو په تجویز سره هغه له مینشه شی.

**له سول نه دوشی بییدل**  
دوشی غیر منظم بییدل ښایې د رحم اودرحم دحق دخبالت علاموی. که چیری داوینهوروسته ترمینوپوزنه راپیداشی باید په ډیری پاملرنی سره وڅیړل شی. درحم دحق به سرطان کی وروسته تر سجامت نه وینه له کلای رنگه مایع سره پوځی راشی. داټول نښی ښایې ښایې د قاعده کی دبی نظمی عادی علایم وگنل شی. دخبالت په دارو ښکلوونو کی ددښایې وروسته نښه ښایې وی.

دخوږ لومړی دنامه دغونې پشاهوخوا کی راپیدا کیږی او وروسته بیا د کیدای سکتی ښی خواشی. له درد سره تبه اوخوا گرځونه هم ملگری وی. دښوږی او دجالب دتیزو درد کیدای په شا اوخواکی وی په دی ډول چی کله کله به شانه مخ ته راشی او دگیږی ښکتی خوایانی دورانه خواته پراخیری اودعتازو کولو یاخوا گرځونی به وخت کی ناروغ دسوخیدو احساس کوی.

چی کیدای شی دسمد سټی جراحی ورته ضرور وی، دگیږی له خوږ اوخوا گرځونی او قبضیت سره دادرډ شی. تومورونه یا دتخمدانونو او د رحمی نلونو پارسوب او همدارنگه توبرکلوز هم ښایې دگیږی په لاندنی برخه کی دخوږ سبب شی. دادرډ هم

دخوږ لومړی دنامه دغونې پشاهوخوا کی راپیدا کیږی او وروسته بیا د کیدای سکتی ښی خواشی. له درد سره تبه اوخوا گرځونه هم ملگری وی. دښوږی او دجالب دتیزو درد کیدای په شا اوخواکی وی په دی ډول چی کله کله به شانه مخ ته راشی او دگیږی ښکتی خوایانی دورانه خواته پراخیری اودعتازو کولو یاخوا گرځونی به وخت کی ناروغ دسوخیدو احساس کوی.

چی کیدای شی دسمد سټی جراحی ورته ضرور وی، دگیږی له خوږ اوخوا گرځونی او قبضیت سره دادرډ شی. تومورونه یا دتخمدانونو او د رحمی نلونو پارسوب او همدارنگه توبرکلوز هم ښایې دگیږی په لاندنی برخه کی دخوږ سبب شی. دادرډ هم

# دمجلی د طبیب مشوری

نښی نښانی ښایې به لاندی ډول نښی دی:

- دعضلاتو کمزورتیا
- دوه گونی یاغیرک لید
- دشخصیت بدلون دحساسیت لټوالی او غیر عادی چلند په گډون
- زیاتره وخت دغه نښی نښانی د دماغی اختلال دڅرگندوی په توگه کتل کیږی خوکه چیری دغه امراض ټکاوولسو سره پوځی وی
- که شی له دوشی بییدل
- داوینه دسرودوینی په پرتله چی تکه سره ده د قوی پشان تیاره رنگ لری. له خولی نه دوشی بییدل
- ښایې دنس دسرطان په حالت کی وی. ښایې دغه وینه دویرونه د وینسی اختلال نښه ښایې ده.

# د ناروغیو حتمی سادو نښو نښانو ته پوره پاملرنه په کار ده

له ډیری نه دوشی بییدل :  
دښایې خطرناکه نه وی اوکیدای شی به ارتفاع کی دناځای بدلون به وپانښی دیوه عکس العمل په توگه رانښکاره شی یا کیدای شی په ی دی ماناوی چی ناروغ به دادالفرفیر اخته دی چی دوشی بییدو خطر ناکه ناراحتی ده. دډیری نه دوشی بییدو دوامداره حتمی باید ښه وڅیړل شی (لکه دهاییرتیشن دپاره).

**په اوبه کی خوږ**  
په ځینی ناروغانو کی د صفرا دکیسی قولنج پوځی په ښی خوا اوبه کی د درد سره پوځی وی. دی ته لیدل شوی خوږ والی څکه دخوږ منبع پوځی وی خو په بل ځای کی رانښکاره کیږی. دیافراگم ته نږدی هر پرسیدلی تپ په ښی خوا اوبه کی احساس کیږی. دکیسی خوا د اوبی

آیا داکسی دفتار له کبله دسر خوږدی او که دماغودتومور نښه ښایې ده؟ آیا دا دملادښکتی برخې خوږدی چی دناوږه پوز په اثر راپیدا شوی اوکه په زیلاتی (رحم) پوری اړونده کوم تکلیف دی؟ ډیری ساده نښی نښانی که موږ زیاتره ورتسه جای پاملرنه نه کوو ښایې دیوسی خطرناکی ناروغی ښکارندوی وی.

ډاکتر وروسته له سوسری او سطحی کتنی نه ورته وویل چی هیڅ داندښینی ځای نشته. هغه وویل (دایوځی دیزانتری ده) چی ډول ډول گولی یی ورتا به نښه کی ولیکی او ورته څرگنده یی که چی دوشی دوه یا دی ځله یی خوږی دخوږو دکمښت نښه ښایې ده او وروسته لهڅوگړیونه بل ډاکتر ته ورغی. دوهم ډاکتر ناروغ په ډیر دقت سره اوبه جلی توگه وگوت او ورته څرگند شو چی دس دس ډیردی دپارسوب (دصفق پارسوب) قولی نښی نښانی په ناروغ کی شته دی. دناروغ حالت عا جلی طبی مرستی ته اړتیا درلوده او باید ژر تر ژره بستر شوی. او عملیات شوی وی. همه خبره داوه چی ناروغ هیڅ شی نه وڅوړلی ان یو ځانځکی اوبه هم، خو بیاهم لومړنی ډاکتر ورته پام وکړی ده چی داندښینی ځای نشته او ډیری زیاتی گولی یی ورته لیکلی وی.

دپورتنی بیینه ددی حالت چی څرنگه دیوه ناروغ عادی او کوچنی شکایت نه پوځی دده له خوا! بلکه آده د ډاکتر له خواهم سرسری کتل کیږی، پوځی بیلکه نه. ښایې دا عادی شکایت دیوی خطرناکی ناروغی ښکار ندوی وی.

طبیعت له موږ سره ځینی دخبر- داری لومړنی دگنلونه سپر پانسی کری ده چی ښایې هغه دیوی خطر- ناکی ناروغی ښکارندوی وی. ښایې دازنگال یوپی ضرره دگنل وی لکه دملخوږ یا پیر کالټوب یوه ځلوښیت کلنه نښه چی له پخوا نه یی عصبي ناروغتیا درلودله ډاکتر ته ورغله او ورته ویی دیل چی قاعده کی یی نامنظمه ده اوهمدارنگه له جماع وروسته وینه ترینه شی. ډاکتر فکر وکړ چی دی خپل عادی شکایت ډیر لوړ گړی ترڅو ورتسه اوشی. ډاکتر ورته وویل چی نښه نښه وکړی. اودقاعده کی دمنظم کیدو د پاره یی څوگولی ورته ولیکلی.

داندښینی ځای نشته او ډیری زیاتی گولی یی ورته لیکلی وی. دپورتنی بیینه ددی حالت چی څرنگه دیوه ناروغ عادی او کوچنی شکایت نه پوځی دده له خوا! بلکه آده د ډاکتر له خواهم سرسری کتل کیږی، پوځی بیلکه نه. ښایې دا عادی شکایت دیوی خطرناکی ناروغی ښکار ندوی وی.

طبیعت له موږ سره ځینی دخبر- داری لومړنی دگنلونه سپر پانسی کری ده چی ښایې هغه دیوی خطر- ناکی ناروغی ښکارندوی وی. ښایې دازنگال یوپی ضرره دگنل وی لکه دملخوږ یا پیر کالټوب یوه ځلوښیت کلنه نښه چی له پخوا نه یی عصبي ناروغتیا درلودله ډاکتر ته ورغله او ورته ویی دیل چی قاعده کی یی نامنظمه ده اوهمدارنگه له جماع وروسته وینه ترینه شی. ډاکتر فکر وکړ چی دی خپل عادی شکایت ډیر لوړ گړی ترڅو ورتسه اوشی. ډاکتر ورته وویل چی نښه نښه وکړی. اودقاعده کی دمنظم کیدو د پاره یی څوگولی ورته ولیکلی.

طبیعت له موږ سره ځینی دخبر- داری لومړنی دگنلونه سپر پانسی کری ده چی ښایې هغه دیوی خطر- ناکی ناروغی ښکارندوی وی. ښایې دازنگال یوپی ضرره دگنل وی لکه دملخوږ یا پیر کالټوب یوه ځلوښیت کلنه نښه چی له پخوا نه یی عصبي ناروغتیا درلودله ډاکتر ته ورغله او ورته ویی دیل چی قاعده کی یی نامنظمه ده اوهمدارنگه له جماع وروسته وینه ترینه شی. ډاکتر فکر وکړ چی دی خپل عادی شکایت ډیر لوړ گړی ترڅو ورتسه اوشی. ډاکتر ورته وویل چی نښه نښه وکړی. اودقاعده کی دمنظم کیدو د پاره یی څوگولی ورته ولیکلی.

تناوی شکل لری شکایت ولری باید اړومرو. دډاکتر له خوا به سمه توگه وکتل شی. همدارنگه ښایې له سر دردی سره پوځی ناروغ ته دماغی مفسو شی ولای نیم ویده والی اوبی عاطفه توب علامی (دسر دردی په گډون) ښایې دیوڅه وخت دپاره له مینشه لاری (ناروغ بیخی نورمال حالت ولری) اوبیا راپیدا شی. دحالت تر هغه وخته پوری دوام کوی چی ناروغ هم وکتل شی. دجراحی له لیاړی را وښکل شی.

**د لید ښوونکی څوږ**  
کله چی دلید دقوی څرپر تیا د سپرگو په گاډوکی له ناراحتی اود روښنایی په شا اوخوا کی دیوه شپول او غبار احساس سره پوځی وی. کیدای شی. دډیبیلو یا دسترگو دگانو په منځ

کی دزیات فشار ښکارندوی وی که چیری له دغه له دغه حالت نه وروسته دسترگو ناځای او شپول خوږ وسور والی راپیدا شی دلدی څرگندوی ده چی (glaucoma) انکشاف کری او عاجلی طبی پاملرنی ته اړتیا لری.

همدا رنگه دلید دقوی څرپر تیا د دماغی تومور ښکارندوی هم ده او ښایې دغه له لومړنیو نښو نښانو څخه وی.

ددهم کیدای شی دیوه دماغی تومور دسیمی عصب دپاره سبب لومړنی نښه ښایې وی. پرکالټوب دیوه آرامه او نوبتی گڼگستیا او د سرڅرخی په شکل چی دخو اونیو پامیاشتو پوری دوام پیدا کوی هیڅ نه راشی.

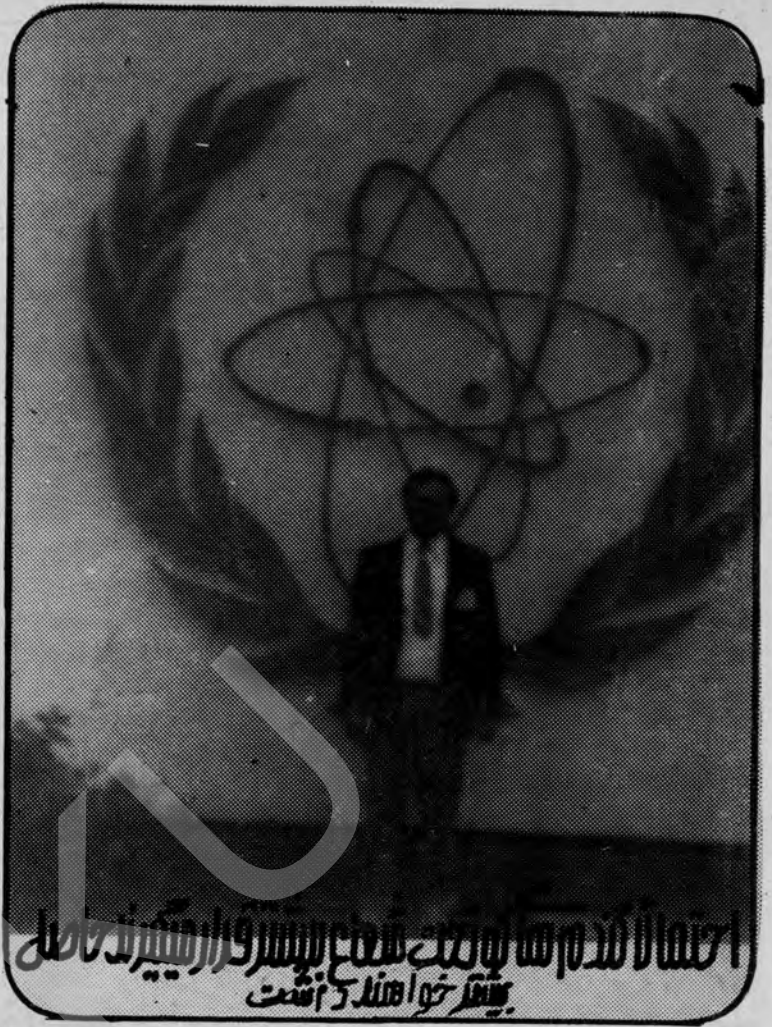
ددهم کیدای شی دیوه دماغی تومور دسیمی عصب دپاره سبب لومړنی نښه ښایې وی. پرکالټوب دیوه آرامه او نوبتی گڼگستیا او د سرڅرخی په شکل چی دخو اونیو پامیاشتو پوری دوام پیدا کوی هیڅ نه راشی.

ددهم کیدای شی دیوه دماغی تومور دسیمی عصب دپاره سبب لومړنی نښه ښایې وی. پرکالټوب دیوه آرامه او نوبتی گڼگستیا او د سرڅرخی په شکل چی دخو اونیو پامیاشتو پوری دوام پیدا کوی هیڅ نه راشی.

ددهم کیدای شی دیوه دماغی تومور دسیمی عصب دپاره سبب لومړنی نښه ښایې وی. پرکالټوب دیوه آرامه او نوبتی گڼگستیا او د سرڅرخی په شکل چی دخو اونیو پامیاشتو پوری دوام پیدا کوی هیڅ نه راشی.







احتمالاً قدم‌ها به سمت شمع بیست و هفت و از میکرو به ماکرو  
بیشتر خواهد رفت و آفت

• در شفاخانه علی آباد در مرکز سرطان شناسی افغانستان، نمونه های مختلف گندم های کشور را تحت مبارزات اتمی قرار دادند .  
در شفاخانه علی آباد سرویسی وجود دارد به نام رادیولوژی - آنکولوژی که یگانه مرکز تداوی مرض سرطان در کشور می باشد .  
درین مرکز علاوه بر کمک های دوائی، با استفاده از دستگاه تولید انرژی اتمی، مریضان سرطانی تحت تداوی شعاعی نیز قرار داده میشود. اما اخیراً همکاری جالبی بین این مرکز طبی و انستیتوت تحقیقات زراعتی کشور صورت پذیرفت . طوری که یک تن از محققان وزارت زراعت محترم محمد اسحق زیرک به این مرکز مراجعه نموده از دوکتوران و تکنالوژیست های آن تقاضای همکاری نمود .  
جهت آگاهی خواننده گان گرامی مجله سباوون اینک متن مصاحبه محترم محمد اسحق زیرک عضو کادر علمی انستیتوت تحقیقات زراعتی به نشر می رسد :  
- چگونه تحقیقاتی را روی دست دارید ؟  
- پروژه تحقیقاتی را آغاز کرده ام . کلمتی آن تصمیم دارم با استفاده از انرژی اتمی نسل گندم های کشور را تغییر دادم، شکل اصلاح شده .

آن را برای زرع عمومی آماده بسازم .  
- شما می خواهید با استفاده از انرژی اتمی ، نسل گندم های کشور را تغییر بدهید، آیا چنین کاری امکان پذیر است ، اگر هست چطور ؟  
- طوری که شما بهتر میدانید انرژی اتمی باعث تغییرات بسیار زیاد در عضویت زنده می شود ، از آن جمله خواص جنیتیک موجودات زنده را تغییر داده میتواند ، چنانکه بمباردات اتمی شهر های هیرو - شیمیا و ناگاساکی جاپان تا حال باعث تولد کودکان باسوء اشکال و لا دی میگردد . زیرا خواص جنیتیک نسل افراد آن شهر ها در اثر برخورد با انرژی اتمی تغییر خورده است . ولی در ساحه خدمات انسانی این تغییرات میتواند علمی و سنجش شده و به نفع بشر باشد که با استفاده از همین اصل بیولوژیک من هم تصمیم گرفته ام خواص گندم های کشور را به نفع زراعت کشور تغییر بدهم .  
- چه عواملی شمارا واداشت تا به چنین اقدامی دست زنید ؟  
- در کشور عزیز ما گندم از لحاظ مصرف غذایی حایز مقام اول است ولی تا هنوز عمده زیادی از دهقانان کشور نسبت علم دسترسی به تخم های اصلاح شده ، در زراعت خویش از گندم های محلی استفاده مینمایند .

# طب در خدمت زراعت

مصاحبه کننده: دوکتور ظاهر ایوبی

# زراعت

تحقیقات اتمی بالای گندم های افغانستان



بعضی از این گنم های محلی اگرچه دارای صفات عالی، نواختن وسیع و مقاومت در مقابل امراض می باشد اما متأسفانه نسبت بلند بودن قد آن و ضعیف بودن ساقه اش، زود چپه شده باعث ریختن دانه ها و کم شدن حاصلات میگردد. بدین لحاظ من با استفاده از تجاربی که در سطح جهانی در زمینه صورت پذیرفته و نتایج قناعت بخشش و مطلوب به دست آمده می خواهم یک نوع گنم محلی کشور را که دارای صفات خوب بوده اما نسبت داشتن (۱۱۵) سانتی متر قد زود چپه می شود تحت آزمایش قرار دهم. هدف عمده ام از این تجربه اینست که با استفاده از شعاع انومی، قد گنم های مذکور از ۱۱۵ سانتی به ۱۰۰ یا ۸۰ سانتی کوتاه شود.

به خاطر برآورده ساختن این هدف چه نوع آزمایشات را انجام میدهند؟

در قسم اول، همکاری دوکتوران و پرسونل محترم سرویس رادیو-لوزی-آنکولوژی که یگانه مرکز انرژی اتومی در کشور می باشد برایم بسیار قابل قدر است، زیرا آنها باچنان محبت و صمیمیت با من همکاری کرده اند که هرگز نمی شود فراموشش کرد. و کار اساسی ما از همین جا آغاز گردیده، طوری که

من چارنج نمونه گنم را که در هر نمونه (۱۰۰) دانه تخم گنم محلی موجود است به سرویس محترم رادیو لوزی سپرده ام و از آنها تقاضا کرده ام که هر نمونه را جداگانه به مقدار های متفاوت شعاع بدهند. مثلاً نمونه اول را ۲۰۰ راد (رادیواحد شعاع است) نمونه دوم را ۳۵۰ راد، نمونه سوم را ۳۰۰ راد، نمونه چهارم را ۳۵۰ راد، الی اخیر شعاع بدهند. که خوشبختانه این تقاضایم با پیشانی باز پذیرفته شده است و کار آغاز گردیده است. این نمونه ها را بعداً چه میکنید؟

من طوری که قبلاً گفتم انرژی

اتومی خواص جنینیک موجودات زنده از آن جمله نباتات را تغییر میدهد. آن که بیشتر شعاع گرفته خواصش بیشتر تغییر میکند آن که کمتر کمتر.

من تمام این نمونه ها را به طور جداگانه در لابراتوار های زراعتی کشت می کنم. این نمونه ها نظریه مقدار شعاعی که گرفته قد های مختلف شاید از ۱-۲ سانتی تا صد سانتی داشته باشد، بعد از بخته شدن این نمونه ها من می بینم که کدام نمونه با هدف من نزدیک است. یعنی کدام نمونه دارای قد ۸۰-۱۰۰ سانتی است.

وقت این نمونه از میان تم

نمونه ها پیدا شد، دو باره همکاری مرکز اتومی کشور را جلب کرده این بار مقدار بیشتر گنم را به همان مقدار مطلوب شعاع میدهم و آن را تکثیر نمونه در خدمت دهاقین کشور قرار میدهم.

علاوه بر تغییرات قد، آیا تغییرات دیگری هم در گنم ها وارد میشود؟ - حتماً مثلاً شاید گنم ها حاصل فراوان بدهد. بدون آن که به کود زیاد ضرورت داشته باشد.

آیا این گنم های که باشعاع انومی مواجه شده اند برای استفاده کننده گان آن خطرناک نخواهد بود؟ - نخیر.

شما بطور در فکر این چنین تحقیقات شدید؟

با استفاده از بورس های کوتاه مدت علمی- زراعتی که به خارج داشتیم عرصه های مختلف زراعتی آن کشور ها را که دیم متوجه شدیم آن ها با استفاده از انرژی اتومی آن قدر تغییرات مثبت را در زراعت خود به وجود آورده اند که حاصلات آن ها دهها چند بلند رفته اند، من با خود گفتم که ما چرا از امکانات خود استفاده نکنیم و حاصلات کشور خود را بلند نبریم، درحالیکه طبیعت وطن ما امکانات فوق العاده را برای ازدیاد حاصلات زراعتی در اختیار ما قرار داده است.

بقیه درص ۴۹

# در سخاخانه علی آباد در مرکز علمی-زراعتی

## شناسی اقلیمات، نمونه های مختلف گنم های کشور را تحت

### مبارزات انومی قرار دادند

# سناریو شناسی

شناسی در این جدول قواعد بیشتر تجربه شده موجود است که غالباً دانستن تاریخ پیدایش یا تولد یک شخص، یک دولت، یک نظام سیاسی، یک موسسه و غیره کلید برای ادراک حوادث و تالیق دادن صحنه ها و ارایه پیشبینی هایمیکرد.

چرا این پیشبینی ها گاهی نادرست است؟  
- این موضوع، زیادتر وابسته به تجربه و استعداد منجم است. اگر او در کار خود استاد باشد، هرگز اشتباه نخواهد کرد. مگر هر کجا که کار او انسان است، اشتباه هم موجود است.  
همچنان باید یاد آور شوم که غالباً تازه گاران امانتور دچار اشتباه و لغزش میشوند، نه قدیمی ها و کسبی ها.  
شما تا حال کدام حوادث مهم را پیشبینی نموده اید؟  
- برای شما همینقدر کافیست که بگویم پیش از حادثه دلخراش ارمنستان یک دوست من که راهی آن جابود، نزد آمد و ناخودآگاه خواهش

بقیه از ص ۴۹  
و حوادث کره زمین مطالعه و ارزیابی میکند.  
ستاره شناسان برای این کار، جدولی دارند که با مشاهده و مطالعه این جدول سخنان ایشان طرحریزی شده و اساس میگردد. برای ستاره

نمود که جدول را بکشایم و سفری را پیشبینی کنم. جدول حادثه طبیعی را نشان میداد. من وقوع حادثه را بین روز های بیست و نهم تا سوم دسمبر پیشبینی نمودم. در حالیکه در حالیکه واقعه به تاریخ هفتم دسمبر روی داد.  
شما نظریه جدول تان آینده کشور را چگونه میبینید؟  
- به مقیاس ما سالهای ۹۲ تا ۹۶ برای کشور ما سالهای بحرانی و نهایت دشوار خواهد بود که همراه با مشکلات اقتصادی، ایدئولوژیکی، ملی و غیره خواهد بود و اما سالهای ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۲ سالهای غلبه بر دشواریها و پیروزی خواهد بود و این پیروزی کاملاً زمانی امکان پذیر است که نظریه جدول (( ORAN )) داخل دایره خویش میگردد.  
معمولاً مردم چگونه پرسشهایی از شما مینمایند؟  
- شما پرسشها زیا داست و اما در این اواخر پرسشهایی در مورد بشقاب های پر نمه و شیوه تداوی هپنوتیزم (خواب مصنوعی) کاشپیر- وفسکی زیاد است.

در فرجام نظر شما در این دو مورد چیست؟  
- بشقاب های پر نمه قرار معلوم در ساحاتیکه فشار قنطاریسی زیاد دارند ملاحظه شده و این مناطق در کشور ما در کوه های پامیر، اورال، شهرهای ورنوژو جیبیل بایکال میباشد که جدول من وقوع حادثه پیدایش بشقاب پر نمه را در آینده نزدیک در جیبیل بایکال نشان میدهد. و اما در باره تداوی خواب مصنوعی میتوان حکم قاطع نمود. انسان موجود دارای اراده قوی و تاثیر پذیر است. هیچکس از قدرت معنوی آدم، انکار کرده نمیتواند. ولی یک نکته در خور یاد آور است و آن، این است که تاثیر پذیری شیوه های تداوی هپنوتیزم بر همگان یکسان نیست و واضحتر بگویم که یک طریقه در عین زمان برای یک شخص مفید و برای دیگر مضر خواهد بود و بزرگترین اشکال تداوی هپنوتیزم در همین است. و این وابسته به آن است که فرد نمیتواند بر همگان یک سان تاثیر وارد کند.



# پوز

بی زیر زانو را تقویت میکند.  
فوتوی شماره (۱۰)

متیقن باشید که ستون فقرات را  
راست نگهدارید حین خم شدن از  
سینه شروع کنید و از مفاصل  
حوصله خم شوید.

## پوز گمان (دهانوراسانا)

### هدایات :

۱- بروی شکم در از بکشید  
طوریکه دستها در پهلو و زنج به روی  
فرش چسبیده باشد. دستها و باها  
راخم کنید.

۲- دستها رابه عقب ببرید و از  
بجلك های پا محکم بگیرید.

۳- آهسته آهسته ننه تان را بلند  
کنید و شکم را مانند گمان قات کنید  
ناوقتیکه شکم وزن بدن را تحمل  
کند سرتان رابه عقب مایل ساخته  
و این پوز را برای ده ثانیه نگهدارید.

۴- آهسته آهسته سر را پایین  
آورده تا آنکه زنج به روی فرش  
بچسبید گمانهای تان را آزاد سازید  
و باها را نیز به روی فرش قرار  
دهید.

۵- دراز بکشید روی تان به یک  
طرف دور خورده باشد. استراحت  
کنید و متوجه ناحیه لگن خاصره کمر  
دستها و ساقها باشید.

فوتوی شماره (۱۱)

### هدف :

شکل دادن و رشد متوازن قسمت  
مفاصل ران ها حوصله، شکم و قسمت

را با راحتی تا حد ممکن به طرف  
پایین خم کنید. سرتان باید به طرف  
زانو های تان پایین باشد. این پوز  
را برای (۱۰) ثانیه نگهدارید.

۴- دستهای تان را در صورتیکه  
بتوانید تا سطح نرمة ساق پا پایین  
بیاورید. بار دگر بدن را پایین  
بیاورید این پوز را برای (۱۰) ثانیه  
نگهدارید.

۵- دستهای تان را باز کنید.  
نفس عمیق اجرا کنید.  
وتنه تان رابه حالت اولی برگردانید  
طوریکه یک یک فقره کمر بایسد  
راست شود.

### هدف :

موجب تقویت و رشد متوازن ران  
و نرمة ساق پا میگردد. ارتجاعیت

# مثلث ساده تزییگون اسانا

## هدایات :

بعد عین تمرین را با جناح مقابل  
یعنی دست و پای راست اجرا کنید.  
**هدف :**

موجب تقویت ستون فقرات  
گرهیده و تشنج را در ناحیه گردن و  
کمر از بین میرود.  
فوتوی شماره (۹)

### تیسره :

حرکات را با تنفس اجرا کنید.  
**بستن یا (پاداهاست اسانا)**

### هدایات :

۱- دزیوز کوهی ایستاده شوید  
۲- به پیشرو خم شوید دستهای  
تان رابه عقب زانو های تان ببرید  
و بهم چنگ بزنید.

۳- متیقن باشید که دستهای  
تان در عقب زانو ها خوب بهم  
بسته باشد و به آهسته گی تنه تان

۱- ایستاده شوید طوریکه باهایتان  
از هم دور باشد.

۲- آهسته آهسته دستهای تان  
را تا سطح شانه بلند کنید. کف  
دست تان باید به طرف پایین باشد.

۳- نفس بکشید و به طرف چپ  
خم شوید تا وقتیکه دست تان به  
زانوی چپ تان برسد. زانوی تان  
باید راست باشد.

۴- هوارا خارج کنید و دست  
راست تان را با راحتی تا حد ممکن  
بدون آن که آرنج تان قات شود  
بالا ببرید. این موقعیت را برای ۲۰  
ثانیه نگهدارید تنفس عمیق اجرا  
کنید.

۵- آهسته آهسته خود را راست  
سازید و به حالت اولی برگردید.

۶- لحظه رفع خستگی نمایید و



زیرین کمر را تقویت میکند. سبب ارتجاعیت سینه، شانه‌ها کمر و دستها میگردد.

**تبصره:**

خمیده‌گی این بوز مانند کمان است و از همین سبب آن را کمان نامیده‌اند. دستها به مثابه تارکمان بدن شما را به طرف بالا میبرد.

**تاب خوردن ساده ستون فقرات (اردها ماستی اندراسانا))**

**هدایات:**

۱- روی فرش بنشینید کف پای راست را در مقابل ران چپ قرار دهید.

۲- پای چپ را از بالای رانوی راست گنجانده و کف پای چپ را محکم بر روی زمین قرار دهید.

۳- دست چپ را در عقب تان قرار دهید.

۴- با دست راست بازوی چپ را محکم بگیرید.

۵- به آهسته گی تنه و سر را به طرف چپ دور دهید. و درین وقت دست چپ را در اطراف کمر تان حلقه کنید و به جناح راست اتکاء کنید زنج را نزدیک شانه برده و این حالت را برای ده ثانیه نگهدارید.

۶- به آهسته‌گی از بوز خارج شده و استراحت کنید. موقعیت پارا تغییر داده و حرکت را در جناح دیگر تکرار کنید.

فوتوی شماره (۱۲)

**هدف:**

فشار ناحیه ستون فقرات را کاهش داده و ارتجاعیت ستون فقرات را بیشتر میسازد.

**تبصره:**

این حرکت مشکلتر به نظر میرسد

ولی با دیدن فوتوها هراسی به خود راه ندهید. هدایات را تعقیب کنید و فوتو را بدقت مطالعه کنید. افکار تان را متوجه استراحت کمر نسوده فک ها باید سست و عاری از فشار باشد.

**پوزیسی:**

**هدایات:**

۱- در پوزکوهی ایستاده شوید.

۲- آهسته آهسته دستهای تان را به طرف پیشرو تاسطح شانه بالا ببرید.

۳- بر روی پنجه های پا ایستاده شوید و آهسته آهسته به طرف چپ دور بخورید.

۴- آهسته آهسته پاشنه پا را پایین بیاورید و درین حالت به طرف پیشرو نیز خم شوید.

دست راست را به زانوی راست

برده دست چپ را بلند کنید.

۵- سر تان را دور دهید و چشمان تان را متوجه دست چپ تان سازید. تاچار شمار کنید.

۶- آهسته آهسته بلند شوید به حالت اولی برگردید پاشنه هارا از زمین بلند کنید دستهای تان را یکبار دگر تاسطح شانه بالا ببرید.

۷- با جناح دگر تمرین را تکرار کنید.

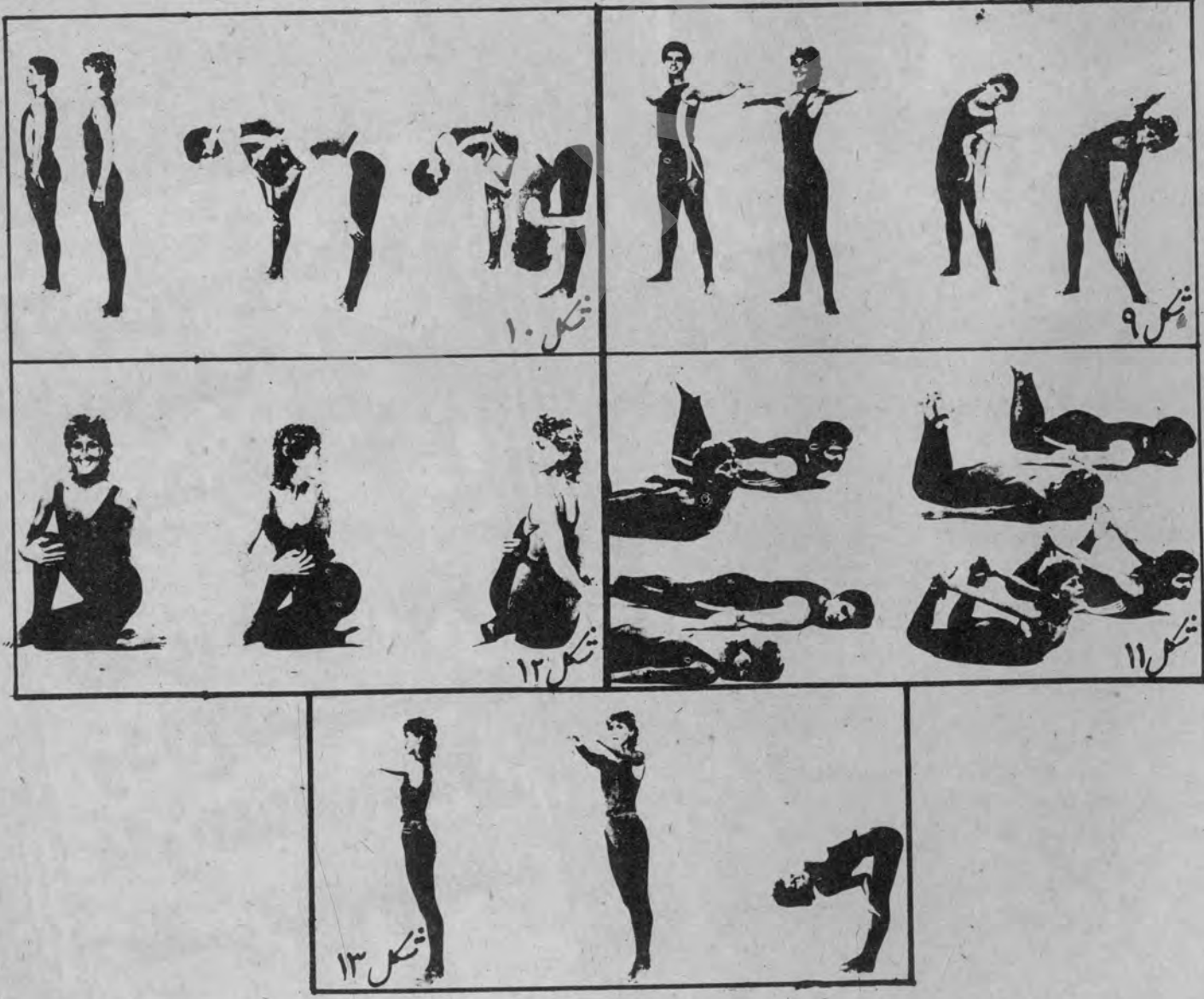
**هدف:**

توازن و کنترل را تامین می نماید. موجب تقویت و ارتجاعیت عمومی بدن میگردد.

**تبصره:**

فوتوی شماره (۱۳)

این بهترین بوز است با انتخاب نقطه تمرکز می توانید توازن مناسب را حفظ کنید.





# حق مرک

ترجمه از منابع آمریکایی

اکنون سرعت پیر  
شدن اهالی  
امریکا زیاد است

تا هنوز طریق بهتر  
وداع گفتن  
داوطلبانه با زندگی  
فکر نشده است

یکی از خبر های هیجان انگیز  
اخیر امریکا، عبارت از این است که  
برای نخستین بار ((دستگاه برای  
اجرای خودکشی)) که از طسرف  
جک گیورکیان اختراع و به کار  
انداخته شد. من آن را چند هفته  
پیش ازین رویداد دیدم. گیور کیان  
داکتر متقاعد از شهر میشیگان،  
ضمن به نمایش گذاشتن این دستگاه  
از طریق تلویزیون گفت که :  
((تا هنوز طریق بهتر وداع گفتن  
داوطلبانه بلانده گی)) فکر نشده  
است ((دستگاه یاد شده درین جا  
وجود داشت سه بوتل یا محلول  
ک تیدنتال سودیم وکلور بتاسیم



سربه پایین آویزان گردیده بود  
داکتر یاد شده، توضیح نمود که  
نخست محلول نمک درورید پیچکاری  
میشود. سپس بیمار، دکمه سرخ  
را فشار میدهد و نیرپنتال سودیم  
آرد را که اگرز قطع مینماید. کلور-  
سودیم باعث مرگ میگردد و قلب را  
متوقف میسازد. این منظره در خلوم  
باقی ماند که شرکت کننده گان  
نمایش به طور مبهور به این اختراع  
نگاه میکردند.

کلام نفر گفت که :  
(ماشین مرگ))

این نمایش را جانیت ایدکینش  
زن ۵۴ ساله نیز مشاهده کرد .  
طوریکه مینویسند، آن زن از بیماری  
تخریب شدن حجرات، رنج میبرد .  
این زن از خزان سال گذشته، داکتر  
جک لیور کیان را میشناخت و راجع  
به اختراع وی مطالب را در روزنامه  
ها مطالعه کرده بود . توجه کنید ،  
این مطالب در روزنامه های عادی  
منتشر میشود . هیچ يك از جراید  
طبی نمی خواست تا اعلان (( ماشین  
مرگ)) را نشر سازد . (جانیت -  
ایدکینش)) باجک کیورکیان ملاقات  
نمود، آن ها نان چاشت را يك جا  
باهم صرف نمودند . و فردای همان  
روز سرنوشت این زن تعیین گردید .  
این کار در يك عراده سر بسته  
صورت گرفت، داکتر درین ایسن  
اتاق سیار چپرکت گذاشته و بالای  
آن روحایی سفیدی را هموار نموده  
وظروف خود را جابه جا کرد . چرا  
این کار در عراده سر بسته - آن هم  
در پارکینگ اجرتی - صورت  
گرفت ؟

باسخ این است که به نسبت این  
که هیچ يك از موسسات طبی، اتاقی  
را در اختیار وی قرار نداده و مالك  
خانه ، اجرای چنین کاری را در داخل  
خانه منع قرار داد .

تجسم مباحثات خاموش تا شدنی  
در طول چند سال راجع به ((حق  
مردن)) چنین است : ماهیت  
مباحثات ، عبارت از این است که  
آیا خود بیمار و نزدیکان وی حق  
دارند تا (بستگاه را خاموش نمایند))  
تا از مرگ بیمار، جلوگیری شود .  
این مساله ها را باید درین نزدیکی  
ها، ستره محکمه ایالات متحده امریکا  
از نگاه حقوقی حل نماید . داکتر  
کیورکیان در خصوص این مساله، به  
شیوه خود عمل کرد، یعنی موصوف  
دستگاه را فعال ساخت. در امریکا

به این موضوع چگونه برخورد  
سودند ؟

دو موضع گیری عمده درین  
ارتباط چنین است :

دکتر (ب. گولین)) عقیده دارد که  
اگر طبیب در بلان خود کشتی بیمار  
به طور فعالانه شرکت مینماید .  
بس در نتیجه، موصوف از نقشی  
نجات نموده امتناع میورزد و به  
همدست شخصی که به خود کشتی  
دست میزند ، تبدیل میشود .  
اگر جامعه ، زمانی حق داکتر را  
در خصوصی شرکت در خود کشتی  
به رسمیت بشناسد ، پس آیا ما  
راشانی نامیده نمیتوانیم ؟ به مناسبات  
بین طب و جامعه سدمه بزرگ وارد  
خواهد شد .

((مارسیا اسپیل)) مدیر یکی از  
مجلات طبی امریکا، پرسش را مطرح  
مینماید که اگر در چنین حالات  
خودکشی را نمیتوان به حیث گلم  
نادرست نامید، پس کمک نمودن در  
اجرای آن چرا غیرمجاز تلقی میشود ؟  
این دلیل که داکتران برای چنین  
حالات به خاطر رسالت اخلاقی آن ها  
جلب شده نمیتوانند ، شک و تردید  
را به پا می آورد . در حالت موجود  
کدام چیزی مضر تلقی میشود ؟ این  
که داکتر عمل میکند . و یا آن چه  
که داکتر عمل نمینماید ؟ عراده  
سر بسته مرگ مربوط به کیورکیان  
باسخ این پرسشها مینماید . ولی  
عراده یاد شده، مسبول این امر  
میشود که جامعه، آرزو ندارد تا به  
مساله یاد شده به گونه آشکار  
برخورد نماید .

آیا ما باید کمک به خود کشتی را  
در صورت بیماریهای معین که به  
منایه کمک به مخالف قانون مینماید،  
به رسمیت شناخته میتوانیم ؟

و اگر آن رابه رسمیت میشناسیم،  
پس به کدام گونه احتیاط باید اقدام  
گردد تا در تشخیص در پیشبینی در  
جدی بودن تصمیم مطمئن گردیم ؟  
دوسیه کیورکیان ، به همه این  
پرسشها ارتباط مستقیم دارد . داکتر  
شهر میشیگان گار شناس ماورای  
مقول مینماید . موصوف مرگ  
جانیت ایدکینش را ثبت نموده و  
برای پولیس تلفون نمود .

((پولی)) کسی ناوقت زربه محل  
حادثه رسید و کیورکیان بدین خاطر  
متأسف گردید که : ((ما میتوانستیم  
از جگر، کرده ها، شش و قلب آن زن  
استفاده نماییم . قلب او بسیار قوی

بود . من آن را مشاهده نمودم . اما  
این داکتر بیماری جانیت ایدکینش  
را تشخیص کرده نتوانست ... او  
متخصص نیست بل صرف کار  
شناس پاتولوژی و آناتومی میباشد .  
ضمناً تشخیص مرض ایدکینش  
که بیشتر از طرف داکتران صورت  
گرفته بود، باعث شک و تردید تعداد  
زیاد افراد گردیده است . در جمله  
(تایم)) من این مطلب را مطالعه  
نمودم که نسبت به تکلیف جسمی  
بیشتر ترس و هراس زن یاد شده را  
به داکتر کیورکیان نزدیک ساخت .  
جانیت ایدکینش پیش از اظهار  
بیماری خود، عضو گروه بوده که از  
حق مریض برای مردن به کمک  
دیگران ((حمایت میکرد . جک کیو  
کیان بدین خاطر شهرت داشت که  
مفکوره مجاز بودن تجارب طبی بالای  
انسان های مریض محکوم به مرگ  
را ارایه داشت .

از قراین چنین برمی آید . که بیمار  
و داکتر به استقبال یک دیگر شتافتند .  
هیچ کسی نمیداند که ایدکینش  
اکنون چی سرنوشتی میداشت، اگر  
با داکتر کیورکیان و دستگاه او روبه  
رو نمیکردید ؟ ولی آیا این موضوع  
تصادفی میباشد و آیا مباحثه بیراهون  
(حق مردن)) تصادفی نیست ؟  
جامعه شناسان، عقیده دارند که  
تخریب این مطالب، تصادفی نیست در  
جامعه امریکا برخورد به مساله  
خود کشتی به طور اعم و خود کشتی  
به طور اعم و خود کشتی انسان های  
بیمار به طور اخص تغییر یافته  
است . خود کشتی به پدیده ((هرچه  
بیشتر قابل قبول علم علول از معیار  
های اخلاقی)) تبدیل میشود .

نظر خواهی که از طرف مرکز  
تحقیقاتی ((باینر میرو)) صورت  
گرفته است، نشان میدهد که امریکاییها  
در تناسب نقش بريك از حق بیمار  
در خصوص اتخاذ تصمیم که آیا  
دستگاه حفظ کننده حیات خود را  
خاموش سازد و یا خیر، پشتیبانی  
مینمایند .  
چنین نظر بیش از همه از طرف  
امریکایی های مسن اظهار شده  
است .

اکنون سرعت پیر شدن اها لی  
امریکا زیاد است تعداد پیر مردان  
و بیروزان روبه افزایش است .  
در چنین موقع داکتر کیورکیان  
پانسخه خویش جهت حل برابلم های  
بیماران ظهور مینماید .

## دختری زنگ خیره

دشمن مخ یاق

غله به زیر و سترگو او گونگه  
زبه ورته وویل :

ته - ولی - خیلو - ماشوما - نو -

ته کاه لی ته اخلی ؟

باغبان ددی خبری به اورینو لکه

به بیخ چی تولدر واشی ویلی شو .

دیولی به سر کیناست او چسرت

کی لار :

یوه جووه کالی خلور پشه ز ز

افغانی کیری، زره افغانی کیری

خلور ماشومان ، یوه میرمن، یوزه دا

خوشیل پشه ویشت زره افغانسی

کیری ...

یو ناخایه بی به خیال کی وگر خیدل

چی داخوژما خیل جنجال دی، نو د

غله بی بری شه ؟؟؟

آیا زغور د دوستانو خخه دی که

خونگه ؟

له خایه ابورنه شو، ونی ته بی

وکتل غل به ونه کی بو، بلکی به

دکو جیبونو، دکه لمن اوخوله دباغ

له دیوال ته دغورخیلو به حال کی و .

باغبان ورغر کرل - او هلکه ...

دا بویشته دی ولی : اشخه وگره ؟

غله به دکه خوله خواب ورکر :

- آخر دخبری خخه خبری پیدا

کیری

اوله دی خبری سره بی له دیوال ته

کوخی ته توپ کرل

## طبع دور

## خبر منته

بقیه از ص ۴۵

- از شما تشکر در اخیر اگر کدام

گفتی داشته باشید بفرمایید ؟

- از شما هم تشکر، در اخیر

جهت بهتر شدن امور تحقیق در

کشور پیشنهاد من اینست که در

سطح عالی دولتی توجه به عمل آید تا

روابط بین موسسات علمی و تحقیقاتی

کشور ما با موسسات علمی و تحقیقاتی

جهان بیشتر از پیش مستحکم گردد

که در این عرصه با فراهم ساختن

تسهیلات رفت و آمد دانشمندان و

تبادل افکار با موسسات خارجی

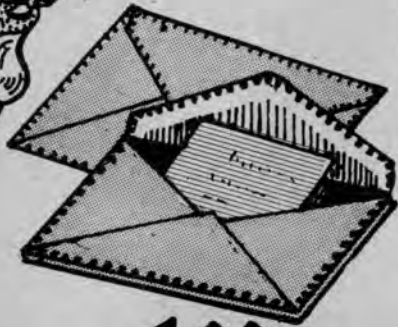
زمینه جنب کمک های مالی و علمی

مراهم میگردد .



# مشکلات

## ما را نشر کنید



# از نامه های دوستان

**به نظره محترم مجله سبائون!**  
با عرض سلام و احترامات باید یادآور شده که اداره محترم مجله اینبار باکم چاپ نمودن شماره اخیر مجله سبائون، خود زمینه بازار سیاه را مساعد ساخته و در بعضی از غرفه های قرطاسیه فروشی مجله مذکور به صد افغانی بفروش می رسد و یا بهسترس علاقه مندان منجمله شخص خودم تا فعلا قرار نگرفته است در ضمن خواهشمندم که موضوع قابل درک باشد.

محمد وحیم فقیرپور

جواب ما!

دوست عزیز علت کم چاپ کردن شماره اخیر کم بودن کاغذ بود پس!

**به مقاله تفران بگوئید:**

اگر چه باید انتقاد خود را بهرادیو صدای مردم می گفتیم ولی خواستیم آن را از طریق مجله محبوب سبائون نشر کنید.

در اکثر مقاله های کوبونی مقاله داران ناوقت بلای وظیفه حاضر میگردند طور مثال مامورین مقاله شمیر ۶۸ تقریباً ساعت های ده بجبه به مقاله می آیند در حالیکه کوبو - نمدان را خیلی وقت بهما ملازمه میخوانند اکثریت مراجعین به ساعت چار به مقاله می آیند و صانجا در سرمای سوزان میروزند و می نشینند.

با احترام  
علی جان

**دو کوبون!**

تا جایی که من اطلاع دارم همه گان شاید بی اطلاع نباشند تعدادی از مامورین دولت دست به کار های غیر قانونی (شاخته) میزند مثلاً زن وشوهر مردو به موافقه میروند که خانم با استفاده از صمیمیت واز

خودگذری یکی از دوستان و همسر امضای وکیل گفت شوهر را بیکار و خانه نشین معرفی کرده و بر عکس شوهر خانم را مصروف کار های منزل معرفی نموده مردو برایشان کوبون میگیرند

جانگل (صیاد) از پلچرخی

**لذا اتصال بدهد:**

چه در جریان استند که پارچه های سه ماه روشن وشکر کوبونفاران به یکباره اجرا شد باور کنید زیاد خوش شدم ولی وقتی روشن را روشن چنان کردم سه به گلو دردی میشد گردنم درد ها شیر شدم گند

شقیقه عیام سواد کوبونی

**مواد نفتی را میگذرد:**

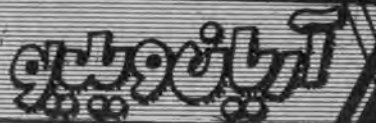
مواد نفتی که دو انحصار دولست قرار دارد. باید از طریق پمپ استیشن های آن برای مشتریان و نیازمندان توزیع گردد اما طوری که همه می بینند فعالیت آن فناخت بخش نیست و برخلاف در نقاط دیگر شهر

توسط اشخاص و افراد به فروش رسانیده میشود یکی از مصلحت فروش آن در جوار مارکیت غله جسات و حیوانات واقع جاده مندوی قرارداد. میخواستیم بدانیم که این تیل چگو نه از پمپ استیشن با کشیده بلاین جا مامورند.

فضل محمد از شاه نشیند

**با اداره محترم مجله سبائون!**  
اینجانب انتقاد داشتم بسا لای ریاست محترم تصدی ملی بس خواستم انتقاد خویش را از طریق مجله خودم مجله سبائون برای شما تحریر نموده تا مسوولین مجله سبائون انتقاد ما را به نشر برسانند. اینجانب در ضمن اینکه انتقاد دارم پیشنهاد هم دارم تا اگر امکانات موجود باشد که سرویس های ریاست تصدی ملی بس در خدمت اشخاص ملکی به اجاره داده شود تا مثل موتورهای مینی بوس همیشه از ساعت ۶ صبح الی ۶ شام فعالیت نمایند یک محصل ویا یک مامور ویا کدام همسپری دیگر ما نمیتواند که مدت ها طولانی را انتظار بکشد تا یک سرویس پیدا شود ویک سرویس که پیدا شد مجبور است که به زور خود را داخل سرویس نماید بخاطریکه غیر حاضر نشود  
اینجانب از مسوولین مجله سبائون خواهشمندم تا با رئیس صاحب ملی بس کدام مصاحبه را انجام بدهند و اگر امکانات مصاحبه موجود نیا شد نامه اینجانب را از طریق مجله سبائون به نشر برسانید تا ازین برابم بزرگ که همه ما گرفتار آن هستیم کارکنان ریاست محترم تصدی ملی بس آگاه شوند.  
تشکر  
از طرف میرویس اولم باشنده  
مکرویان اولم.

شما خاطره خود و دوستانتان را برای همیشه جاودانه سازید. بیکارم نشر داری آریان ویدئو  
اقتاد کشید پس همیشه ادوشت شما خواهد ماند. آدرمن شیب الکتریک جاودانه نشر داری آریان ویدئو





# بگویند که سیاوون چگونه باشد



پرداختن مکرر به امور سینمای هند که ابتداء در آن مشهود است و چاپ تصویرهای رنگی، مصاحبه‌ها و معرفی سینماگران و هنرمندان هندی در هر شماره‌گامی هم‌تکراری شایان اصالت و طیفی نیست شاید این اقدام به منظور بازاریابی سیاوون خالی از منفعت نباشد. اما تکرار گویی به محدودیت می‌انجامد و این گرایش فقدان معرفت به فرهنگ عام بشری را به وجود می‌آورد و به گفته مولانا جامی استفسار می‌کنیم که:



## سیاوون نباید رسالت تربیتی خود را از یاد ببرد :

دل ز پرگفتن پیچود دو بد ن  
مگر چه گفتوش بود دو صدف  
در پرده دستبازی به صلح  
مطبوعات اهرم نیرومند بیان‌ها و  
انفاده‌ها و نظیر اراده و خواسته‌های  
اجتماعی مردم را تشکیل میدهد.  
سیاوون در این مورد باید آهسته‌آهسته بازناب  
واقعی‌تیا باشد و درین مورد هیچگونه  
تعود و انحصاری را نپذیرد و مقام  
شایسته خود را به مثابه یگانه مجله  
بزرگ‌تر از ذوقی با ذایع مختلف ایفا  
نماید.

در عرصه کار ترجمه و استفاده  
از منابع خارجی باید گفت که در  
مجموع مطبوعات ما از منبع واحدی  
تفدیه می‌کنند. اگر نشریات کشور  
های پیشرفته جهان دستیاب گردد و  
با ترجمه رویدادها و تحولات پسین  
علمی و اجتماعی آن‌ها هم میهنان  
خود را آشنا سازد. این گام بزرگی  
در کار سیاوون خواهد بود.

در هر کشوری مجله‌یی باهالیسی  
نشاب سیاوون چاپ و نشر میشود.  
اکامی از راه و روش کار آنان به‌یقین  
کیفیت کار سیاوون را ارتقا کسر  
میسازد.

در زنده‌گی دشوار و پیچیده جامعه  
ما سیاوون نمئی است که در برابر  
علاقه‌مندان مطالعه قرار میگیرد. و  
کارش در عرصه چند ساله مطبوعات  
ما مستلزم قدرانی میباشد.

با احترام  
صاحب‌نظر (میرزا)

خواننده خود را دارد. یکنوع عقبگرد  
واقول راه باز کرده است.

شاید در مورد قطع و صحافت آن  
به مقایسه شماره‌های نخست  
مسائل تکنیکی و دشواریهای طباعتی  
بی‌تأثیر نباشد. اما در مورد ادامه  
راه و رسم برگزیده آن چه عواملی  
زیران نشراتی آن را از عرصه کار یک  
نشریه هدفمند مبلغ اهداف فرهنگی  
و اجتماعی به یک مجله صرفاً ذوقی  
با مطالب قرار دادی و سقراط نمودن  
در سطح ذوقیات خواننده مبتدی  
گشاییده است. سیاوون را شاید  
تمام اقشار اجتماعی جامعه ما بخوانند  
و جوانان پر شمار ترین خواننده‌گان  
آن باشند. در چنین حالتی مطالب  
منتشره آن بایست آموزگار، هدایتگر  
و رهنمود دهنده استقامتهای زنده‌گی  
آنان باشد و از لحاظ تربیتی سایکو-  
لوزی جامعه و مشکل خاص جوانان  
کشور ما را در لحظات حساس و  
بحرانی کنونی در پرتو علم روانشناسی  
فرا گیرد. موجودیت صفحات و  
مطالب معین تحت کلیشه‌های  
(مسلم بردخترها) یا (سلام بر-  
سرها) و یا ((دختران از پسران چه  
میخوانند)) و برعکس برای جوانان  
بسنده و موثر نیست.

بشریت فرهنگ گسترده و غنی  
دارد و درین عرصه شخصیت‌های  
افتخار هنری، فرهنگی و علمی را به  
جامعه انسانی تحویل داده است. اما

سالها قبل مجله

((ژنون)) نشریه‌یی ذوقی و فرهنگی  
خانواده‌ها و اقشار مختلف اجتماعی  
جامعه مابه کار نشراتی و بخش  
و اشاعه مسایل گوناگون اجتماعی،  
فرهنگی، اقتصادی و سیاسی  
میپرداخت. در حال حاضر این  
رسالت را سیاوون به دوش دارد.  
هر چند در عرصه کار اجتماعی و  
فرهنگی شیوه و روش برگزیده بی‌که  
بتواند به دل همه‌گان یکسان چنگ  
بزند نامکن و یا لاقط دشوار است.  
روپهمرفته سیاوون بایست به عقاید،  
برداشتها و پنداشت‌های خواننده‌گان  
خود بهاء بگذارد و از نظریات آن‌ها  
به گونه مطلوب و سازنده در کار  
خویش متاثر گردد و این کار به‌یقین  
در مسیر فعالیت‌های مطبوعاتی آن به  
مثابه یک دین ملی و میهنی موثر  
خواهد بود.

طلوع سیاوون در فضای یکنواخت  
مطبوعاتی مادر خشنه‌گی ویژه‌یسی  
داشت. چه از لحاظ حجم و ابدا مطالب  
دلچسپ و خواندنی و چه از لحاظ  
صحافت، ظرفیت حجمی مجله و  
شاخصهای ژورنالیستیک آن. مگر  
با دین کار موثر و ارزشمند نشریات  
در کشور ما دولت مستعجل است و  
هر نشریه‌یی به از ارایه چند شماره  
از صراط‌الاستقیم خود منحرف  
میشود و در کارش می‌لنگد. اگر در  
مورد سیاوون نمیتوان با چنین لحنی  
سخن گفت اما به جرات میتوان اذعان  
نمود که در راستای کارش با آن که

به اداره محترم مجله سیاوون :  
سلام ها و احترامات قلبی خویش  
را این جانب شاپیری به همه کارکنان  
اداره محترم مجله سیاوون تقدیم  
میدارم آرزومند صحت و سلامتی  
شمایان میباشم.

مجله سیاوون یکی از مجلات  
زیبا و خواندنی بوده و مطابق ذوق همه  
میباشد.

بنده نیز یکی از دوستداران  
مجله بوده و خواهان ترقی و پیشرفت  
هر چه بیشتر آن میباشم. این اولین  
نامه ام است و تازه همکاری ام را با  
شما و مجله زیبا آغاز نموده ام اگر  
یک نکته را باید یادآور شوم و آن  
این که نامه‌های از هموطنان دور از  
میهن را در هر شماره مجله سیاوون  
به نشر برسانید. زیرا نشر همچو  
نامه‌ها بالای روح هر انسان و وطن  
دوست تأثیر مثبت میگذارد.

در شماره اخیر که نامه از یک دختر  
جوان که در ایران در گوشه غربت  
به سر میرد. نشر نموده بودید که  
با مطالعه نمودن آن اشاء در چشمانم  
جمع شد. و از خداوند میخواهم که  
در صلکت ما صلح و آرامش بیاید  
و هر چه زودتر این جنگ خانمانسوز  
خاتمه یابد تا همه هموطنان مادر هر  
جا که به سر میبرند راهی دپارخویش  
گردند و دیگر در غربت بااه و افسوس  
و چشمان پر از اشک و به یاد وطن  
عزیز و زیبای خود به سر نبرند و هم  
طنه‌های بیگانه‌ها را نشنوند.

در آرزوی هر چه پیشرفت مجله  
دوست داشتنتی.  
از طرف کتیه پیری ((سکین))  
کارمند کولیسه خوشحال خان.



دوی یویل ته سره وکتل. دی نسه بوئیده چی مورپی خبره ده خوسره له دی هم ده دشرم احساس نه کاوه. (زویه، ته داده یی چی دایلیز به ژوند کی به ته لومړی - بیخی لومړی سړی یی؟) (اوه خدایه، زه بندی خبره بیخی باورلرم او چاوه یم.) (نسه، نو زما گرانه زویه، کله چی کارتی دریدریک هاستنگ نوم واخیست...)

به همدی شبیه کی، هغه له قارنه وخوتید. (دارذیل! هغه له هغو گسانو نه یی چی تل همداسی نظریی وړاندی کوی. ایلزی ډیره ستړی شوی وه. چی نه غوښتل چی هغه ستونزووایی. کوزه موری، که چیری دهاسنتگ وایلیز ترمنځ شه شی وی...)

هغه راپورته شوه او دزوی لاس یی وینو. (گرانه، نه پوهیږم. تاته می هسی خبر داری درک چی پایدیخی چاوه اوسی چی واده دی له بریالیتوب سره مخدی شی او کومه ستونزه درته پیدانشی. اوه، ایلزی هلته ده.)

چیزی به مینه اخواته مخ وړاوه. ایلزی په یوه پسی راوتلی وه، ویی لیدل چی دی له مورسره په خبرولگیا دی. لارا ورته متوجه وه. (گران، موږ تازه هوا ته راووتلو ترڅو مودسبا ناری دپاره اشتبسا راشی. راخته اوله ماسره کښینه جیفری به خپل شیان دننه دونه یوسی.) جیفری به بی میلی سره دوی پرېښودل. دموږ خبرو یسی دی اندیښن کړی و. نه ده اونه ایلزی دلاراله خبرونه دده کولای شوی لارا، ایلزی ته وویل:

(زما گران، بیگاه شیه دی شه خوب وگر...)

ایلزی سروښور اووه. (پوه گری مخکی راوپیته شوم. لاندی هوا ډیره ښکلې او زموږونکی ده. دا اونی پوسا باندی ډیره خوشاله تیره شوه.)

لارا موسکی شوه. (زما گران، ډیر په ښه ده، زهم خوشاله یم چی ستادسمه بیژندلسو موقع لاس ته راغله گوره، بهراتلونکی دواوونو کی خوبه کوم پروگرام نلری، همداسی نه؟)

ایلزی وارخطا ښکاریدله. (نسه، زه نه، تر شپږویشتم پوری به تنهاره نه وی.)

(نسه، نوږه درنه غواږم چی ترهغه وخته پوری همدلته اوسم.)

دایلیز زړه ولوید. هغه ډاره شوه. هغه له لارا ویداو د هغی له بدینتی نه وډاره شوه. دهغی زړه دی...)



# دریم فصل د بایلیو پتی ویدی

برودو سرانو په مقابل کی شه نلری؟ آیا هغه تاته دستیج برسرس لومړی چانس درکړی نه دی؟)

دایلیز لاسونه سره پوموتی شول. دهغی رنگ په لوتووه خو سترگی یی خلیدی.

هغی له ډیر مجبوریت نه روپل ((هو، هغه ماته لومړنی چانس راگر اوما...))

هغه تلولی شوه اولارابه تریوتندی ورته وکتل.

هغی وویل: «داخه خبره ده...» او ایلزه بوئیده چی اوس توبانه کول پرېږدی. هغه د مقابل لوری په فکر پوهیدله. هغی نه غوښتل چی دی ښخی ته موقع ورکړی چی د دوی ژوند ورپریاد کړی.

هغی چیغه کړه ((میرمن وید، ته زما سره دوستی نه لری، زما دښمنه یی. مخکی دهغه نه چی سره وگورو تازما به وړاندی تعصب درلود. زه پوهیږم چی ولی. تادخپل زوی دپاره بل پلان درلوده. همداسی نه وه؟ و جیفری زه وټاکلم...))

((اوه، پوهیږم چی زه یواخی پوه عنرمنده یم. زه نا پاکه نه یم، دکوم ښه عنوان خاوند نه یم. یواخی خاونه زه یم او دازه یم چی پر جیفری باندی گرانه یم. موږ دواړه دحق لرو چی به خپل زړه ژوند وکړو اوجیفری برماگران دی. که چیری اوتیا پیداشی زه به دهغه دپاره وهرم...))

((زه به دهغه دپاره ژوند وکړم پوهیږم چی کولای شم هغه خوشاله وساتم. پوهیږم که چیری زه کوم وخت دهغه نوم ته سیکلوی وډواووم. دهغه زړه ماتپیری. اودهغه دلیلونو له امله، میرمن وید، خاونه دا حق ورکوم چه له تاسونه وپوښتم چی ناسو له هغی ورځی نه چی زه دلته راغلی یم ولی کونښن کوی زما اعتبار راخراب کړی او زما د مینی او زما به مینځکی ستونزه راپیدا کړی؟ دهغی سا بنده شوه او چوپ شوه. لارا هم چی له خپل خای نه پورته کیده عالی اکت یی کاوه.

هغی وویل: ((زما گران...)) خوایلزی بری پوهیده چی غواپی شه وواپی، به یوه نظریی هغه غلی کړه او ورته ویی ویل: زه پوهیږم چی دوی میلنی به شان دخپل کوربه به وړاندی خبریږم او بخښنه غواږم که خبری می لږ تندی وی. خوزه مجبور و یم چی داخبره تاته وکړم. چارپرم. په واقعیت کی له تانه، نه چارپرم خوزما چار دجیفری دپاره دی. ته دهغه مورپی. همداسی نده؟

آیا ته نشی پوهیدی چی موږ یو له بل سره ډیره مینه لرو؟ آیا میرمن وید ددی برخای چی کونښن وکړی زموږ دواړو ژوند رابریاد کړی، بر موږ باندی مهربانه واوسی... اوه، ته ښه پوهیږی چی زما مقصد خه دی...))

لارا پوهیده چی اوس دبانی نیولو وخت ندی اوباید دانگک بیلی خبری وکړی. خواوس به دی ته هیڅ کته ونه رسوی.

هغی به ډیره نرمه ژبه ووتله وویل: ((خبره داسی نه وه خوږنگه چی تاپیل کړه نو، بیغلی دوگان، ښه به ډاوی چی دانگک بیلی یی درته وواپم...))

((هو، ما دخپل زوی دپاره نسو بلانونه درلودل. ماډر زیار ایستلر به کلونو کلونو می ستونزی گالی خو جیفری ته هغه خه ورکړم چی بیسی او نفوذی وړکولای شی.

آیا پوهیږی خومره اریانه شولسم اوتکان می وخور چی وایمی ویلر هغه کوژده شوی دی هغه مهله...))

((له یوی عادی هنرمند سره ولی داسی نه وایمی؟ ښه، په هر صورت، زه هغه یواشی ښخه یی چی بر هغه باندی گرانه یم او هم هغه یواشین ښخه چی هغه نیکمرغه کولای شم...))

لارا خپلی شونډی وخښلی. ((چتیتمت. تاسو خوانان له مینی نه داسی خبری کوی چی فکر کوی به دنیاکی یواشی ښه او ډیره ویشی همدای!))

ایلزی به کراره وویل: ((همداسی

ده)) او اوس نوچی لارا له قاره خوتیده کتکت به خندا شوله. ((زما گران، نجلی، تادانگک بیلی خبرو غوښتنه وکړه. وایسی وده. جیفری چی ټوله نړی یی ترپښو لاندی وی، بیاهم زما زوی دی. زه نه غواږم اونه به هغه ته دا اجازه ورکړم چی به منده منده د داسی له حماقت نه ډک واده به لوړ لاړشی او هغه هم له داسی ښخی سره چی دعانه پرته له خپل خان نه نور هیڅ شی، نشی وړکولای!))

لارابه ډیری سپین سترگی سره خپلی اوزی پورته وغورځولی. ((هیله لرم چی ددغی صحنی مخه ونیسم. زه د جیفری دمور په شان غږیږم. ستا اودفریدریک هاستنگ برمنځ خه خبره ده؟ ولی له هغه سره دمخامخ کیلونه چارپیری؟))

دایلیز پرسترگو باندی دیوه آنی وحشت تیاره خوره شوه او لارا ته یی وویل: ((زه دهغه له لیدونه نه چارپیرم...))

((نوته به دلته پاته کیږی؟)) ((زه... نه پوهیږم. ولی زه پاته شم او ستاله دی ښکاره بدینتی نه وخوریم. پوهیږم چی هر ورځ به دلته تاته زموږ دبیلوالی دیوی نوی موقع به هڅه کی به یی؟))

((نوته له ما چارپیری؟)) ((نه، نه چارپیرم. ښه ده، ته چی داسی وایمی، زه پاته کیږم. حسو میرمن وید، زموږ به منځکی ستا دپاره خای نشته. ته نه پوهیږی. دا به ته یی چه رنځ وگالی. هیله کوم - هیله کوم کونښن مه کوه او دا دخپلو شتو امووقف په باره کی خوشسی نعتی مناقشی برپریده!))

لارا چوپ پاتی شوه. ایلزی دهغی به سترگو کی درکړی او دښمنسی نښی نښانی ولیدی او زړه یی ښکته برپووت. بیایی به کراری اوبه ډیر ضرور سره یو وار بیا هغی ته مخ وړاوه. ((پخښنه غواږم. ته ماته به ښکاره وایمی چی زما او ستا به منځ کسی

# مادریک لاسو

پښتوسریال



چکه روانه ده؟ نوږه کولای شم چی له خان نه دفاع وکړم...))

به همدی شبیه کی یی په سترگو کی خلا راپیدا شوله اوبارڅوگان یی رنگینه شول. ورته ویی ویل: خوزه هم یوه ښخه یم او مینه یم. ته آن نشی کولای مایبله کړی له هغه چاته چی زاباندی گران دی، له هغه چانه چی زه ورسره غواږم واده وکړم او هغه دخپل ژوند شریک کړم.

زه هم ستانه کمه نه یم. شنه او موقف دجیفری دپاره مانا نلری. زه دهغه په زړه کی خای لرم نه ته؟))

((که چیری غواپی چکه وکړه، وپی کړه - خوږه یاد ولره. مینه تر ټولو سترالهام دی به نړی کی دچگری دپاره تردی نه ښه وسله نشته زه پاتی په (M) منځ کی

## مادریک لاسو

بقیه از ص ۳۱

بگویم، اما آن چه به ماروشن است این بوده که تا هنوز از زمانی که بنده سمت ریاست انجمن را به دوش گرفته ام تا همین اکنون هیچ یک اثر زو جاب ما به برش قبضی سانسور برابر نشده است. اما تا جایی که آگاهی دارم، تلویزیون ما سخت زیر سانسور ایمنولوژیک قرار دارد و همین گونه رادیو فقط بعضی روزنامه ها و جراید به ویژه بعضی نشریه ها که نامشان را نشریه های ملی گذشته اند. (من طرفدار کار برد کلمه ملی به این معنی نیستم، بهتر است به جای آن کلمه شخصی را آورد). تا حتی دست های باز تری نهادن مورد کارهای نشریاتی انجمن یک بار دیگر باید گفت که در همین زمان سمت ریاست انجمن که داشته ام حتی یک سطر از مواد قابل چاپ ماسایه سانسور رانده شده است، که جای دارد در این مورد از اولیای امور اظهار سیاسی فراوان بدارم. در آخر باید آورد که اگر دولت واقعا میخواهد به رسانه های جمعی آزادی کامل قابل گردد. بایست دامن سانسور ایمنولوژی را از رادیو و تلویزیون برچیند. در غیر آن (آزادیهای کوچک) (مفهوم آزادی کامل) را ارایه نخواهند کرد.

## بقیه از ص ۳۱

صحبت کردم آیا این هم دینو غاست اینجا نام حسن نوشته است. بیستید اینجا.

ریتا: چرا بنابر تقاضای مکیش از امریکا برنگشتید؟

ریکها: مایک قرار داد را در اول آشنایی با هم بسته بودیم و آن اینکه کسی به کارهای فلسفی من مداخله نکند، اگر من از امریکا می آمسم برودیسر، دایرکتر دیو داس مومن و کمیتی اش خساره مند میشدند. مادر امریکا به خاطر فلم ((رنگبلی جهنمی)) مصروف بودیم.

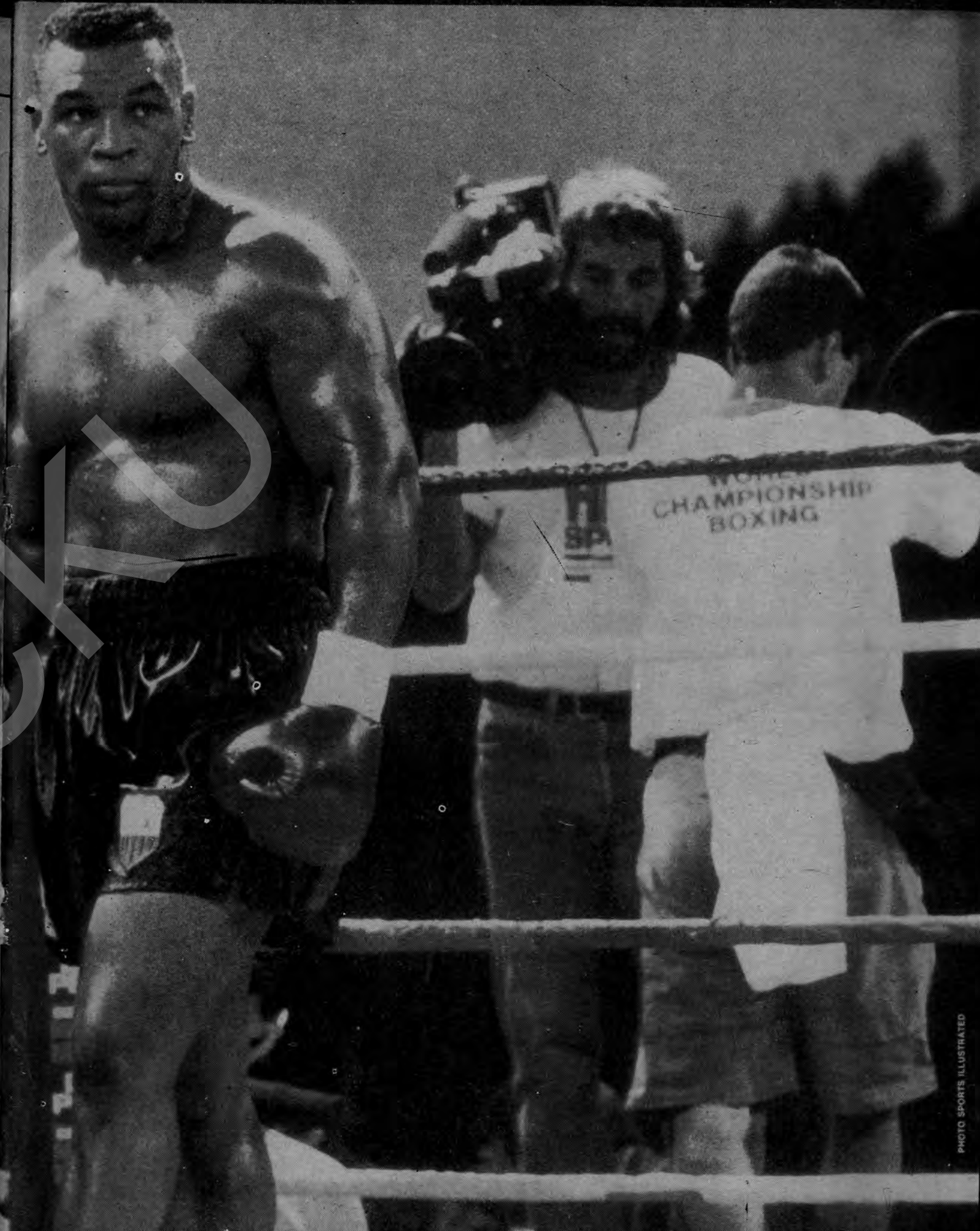
ریتا: و چرا برگشتید؟

ریکها: فلم های دیگر را در هند تحت کار داشتم به نام: «پهول بنی-انگاری» و «ایک دن نایک دن».

ریتا: در باره آینده تان چگونه می اندیشید؟

ریکها: آینده مرا فلم های من تعیین میکنند و فلم هایی مرا سینما گران بیشتر ازین درباره آینده کسی چی مغلاند.





تسالون بزرگ ورزشی میسدهان ((سزار)) واقع درلاس وگاس ایالات متحده امریکا، پر از تماشاچیان و علاقه مندان بوکس بود. انبوهی از خبرنگاران ورزشی و کمره های تلویزیونی در اطراف رینگ بوکس محلی که چند دقیقه بعد مایک تیسن قهرمان ۲۴ ساله سیاهپوست پس از غیابت چارماهه، از انتظار همه گان در مقابل هانری تیلمن ((قهرمان المپیک لاس آنجلس)) ظاهر می شد جمع شده بودند. آن روز نیز مانند روز ۱۱ فبروری ۱۹۸۰ یکشنبه بود با این تفاوت که در ۱۱ فبروری در توکیو مایک تیسن که تا آن زمان ده بار از مقام قهرمانی جهانیش در بوکس حرفه ای جهان که در آغاز جوانی آن را با ضربات سنگین مشت هایش به دست آورده بود، دفاع کرده بود در مقابل ((جیمز دوگلاس)) یک مغلوب بیش نبود.

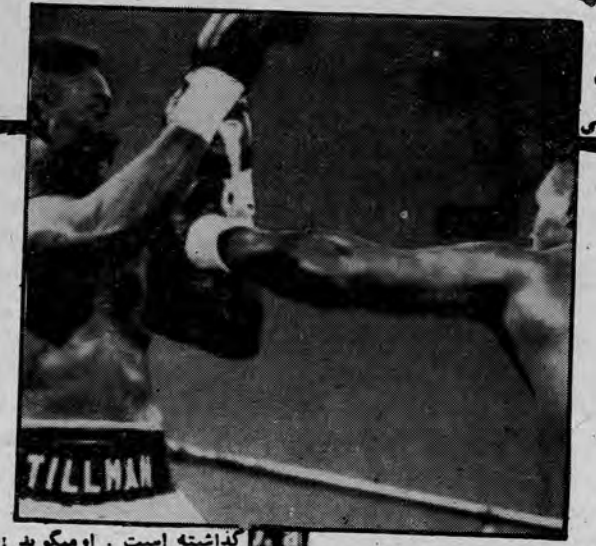
هجوم درین مدت تکالیف روانی و جسمی به او صدمه وارد کرده است، گفت: ((جسماً احساس میکنم قادر به انجام هر عملی بروی رینگ هستم ولی روحاً نه!))  
ضربه بزرگ بر روان مایک تیسن همانا شکست دور از انتظار او در توکیو در برابر دوگلاس است. جان کلود بوتی بر میگوید: ((وقتی بعد از چهار ماه مایک تیسن را دیدم احساس کردم پنج سال پیرتر شده است حتی شباهت به تیسن که چهار ماه قبل دیده بودم نداشت))  
در رابطه به سفر و مسابقه اش به توکیو میگوید: ((من نمیخواستم به جاپان بروم، زیرا نامزد من حمل داشته و مادر میشد و در چنین حالتی دور شدن از او برای من آرد بود. گفته میتوانم که من کاملاً آماده نبودم ولی با آن هم، آن

تفاوتی میان ادامه فعالیت های سیپورتی و پرورش حیوانات و تجارت باقی نمی ماند.  
مایک تیسن که جوان آزاد طبیعت و در ضمن معبود دوشیزگان جوان است، غالباً در مقطع های معین زمانی مشوقه هایش را عرض میکند آخرین عشق بر سر و صدای او با اکثریس زینا و جوان روبین جیونس بود مگر قبل از مسابقه با تیلمن گفت که: برای آماده گی کامل از مدت ((۹)) هفته بدنسو مقاربت را با زبان قطع نموده ام))  
او مردیست که هر جا و در هر محلی که به روی رینگ میرود انبوهی از تماشاگران وسیله از خبر نگاران به آن جا هجوم می آورند، مطبوعات به اولقب ((آهترین)) را داده است و در آخرین مسابقه او هشتصد خبرنگار از سراسر ایالات متحده گرد آمده بود.

مایک تیسن ورزشکار با تجربه و مشیاد هست او همه مشخصات و نقاط ضعف و قدرت بزرگان گذشته بوکس جهان را به خوبی می داند زیرا اکثرآ حتی شبها روزهای مکن را با دیدن فیلم های از محمد علی کلی، کن - نورتون و مربی بیشترش جیم جا - کویس به سر می آورد در ضمن او کلکسیون مکمل فیلم های بزرگترین و مهمترین مسابقات بوکس جهان و رویداد های مسابقات قهرمانی حرفه ای بوکس جهان را جمع آوری نموده است. تادر مسابقات رسمی به روی رینگ آمیخته می از حرکات و هنر همه بزرگان گذشته و حاضر مشت زنی را به نمایش بگذارد و بدینترتیب آرزو مند است تا در سایه توانایی جسمی و فکریش پس از محمد علی کلی و فلویید پاترسون سو عین هشتزنی باشد که بیشتر از یک بار تاج قهرمانی جهان بوکس را به سر

# پناه مکیون در کر با مشقت

مایک تیلمن بوکسری که در سطح جهانی کتی آرزیابی میشود



گذاشته است. او میگوید: با غلبه بر هانری تیلمن در نخستین روند مسابقه میخواهم یک بار دیگر ابراز نمایم که من دوباره با همه قدرت و توانایی به صحنه آمده ام و از نوحه موانع را یکی بی دیگر شکسته و همه مشتزنان رقیب خود چه بزرگ و چه کوچک، چه فاتح و چه مغلوب را یک یک به زانو خواهم افکند من تا زمانی بقیه در صحنه

مایک تیسن درین روزها بیشتر از گذشته و آینده سخن میگوید: ((زنده گی پیش از مسابقه توکیو برایم دلپذیر و خوشایند نبود. امروز خود را نهایت خوشبخت احساس میکنم. حالا من بزرگترین سالهای فقرم زنده گی را پشت سر گذاشته و راه آینده خود را یافته ام. من میخواهم آینده را برای خود بشازم.))

چه باید میشد، شد)) قرار احصاییه ها او توانسته است درین مدت کوتاه قهرمانی جهانیش افزونتر از پنجاه میلیون دالر در رینگ بدست آورد. این رقم افزون بر هشت میلیون دالر است که برای او در مسابقه با دوگلاس داده شده است. تیسن در رابطه به پول و سیپورت چنین اظهار مینماید: اصولاً من صرف قرانین مربوط به قهرمانی بوکس حرفه ای جهان را که عایداتی نیز دارد دنبال کرده ام. ولی در خود یاد آوری این است که وقتی جوان هستم خواهان بر آوردن همه امیال و آرزو های خویش میباشم مخصوصاً بیشتر آرزو مند ادامه رشته ورزشی و تخصصی خویش، ولی زمانی که پول زیاد و بیشمار به دست آوردم، آن وقت دیگر سیپورت شکمی از تجارت را به خود میکیر د

ولی در لاس وگاس او دو باره مردانه آغاز کرد با همان صلابت و عظمتی به رینگ رفت که شایسته یک قهرمان بزرگ است. او در نخستین روند مسابقه هانری تیلمن را پس از دودقیقه و چهل و هفت ثانیه ناک اوت کرده و بدینترتیب شمار مسابقاتی که وی توانسته است حرفانش را در آغازین روند، از صحنه بیرون کند، به ((۱۹)) رسید.  
مایک تیسن جوان ۲۴ ساله سیاهپوست امریکایی را همه گان یکی از بدیده های استثنایی بوکس حرفه ای جهان میدانند او در اذهان عامه ورزشکار است در سطح محمد علی کلی و فلویید پاترسون قهرمانان افسانه ای بوکس جهان که توانسته اند بیشتر از یک بار بر ایگه قهرمانی جهان تکیه زنند. تیسن بعد از مسابقه با تیلمن و غیابت چار ماهه که قرار



فرو میشدند. بعد از مرگ پدرم يك روز مادرم به خاطر برخورد نادرستم كه به مقابل نامزدم كرده بودم تا توانست مرالت كرد آن وقت من هم همه آن چه كه اتفاق افتاده بود براييش گفتم. من فكر ميكردم هرگاه مادرم اين قصه تلخ مرا بشنود به دفاع از من بر ميخيزد ولي او هيچ عكس العملی نشان نه داد او نصيحتم كرد برايم گفت: فرق نميكند او شوهر تست هرچه او ميگويد همانطور كن شايد در هفته نو عروسی شوي)) باورم نميشد كه اين حرف را از زبان مادرم بشنوم آن شب خوابم نبرد هر چه راجع به گپ های مادرم فكر ميكردم بيشتري از او متفرق ميشدم. مادرم نزديكترين كس من در زنده گي بود او مرا با دستان خودش به سوي بركتگاه ميكشيد.

... و يك شب تصميم گرفتم تا خانه را و مادرم را براي هميشه ترك بگويم ... بعد ساكت ميشود آهسته آهسته دستمال قطره اشكي را كه از چشمش ميغلطيد پاك ميكند. ميگويم بگو ... تعريف كن.

بلي در فرجام يك شب سياه و دراز كه براي من صبحي در قبال نداشت با گرفتن چند دست لباس و مقداري پول خانه را ترك كردم. مادرم هنوز خواب بود، لحظات دير يا نزديك باهايش ايستادم، اشكهايم فرو ميریختند دهنم را با دستم محكم گرفته بودم تا صدايم نه بر آيد بعد آهسته دروازه حويلي را كشودم و به سوي يكي از كوچه های دور افتاده كه منزل محمود يكي از دوستان پدرم بود به راه افتادم. وقتي زنجير دروازه رابه صدا درآوردم متردد بودم چي بگويم لحظه يي بعد دخترك محمود دروازه رابه رويم كشود. من به داخل رفتم وساعتي بعد همه چيز را براي خانم محمود كه زن نهايت مهربان بود قصه كردم. او نخست وحشتزده شد وقتي مرا متوجه عواقب عملي را كه انجام داده بودم كرد

راستي خودم نيز ترسيم ولي چاره نبود راهي بود كه آغازش كرده بودم بايد آن را تا آخر ميبومدم بعد كزيه كردم زاري كردم گفتم بنامم بد هيد من به خانه برنميگردم بند بنم راجدا كنيد. زن مجبور شد تا آمدن شوهرش

من را در خانه اش نگهدارد ... و بعد چي شد ؟

جوابم را نميدهد متوجه ميشوم كه سرتاپا ميلرزد حالا اشك هايش بيسم عقب هم ميریختند ميگذارم بگيريد شايد گريه تسكينش كند. در بين اشك و گريه ميگويد: چي بگويم از آن روز من به بركتگاه بدنامي افتادم. آن خانواده مرا پذيرفتند. يك ماه بعد به يكي از ولايات رفتند و اين براي من هم خوب بود. در ين يك ماه از مادرم و از نامزدم خيبر نداشتم وقتي به آن ولايت رفته بودم را راحت تر احساس ميكردم محمود آن مرد مهربان كه براي من حيثيت برادر بزرگتر داشت زياد از من مراقبت ميكرد. ميكوشيد كمبودي نداشته باشم.

خانم او زن مهرباني بود آغوش او رامهربانتر از آغوش مادرم يافته بودم. او دريكي از مكاتب معلم بود. وقتي بالاي وظيفه ميرفت من از دو طفل خوردم سن او نگهداري ميكردم. مدت يك سال را خيلي آرام و بدون حادثه گذراندم. ميخواستم كم كم كاپوس گلشنه را فراموش كنم كه يك بار ديگر سرنوشت من به بازی گرفته شد. چه بگويم چطور بگويم قصه رسوايي خود را چه گونه براي تعريف كنم. قصه ننگ و بي آبروي خود را چگونه بگويم نميدانم چرا با من چنين ظلم شد. به خدامن دختر ياك بودم از دختر هاي كه ميغزيدند بدم مي آمد اما حالا ميدانم كه گاه آدم زانه ميگذارد حاكم بر سر نوشت خود باشد. گاه آدم را بي رحمانه سوي بدنامي ميرند.

يك روز دوستم مکتب رفته بود كه محمود به خانه آمد مثل هميشه به پيشوازش شتافتم ولي در اولين نگاه درك كردم كه حالت عادي نداشت مرابه بهانه يي به اتاق خود خواست وقتي به داخل رفتم قفل دروازه را بست و كليد را در جيب گذاشت وحشتزده سويش ديدم چشم هايش مانند دو قوغ آتش سرخ بود همين كه سوي دروازه قسم برداشتم او به من حمله كرد. خواستم چيخ بزسم ولي دستش بروي دهنم قرار گرفت او تهديدم كرد كه اگر خواستش را برآورده نسازم مثل سگ از خانه بيرون ميكند. اشك هايم مي ريختند ميگفتم: ((شيبا به تو فكر كرده ام همه وجودم در آرزوي رسيدن به تو ميسوخت)). بعد لبهايش بسالاي لبهايم قرار گرفت با نفرت و انزجار او را از خود دور كردم گفتم: آخر

تو برادر من استي من ترا برادر گفتم گويام را نشنيد كه برادريگر در آغوشم كشيده و گفت: (( نميداني كه براي رسيدن به اين لحظه چقدر بي طاقت بودم تجسم چنين لحظه يي كام و راشيرين ميكرد. يك روز از درز دروازه تشناب مرمر اندام ترا تماشا كردم و شب هادر آرزوي به آغوش كشيده تو تا صبح بيدار ماندم ))

و من آن روز به حكم اجبار با قلبي كه از بيم رسوايي ميلرزيد به سوي گناه و آلودگي كشيده شدم در جهنم گناه سوختم تسليم اراده او شدم. تسليم دستپاي او شدم. تسليم گناه شدم و يك سال اين گناه تكرر شد. يك سال در گرداب گناه زيرستم به خاطر نگهداري آن چيزي كه از خانه ام آواره شدم در ين جا از نرم دزدیده شد. يك سال بعد آگاهی يافتم كه نامزدم با خانواده اش كشور را ترك كرده اند لذا تصميم گرفتم به كابل بيايم آن وقت تصميم خود را با خانم محمود در ميان گذاشتم آن زن مهربان نخست حاضر نميشد ميگفت: با تو عادت كرده ام اما خبر نداشت كه زنده گي او را از زيشه به آتش كشيده ام. محمود در سفر بود با استفاده از غيابت او به كابل آمدم.

ساعت چار بعد از ظهر را نشان ميداد كه عقب دروازه رسيدم دستپاي ميلرزيدند هزار نوع برمش دهنم را بر كرده بود. با دستپاي لرزان كه از شمت همچنان ميلرزيدن زنجير دروازه رابه صدا در آوردم. لحظه يي بعد باهائي كه زورگي بر زمين كشيده ميشدند عقب دروازه آمدند. وقتي دروازه بسروي لخت چرخيد مادرم كه موهايش بلكو سپيد شده بود دروازه را به رويم باز كرد لحظات چند با ناباوري سويم ديد بعد آغوشش را با مهرباني به رويم كشود و سپس از هوش رفت از ين قضيه دوسال ميگذرد حالا در يكي از وزارتخانه ها كار ميكند مادرم مرا بخشيده است من هر شماره مجله سپاوون را مطالعه ميكند اما صفحه كشتزار سوخته را با علاقمند ي زياد ميخوانم اين صفحه را هر دختری با علاقمند ي خاصي ميخواند زيرا هر نوشته آن يك درس عبرت است. لذا من نيز تصميم گرفتم كه قصه ام را بنويسيد شايد اين نوشته بتواند نارغصه هايم را كم كند.

من حالا زنده گي ميكند حالا زنده گي رادارم ولي گوهر زنده گي را ندارم حالا يك زن فريب خورده استم همه چيز را از دست داده ام. او ميروود ولي حرف هايش مثل

غرش طوفان، مثل غرش همه دريا ها دو خاموشي شب در گوشهايم صلابر ميدارد خواب به چشمهايم نمي آيد از عقب شيشه كلگين به بيرون مي بينم برف ميبارد. گفته دخترم بيادم مي آيد كه ميگفت: هر وقتي كه برف ميبارد دخترت عروسی شان را جشن ميگيرد و من در جشن عروسی دخترت از يك كشتزار سوخته ديگر مينويسم.

بقیه از ص ۸۴

تماشا مينمايند ما اين ارقام را در محاسبات خود مدنظر گرفته ايم. اما بايد با سرعت به طور تاخير ناپذير عمل كنيم تا شركت های ديگر نتوانند در بازار سگ بر ما سبقت جويند.

اما گوي اين استدلال هم نتوانست سگرت دوست را كاملاً قانع بسازد.

ما در تلاش براي توليد سگرت مخصوص براي سيا هوستان شگست خورديم. ابتكار ما براي اين كه كارگر زنان جوان و فاقه تصميلات عالي بتوانند از اوقات فارغ خود به طور لفت بخش استفاده كنند. هم ناكام شد.

نيمفانم به کدام دليل اطمينان داريد كه كسي حالا مارا به خاطر اين تلاش كه سگها رابه سگرت كشيده عادت دهيم. انتقاد نخواهد كرد ؟ بدبين جواب داد:

اطمينان ما از اين جا ناشي ميشود كه آزادي انتخاب رابه ميان مي آوريم. ما حكم نميكنيم كه سگها حتماً بايد سگرت بكنند. ما به آن ها اين حق را میدهيم تا خود دمورد اين مساله تصميم بگيرند و از استبداد بيروكراتهای منفور جمعيت دفاع از حيوانات را كه با تحكيم به آنان ميگويند سگرت بروي صحت شما خطرناك است آزاد شوند.

آيا شما در اين مورد تحقيقات لا براتواري انجام داده ايد كه از گانيزم سگ در برابر سگرت چگونگی عكس العمل های نشان ميبهد ؟ مثلا اين كه سگ های سگرت نبيكشند بيمار ميشوند ؟

نتيجه تحقيقات لا براتسواري متضاد است. به گونه مثال:

در نتيجه تحقيقات روشن شده كه ميزان مرگ و مير ميان سگها ي سگرت كشيده تقريباً برابر است با ميزان مرگ و مير كساني كه بدون كلاه حفاظتي مونر سايكل رانسي ميكنند.



# سایه

فکر میکنم اگر این کلاه را نزنم خریداری کنید و در نتیجه دختر را کنار خود داشته باشید .  
وقت داریم تا رازکال را به دار بیاویزیم . چیزی که کم داریم یک ریسمان است . گوش کنی من میخوام این کلاه را به شما بدهم این کلاه شمارا آن که استید در چشمان دیگران غیر قابل رویت میسازد . از بیرون صدای زن جنگلیان بلند شد :



مینا چی میکنی؟  
- او میگردد ، بیچاره طفل ، او را به دیگری مزدوج میسازند . میدانید رازکال شش میلیون میبردازد . قروض ما را نیز تادیه میکند درین اثنا دروازه باز شد و مینا بیرون آمد . زنجور و مریض به نظر میامد . اشکها هنوز هم آام به گونه هایش فرو میفلتیدند مینا روی یک چوکی که برای وی آن جا گذاشته بودند . جای گرفت . پدرش نیز چوکی بی را کنارش گذاشت و نشست با محبت دستان دخترش را که شدیداً مبداء مگریست گرفته و گفت :  
- دختر بیچاره من تو باید بد ز ببرت را بده بخت نسازی ، قلب عزیز پدرت ، میدانم تو این مرد را زیاد دوست داری من نیز شخصاً دوستش دارم ، داشتن سایه را من زیاد مهم نمیدانم ، مگر نه ؟  
اما بشنو مینا ، من اکنون تسرا برای مردی به زنی میدهم که هیچ ترسی از آفتاب نداشته ، آزاد و در

کنار سایه خودش قدم میزند . یک مرد بر افتخار که شش میلیون به خاطرت میبردازد . ثروتش شش بار بزرگتر از وزن توست . مردی که تراه ساده گی خوشبخت میسازد تو دختر مطیعی هستی . بگذار پدرت غمخواری ات کند و اشکسایت را بخشکد . قول بده که دستت را به دست رازکال بدهم . مگر این قول رابه پدرت میدهی ؟

مینا بالحن مرده بی جوابداد :  
من آرزویی و خواهش دیگر در روی زمین ندارم . هرچی پدرم میکند مخیر است .

درین اثنا رازکال پیدا شد بسا دیدنش از هوش رفت . مرد ناشناس که کنارم بود بیخ گوشم گفت : این وضع را بیین خونت را به جوش نیارود ؟

با عجله دستش را جرح نمود چنانکه خون جاری گشت . به راستی خون بود . گفت :  
تادیر نشده امضاء کن !

مدتها با یاس و تردد مقابله کردم . و اما مقصر ماندم که ماندم . مدت زیادی دوام کرد . خلاصه وقتی مصمم شدم سند را باخون خود امضاء کنم از هوش رفتم . وقتی به هوش آمدم صدایی و شرفه قلمی بود که شنیدم فریاد زدم :

بالاخره ازمن چی میخواهی ؟  
ناوقت شام بود از منزل جنگلیان صدای دلپذیر موزیک طنین انداز بود . یک تعداد انسان ها میجنبیدند . یک تعداد روی چوکی که من قبلا نشسته بودم جا گرفته و باهم در مورد عروسی رازکال با دختران جنگلیان صحبت میکردند .

ازدواج صبح آن روز سر برآه شده بود . مرد ناشناس که کنارم بود پیگیر از طلا و سایه سخن میگفت .

از طریق سرک خالی از عابرین ره خانه ام را پیش گرفتم . منزلم را نشناختم . آن جا چراغی نمیسوخت . دروازه ها بسته بودند ، نوکری در خانه نبود ، مرد خاکی پوش بلند خندید .

- بلی بلی ، روزگار چنین سپری بقیه درص ۴۹

# آیا کسی بد فکر ...

بقیه از ص ۱۱

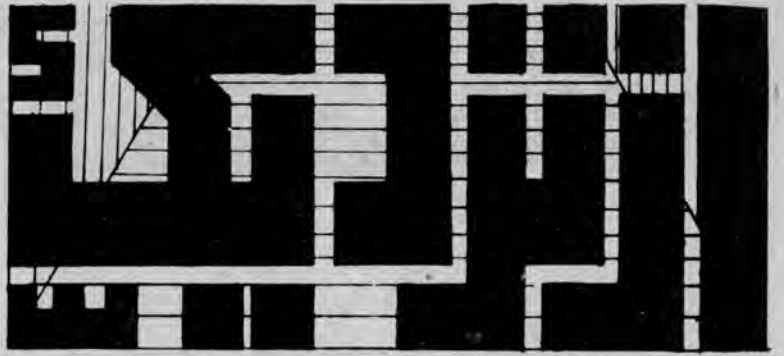
انتظار دودناکی نشسته است . از او کپ میکشم دخترک آرامیست . همه کپ های دلش را و واقعیست زنده گیش را برایم قصه میکند . مادرش مرده است پدرش چر سیست مادر اندر او را به کوچه میفرستد تا چیزی برای بخور و نمیر شبها روزی بیاید . در مقابل این فلز فریبنده ، آیین پول سیاه ، بارها تن ظریف و شکننده او رالمس کرده اند . و ناگردد گناه چندین باره جرم دزدی پایش تا حوزه امنیتی رسیده است . جهت تجدید تربیت به دارالتادیب هم معرفی گردیده است . وی همین که پایش به خانه رسیده است ، دوباره سیلی مادر اندر او را بسوی کوچه هاویس کوچه ها رانده است . و این همه واقعیست تلخ و دردناک سرنوشت او را ساخته اند .

دخترک را ترک میگویم ، راهم را به سوی جاده تیمور شاهی باز میکنم . میخوام از بالای بل بگذرم . همین که بایم به بالای بل میرسد از هر دو سوی بل چندین دست سویم دواز میشوند دست هایی که واقعا ابعاد مزاحمت میکنند . بعد به سوی ایستگاه سابقه بس های سرای غزنی می آیم - جاده تیمور - شاهی - این جای نشست گدا - هایبست که گاهگاهی به چرس پناه میرند .

مردی که یک دستش از حصه بازو قطع شده چسبیده به دیوار نشسته است . دست بریده اش را از آستین بیرون کشیده و جهت برانگیختن حس ترحم رهگذران بالای بیبی که نزدیک پاهایش گذاشته قرار داده است ، چهره اش زود و زعفرانیست توگویی سردی زمستان خون را در رگهایش منجمد ساخته است و ینا شاید اصلا خونی در بدن ندارد او از کسی چیزی نمیخواهد یک دستش رابه سوی رهگذران دراز کرده است . نگاه دردمندش تا چند قلمی رهگذران راهراهی میکند . در نگاهش چیزی شبیه ضجه و ناله است که دلها رابه دردمی آورد و زوغای احساس و اندیشه آدمی را میکاود . آن سو چند قلم دورتر زنی همراه با دوسه کودک قدونیم قد که همه تقریباً برهنه اند ،

مینالد . اطفال به روی پیاده رو خوابیده اند و هر بار با شنیدن صدای بایی و یا با شنیدن صدای شرنک شرنک بولی که به دامن حادر افکنده میشود سر بر میدارند و ذوقزده پول هارا تماشا میکنند . هر سه کودک ضعیف ولاغرند هر سه گرسنه اند . و آن سوباز هم چند قلم دورتر نزدیک به ((مقبره)) چندین نفر دیگر بهلوی هم نشسته اند در چشمان سرخ آن هارگه هایی از تباهی را میبینم این ها واقعا زنده گی را باک باخته اند . بعد همین طو ر شهر کابل را گشت میزنم کوچه ها و بس کوچه ها را ازبیا میکشم . در یکی از سرک های کارت پروان بهلوی دواخانه بی جوانی به روی زمین نشسته است رهگذران پیش رویش مقداری پول فلزی انداخته اند ، مثل آن که وقت نشستنش درین جا تمام است ، زیر از جایش بر میخزد . چوب های زیر بفلش را از روی زمین بلند میکند دستها یش را بر آن ها تکیه میدهد چوب ها را با انگشتان لاغر و استخوانیش میفشارد . یک پایش را بر زمین میکشد ، پای دیگرش از حصه زانو به پایین قطع است . پاچه تپانش در هواتکان میخورد . هر باری که چوب های زیر بفلش را روی زمین بلند میکند ، آن چنان بالای خود فساد می آورد که تو گویی ریشه های تنش را قطع کرده اند . او می رود اما معلوم نیست این بی صدایی را تا کجا با خود میبرد . و این درد تلخ را تاچی وقت تجربه میکند .  
در یکی از سرک های فرعی میرویس میدان ، مرد مسنی را میبینم که چهره او برایم آشناست ، هر باری که گذرم به آن کوچه افتاده است او را همانجا دیده ام . او ازسالهای خیلی دور از دون فریاد و درد و اندوه با نگاه های حسرت زده اش ناظر عبور رهگذران بوده است . او جوانیش را در همین کوچه به بیری سپرده و دستش همیشه به سوی رهگذران دراز است . دشوار است با این ها صحبت کرد ، زیرا اصلا حاضر به صحبت کردن نمیشوند .





# نامه های زمرکز

**همکاران گله مند : مرفیسه**  
**فکر زاده و زهریته فکری زاده از واصل**  
**آباد کابل !**

نزدیک بین ورلز دار باشی از  
 اخطار های غیابی تان به آنها اطلاع  
 یافتند . ولی به سر نازنین تان قسم  
 اگر غیر از همین نامه کدام نامه  
 دیگر برای آنها رسیده باشد . حدس  
 میزنیم کیسه بر آنها از جیب پوسته  
 رسان بالا رفته باشد به هر صورت  
 ((عشق شاگرد)) به همان گونه که  
 در مکاتب رایج و تکراری است در دفتر  
 مجله برای راز دار باشی و نزدیک بین  
 تکراری است . زیرا چند روز قبل  
 آنها در یکی از مجلات دیگر  
 خوانده بودند . میتوانی  
 بجای یک بیرون گله یک گیلن مطلب  
 جالب بفرستی از شما یک سطل  
 تشکر .

**دوست محترم ((حبیب زی)) !**  
 راز دار باشی طرح ادبی تانرا به  
 کمال میل میچاید . زیرا از یکسو  
 نهایت زیبایی و از سوی دیگر از  
 نوک قلم خود تان است :  
 اگر آفتاب عشق  
 همیشه

در آسمان زنده گیام

بدرخشید !  
 ستاره گان غم  
 هرگز

درفضای روشن زنده گیام  
 زنده گی نمیتواند .  
**همکار برده بار مجله حکمت الله**  
**جان ناطقی حکمتجو !**

راز دار باشی از گشت و  
 حوصله ای تان متشکر و میگوید  
 که هنگام جواب دادن نامه شما در  
 یکی از شماره ها ((تب)) داشت .  
 ولی در مورد مطلب چاپ شده تان  
 باید گفت که راز دار باشی و نزدیک

**محترم و باهم محترمان ! مسزده**  
**آریانا صلح از پوهنخی طب.ر.**  
 راز دار باشی و نزدیک بین کله  
 ده کله شده نام تانرا خواندند ولی  
 به بیسوادی هر دویشان قسم که اصلا  
 ندانستند نامه تان شعراست . داستان  
 است و باطنز ؟ نظر است . انتقاد  
 است یا پیشنهاد ؟ به هر صورت  
 منتظر نامه های مشخصی به یک  
 موضوع تان هستیم .

**همکار همیشه گی مجله وحیدالله**  
**سلیمان زاده محصل سال اول پوهنخی**  
**جیولوجی و معادن !**  
 از خواندن نامه تان رنگ سیاه  
 سفید نزدیک بین به رنگ گراشیدو  
 گفت : من چی وقت گفته ام کاشما  
 محصل نه بلکه گفته خود تان  
 ((کلینتر)) هستید . از کله که بگذریم  
 باید بگویم که از تمام مطالب ارسالی تان  
 صرف فوتوی مبارک تان قابل چاپ  
 است .

- همچنان ازین دوستان نامه  
 رسیده : زحل آصفی از مکروریان  
 اول . جلال الدین محصل حقوق  
 فاروق صدیق یار از لیسه حبیب الله  
 شهید . سحیه آریا فیض مریم عبیدی  
 ناطقه سهاک وصایه سهاک . محمد  
 عمر احمد ابعامی . عبدالرحمن خاشی  
 و روانگه اوریا خیل . فهد سلیمان خیل  
 و عبدالجلیل اشرف در غزنی .

**فرق فیل و مورچه**  
 فرق فیل و مورچه این است که  
 مورچه می تواند سوار فیل شود .  
 ولی فیل هیچوقت نمی تواند سوار  
 مورچه شود .  
**بختین وسیله**  
 بهترین وسیله تا بهین سلامت در  
 رانندگی آینه بالای سر راننده  
 است . به شرطی که عکس ترفیق  
 در آن دیده شود .

**عشق عجیب**  
 مردی تاسن چهل ساله گی بسواد  
 بود . زنی گرفت و آن زن در مدت  
 دو سال به او خوردن و نوشتن  
 آموخت و مواد دار شد . عجیب  
 است . ولی باور کنید یکی از استادان  
 هم که دانشمند مشهوری بود در  
 سن (۴۵) سالگی عاشق شد و در  
 مدت یک هفته در ردیف احبب ها  
 قرار گرفت .

**چلوگیری از دوزخ**  
 بیرون به قورقه می به سر  
 دانشمندی گفت :  
 آقا . اگر جوانی از زیبایی حسن  
 تشریف کنه و من جوانی را ندانم  
 گناه دارم ؟  
 آن مرد گفت : البته که گناه دارم .  
 شما نباید بگذارید که جوانی دوزخ  
 بگرید .



**زکوه کوهستانی**

**دوستانداران مجله**



**نفسه**



**فریبا نجافی**

از سر تا پای نامه ای تان ذکر  
 کرده ایم که این نامه را نشر کنید .  
 اگر شما بجای راز دار باشی تشریف  
 بدهشتید و یک نامه بدون مطلب  
 برایتان میرسد . آنگاه کجای آنرا  
 نشر میکردید ؟  
 از شما تشکر بر قهای تانرا هر  
 شب خواهیم .  
**همکاران محترم هارون ((بویل))**  
**زلفه ((بویل)) و زوشان ((بویل))**  
**از جنگل چهلستون !**  
 از مطلب مشترک شما نزدیک بین  
 می تشکر و در همین نزدیکی ها  
 میچاید منتظر همکاری های شما  
 دوستان استیم .  
**همکار عزیز ماریا وکیل فیض زاده**  
 ((به ملحد)) به راز دار باشی  
 رسید . به شما قسم یاد کرد که امکان  
 نشر شعر جوانان در مجله تان  
 بیست . از شما تشکر خانه تان طبق  
 ماستر یلان شهر آباد .  
**خوست عزیز و هاب و صبح !**  
 نزدیک بین میگوید : وقتی حل  
 پندول چارماه فووقت تریرسد . مانند  
 است که در زمستان دکان آیس کریم  
 فروشی باز شود . به هر حال  
 برای پوسته رسان خواب راحت و  
 برای شما حوصله فراخ تمنامیریم .





# نامه‌های از ولایات

**اطلاعیه ای دورین از دور :**  
به اطلاع عموم همکاران قلمی و کاغذی که بالای «راز دار باشی» منت گذارده از ولایات نامه میفرستند می‌رسانیم که منبهد در کنار مطالب انتخابی تان اگر مضامین های جالب و گزارشات تازه از واقعات و حادثات جالبی که در ولایت، شهرده و قریه تان رخ میدهد، نیز ارسال بدارید باکمال خورسندی آرايه نام خودتان نشر خواهیم کرد. تشکر

**همکار عزیز لیل سعادت متصل**  
سال دوم پوهنشی تاریخ و ادبیات پوهنتون بلخ :

از دیدن يك بوجی نامهات رازدار باشی در کالای بی مودش نیکنجد ولی یکی از نامه هایت، وی رابه یاد ((نقل)) امتحان انداخت و در جواب یکی دیگر از نامه هایت میفرماید : همکار نازنین معلوم میشود که قیمتی ((شکر)) بالای شما نیز تأثیر نموده که این طرح رافروستاده اید : قلب من زخم است و نگاه تو نمک اکثر نگاه کن

که زخم را نمک میباشی  
**همکاران محترم روحکل امیرزاده**  
فتانه عادل ونوریه جان شاگردان لیسه هوای پلغمری !  
درین جای شك نیست که واسطه داران روی چشم همه جا دارند . ولی راز دار باشی و نزدیک بین بدون واسطه نامه های شما عزیزان را

میچاپند .

حتی متن این نامه بی مطلب شما همکاران بیواسطه را :

((نامه نوشته مغز درگله و رنگ در قلم مانانده . ولی جواب يك نامه خودرا هم نشنیده ایم نمیدانیم علت چیست آیا مثل مفازده های کویسون در سباوون هم واسطه کار است ؟ اگر کار است ما واسطه خویشرا درمیان پاکت انداخته بانامه روان میکنیم ، خدا کند تا آنجا نفس اش 4 برآید ویا کسی خفه اش نکند ))  
**محمد غلام یحیی عابد یعقوبی** از مزار شریف!

مساله های ارسال تان با آنچه ما در دیک مجله طبع میکنیم همانگی ندارد و مثل آن است که در حلوا از مرغ و زردچوبه هم استفاده کرد منتظر مطالب نسکی تان هستیم

**محترم محمد جویید میخیل !**  
سخنان فوقانی در مورد شما نیز صدق میکند از شما یک دیک تشکر

**محترم محمد جویید میخیل !**  
سخنان فوقانی در مورد شما نیز صدق میکند از شما یک دیک تشکر.  
**همکاران محترم اشرف گندگ**  
((الف)) **لواء چهارفرقه پیاده !**  
زودیک بین بعد از خوانش نامه تان گفت : اکثر دکانداران به دیوار دکان شان لوحه مینویسند : «مال داده شده پس گرفته نمیشود» ولی مادر مجله لوحه یی داریم که : «مطالب گرفته شده دو باره پس نویسنده اش مسترد نمیگردد» امید خواننده باشید ! منتظر داستانهای بعدی تان هستیم

**همکار دوستان مجله ترینا جان**  
از ولایت هلمند !  
از اینکه طرح ارسال چکیده ذهن خودتان است ، آنرا مینشریم ، نزدیک آروباشید !  
قصه ناتمام روزگارخواهم بود .  
ای قهرمان !  
مرا تنها رهامکن

مرا که جزیک قلب کوچک وغمین هیچ ندارم بگلزار در پناه محبت تو از رنگ سیاه زمانه بگریزم .  
مرا باور کن  
مرا باور کن

**محترم عزت الله همدان ولایت بلخ !**  
جرانی ضرب المثل چی که اگر تفریق المثل و تقسیم المثل بهرستید آنرا نشر میکنیم .  
و حال ضرب المثل هایتانرا گوش کنید :

- سینه ای که خالی از ذکر خدا باشد چون محکمه ایست که قاضی نداشته باشد .  
- عشق کوتاه ترین راه از قلبی برقلب دیگر است .

## مفتون هگس

روزی دو دیوانه باهم گسرم صحبت بودند . ناگهان دیوانه اولی دیوانه دومی گفت : آیا میتوانی بان های هگس را حساب کنی ؟  
دیوانه دومی گفت : بلی خیلی آسان است . دیوانه اولی گفت چطور حساب میکنی ؟  
دیوانه دومی گفت : هر وقت که هگس خندید آنوقت دندانهایش را حساب میکنم .  
**ارسالی اصله طارا**

## توسالی عیدالله (( بختروال )) محصل گروپ الف ۱۷۳ تنظیم نفت و گاز بزوف شریف . نسخه قیمتی !

در کلینیک فابریکه که دوا ها رایگان به مریض داده میشد دکتر کارگری را که شدیداً سرما خورده بود معاینه نموده گفت :  
مریضی شما تأثیر سردی هواست کارگر فوراً جواب داد پس خواهش میکنیم یک نسخه بالاپوش پوست پلنگ برایم بنویسید .

## مسابقه آبیازی

در لندن مسابقه آبیازی برامافتا .  
\* آبیازان بسیاری از تمام کشورها در این مسابقه اشتراک نموده بودند اما هیچ کس ازین مسابقه دهنده گان نسبت بحق نهایت زیاد نتوانست داخل آب گردد یکبار شخصی لاغر اندام به دوش آمد و خود را به آب \*  
\* از آب بیرون شد همه خبرنگاران سوئیس هودند و عکس برداری و فلم برداری آغاز شد وقتی از او پرسیدند که چگونه توانست با قبول خطر به چنین کاری دست بزند ، آب بلز که سخت صعبانی بود گفت :  
\* شما اول همان کسی را که مرا به آب تپله داد به من نشان بدیدید ! \*





# عملیات استثنای

فاقد سر، دست و پای بود وهم ساختمان های استخوانی آن نو در حال تشکل دیده میشد .  
• بطور فهمیدید که ساختمان های استخوانی آن در حال تشکل بود ؟

– زیرا يك ساختمان غضروفي كه شبيه فقرات بود ، به تماس عضويت بيمار ، در حال تشکل بود كه ما آنرا قطع كرديم .

• چي فكر ميكنيد اگر اين بيمار تا چند سال ديگر عمليات نميشد ، آيا امکان تشکل سر و دست و پای آدمك وجود داشت ؟

– فعلا اين مو ضوع براي من هم معصامت ، نمیتوانم پيشبيني كنم اما گمان ميكنم كه شايد چنان ميشد .  
• آيا اين كتله با ساختمان های داخلی عضويت بيمار مثلا با اعضای تناسلي آن ارتباط نداشت .

– نه ، قطعا قبالا گفتم كه جز با جله بيمار ، ديگر هيچگونه ارتباطی با او نداشت .  
• يعني ((انسان در پوست انسان)) ديده شده است ؟

– ((لبخند)) اين تعبير شما ژورناليست هاست . بنو پسيديد هيمنطور بنويسيد .  
• حالا اين آدمك كجاست ؟

– آنرا به ديپارتمنت پتا لو ژي فاكولته طب فرستاديم تا از نظر بيماری شناسی ، زیر مطالعه قرار داده شود .

با دوكتور لملي خدا حافظي نموده راهی ديپارتمنت پتالوژی استيتوت طب كابل شدم .

ديپارتمنت پتالوژی استيتوت طب كابل در برابر پرسش ما چنین گفت :

– اين واقعه واقعا جالب واستثنا – بيست . هر چند در گذشته هاتحت نام ((تيرتوما)) ساختمان های جالبي در چنین كتلات ديده شده .

ولي از تشکل چند دندان يا ناخن وموی آن هم پراكنده ونا منظم چيزی فراتر نبوده ، ولي تشکل ساختمان های منظم يك انسان آن هم به اين شكل برای نخستين بار است كه در تاريخ طبابت جهان ديده ميشود .

از نظر من ايجاب ميكنم كه خبر اين واقعه به سازمان صحتي جهان اطلاع داده شود تا بليت ليرتورتور جهانی طب گردد .

• شما اين كتله را واين آدمك را چي ميكنيد ؟  
– آن را در موزيم پتالوسوزی فاكولته طب كابل نگهداری ميكنيم .

# پنجاه ميليون دالر

از مبارزه دست نخواهم كشيد كه و باره لقب از دست رفته قهرمانيم رايه دست بياورم . شما خواهيدديد من دوگلاس را خواهم شكست حتى اگر ضرورت باشد چهار بار بيایي اورا مغلوب ساخته به روی رينگت خواهم افكند زیرا هيچكس نمیتواند بيشتر از يك بار مرا مغلوب بسازد به ياد داشته باشيد من ديگر هرگز نخواهم باخت .))

اين مشتزن پرتوان و مسروف دست پرورده تريفر بزرگ امريكايي ((داهاتو)) است كه چندين سال اورا مانند فرزند پرورش داده تا اوج های شهرت و ثروت بالا كشيده چهارسال بيش از مرگ ((داهاتو)) دون كينگت براي بيشبرد تيرينات او نخست ((جي بريت)) وسيس ارون ستوديل را استخدام كرد كه به قرار اظهار مريبان او ، قهرمان جوان نهايت مودب وحرف شنو است . زیرا همه

زحمتهای ها و توصيه های آنها را بانهايت ادب شنيده ويا پشت كارو تقبل مشقات در عمل پياده نموده است وسر انجام دوام قبل از مسابقه با ((تيلمن)) دان كينگت منحيت مربي او بعد از مرگ ((داهاتو)) ريچي گياچوتي مربي اسبق لاری هولمز قهرمان قبلي را برگزيده است . لاری هولمز مشتزن سياه پوست امريكاييست كه حدود كتر از يك سال پس از شكست محمد علي كلي توسط اسپنكر او در مسابقه رسمي بعد از غلبه بر كن – نورتون باشكست ليون اسپنكر لقب قهرمانی جهان را از خود نمود .))

مايك تيسن ، جوان زود رنج و كم حوصله است غالبا روی مساييل بسيار عادي دوستان و نزديكانش را ترك گفته و ديگر هرگز به سوی آنها برنگشته است چنانچه درين اواخر ، رابطه دوستيش را با بيل گيستون ، كه زمانی مسوول تنظيم برنامه هاش بود و دو كوين زوني ، اولين مربيش در جهان حرفه ای ها قطع کرده است .

وتنها دو دوست صميمي برايش باقی مانده و آن ها جان هورني و روی – هولی اند كه هيچگامی او را تنها نميگذارند و در تحت هيچگونه شرايطي حاضر به ترك گفتن او نمی باشند .))

قهرمان جوان بيروزيش را در مقابل تيلمن از قلم نيك پسرش ميداند . آخرين مشوقه تيسن دوشيزه

بهرينگ نخواهد رفت زیرا امسترنان چه سياه وجه سيبه تنها يك وجه مشترك داشتيم و آن محيط فقيري بود كه از آن نشأت گرفته بوديم ولسي پسرمن بولفار تولد شده است .))

جوان وزيبايي به نام ناتالي فيرس است كه مقام ومنزلت كاملا جداگانه يي به مقايسه ديگر دخترها نزد تيسن داشته و دارد كه قبل از مسابقه تيلمن به او بزرگترين و بهترين تحفه زنده گيش را اعطا كرد . اين تحفه يك پسرک زيبا و دوست – دانشنيست كه در زنده گی مايك تيسن دگرگوني را رونما كرد . باتولد او مايك تيسن همه در دو اندهوشكست و دوران چهار ماهه بيماريش را فراموش كرد . اگرچه مايك وناتالي ناحال ازدواج نكرده اند ، ولي تيسن نامش را بالای فرزندش گذاشت او پسرش را ((داهاتو كيلرن تيسن)) ناميد در باره نام پسرش ميگويد :

((در يهلوی نام خود نام كيلرن رايه خاطري بالای پسرم گذاشتم كه من به خاطره جاويدان جك كيلرن قهرمان نامدار مشتزنی قرن ۱۹ نهايت احترام دارم . هكلنا من آهنگ اين نام را دوست ميدارم .))

قهرمان جوان درين روزها با پسرش آن قدر خوش است كه در هر جاچه هر كسی بر ميخورد از پسرش ميگويد :

((بعد ازين ميخواهم برای پسرک دوست داشتنی وزيبايم يك پدر خوب ومهربان باشم . ميخواهم در هر لحظه زنده گی در خدمت او بوده و همه نيازمندي های او را بر آورده ناميم زیرا نيخواهم كمبود ها و نياز – منديبايي كه خودم در كودگی داشتم بالای پسرم سايه افكند من برای پسرم نهايت مهر ومحبت راخواهم داد . واز مسابقات و بيروزي ها و شكست هايم برايش قصه خواهم گفت ودر راه تربيت او به حيث يك فرد فعال مشر و قابل تکریم در اجتماع او را ياری خواهم رسانيد .))

مايك تيسن برای پسرش ذ رلاسي انجلس يك خانه بسيار بزرگه وزيبا را كه به يك قصر مانند است به قيمت (۳) ميليون دالر خريداري نموده است او در باره آينده پسرش ميگويد :

جوان وزيبايي به نام ناتالي فيرس است كه مقام ومنزلت كاملا جداگانه يي به مقايسه ديگر دخترها نزد تيسن داشته و دارد كه قبل از مسابقه تيلمن به او بزرگترين و بهترين تحفه زنده گيش را اعطا كرد . اين تحفه يك پسرک زيبا و دوست – دانشنيست كه در زنده گی مايك تيسن دگرگوني را رونما كرد . باتولد او مايك تيسن همه در دو اندهوشكست و دوران چهار ماهه بيماريش را فراموش كرد . اگرچه مايك وناتالي ناحال ازدواج نكرده اند ، ولي تيسن نامش را بالای فرزندش گذاشت او پسرش را ((داهاتو كيلرن تيسن)) ناميد در باره نام پسرش ميگويد :

((در يهلوی نام خود نام كيلرن رايه خاطري بالای پسرم گذاشتم كه من به خاطره جاويدان جك كيلرن قهرمان نامدار مشتزنی قرن ۱۹ نهايت احترام دارم . هكلنا من آهنگ اين نام را دوست ميدارم .))

قهرمان جوان درين روزها با پسرش آن قدر خوش است كه در هر جاچه هر كسی بر ميخورد از پسرش ميگويد :

((بعد ازين ميخواهم برای پسرک دوست داشتنی وزيبايم يك پدر خوب ومهربان باشم . ميخواهم در هر لحظه زنده گی در خدمت او بوده و همه نيازمندي های او را بر آورده ناميم زیرا نيخواهم كمبود ها و نياز – منديبايي كه خودم در كودگی داشتم بالای پسرم سايه افكند من برای پسرم نهايت مهر ومحبت راخواهم داد . واز مسابقات و بيروزي ها و شكست هايم برايش قصه خواهم گفت ودر راه تربيت او به حيث يك فرد فعال مشر و قابل تکریم در اجتماع او را ياری خواهم رسانيد .))

مايك تيسن برای پسرش ذ رلاسي انجلس يك خانه بسيار بزرگه وزيبا را كه به يك قصر مانند است به قيمت (۳) ميليون دالر خريداري نموده است او در باره آينده پسرش ميگويد :

((داهاتو كيلرن تيسن هيچگامی بهرينگ نخواهد رفت زیرا امسترنان چه سياه وجه سيبه تنها يك وجه مشترك داشتيم و آن محيط فقيري بود كه از آن نشأت گرفته بوديم ولسي پسرمن بولفار تولد شده است .))

بهرينگ نخواهد رفت زیرا امسترنان چه سياه وجه سيبه تنها يك وجه مشترك داشتيم و آن محيط فقيري بود كه از آن نشأت گرفته بوديم ولسي پسرمن بولفار تولد شده است .))

بهرينگ نخواهد رفت زیرا امسترنان چه سياه وجه سيبه تنها يك وجه مشترك داشتيم و آن محيط فقيري بود كه از آن نشأت گرفته بوديم ولسي پسرمن بولفار تولد شده است .))

بهرينگ نخواهد رفت زیرا امسترنان چه سياه وجه سيبه تنها يك وجه مشترك داشتيم و آن محيط فقيري بود كه از آن نشأت گرفته بوديم ولسي پسرمن بولفار تولد شده است .))

بهرينگ نخواهد رفت زیرا امسترنان چه سياه وجه سيبه تنها يك وجه مشترك داشتيم و آن محيط فقيري بود كه از آن نشأت گرفته بوديم ولسي پسرمن بولفار تولد شده است .))

بهرينگ نخواهد رفت زیرا امسترنان چه سياه وجه سيبه تنها يك وجه مشترك داشتيم و آن محيط فقيري بود كه از آن نشأت گرفته بوديم ولسي پسرمن بولفار تولد شده است .))

بهرينگ نخواهد رفت زیرا امسترنان چه سياه وجه سيبه تنها يك وجه مشترك داشتيم و آن محيط فقيري بود كه از آن نشأت گرفته بوديم ولسي پسرمن بولفار تولد شده است .))

بهرينگ نخواهد رفت زیرا امسترنان چه سياه وجه سيبه تنها يك وجه مشترك داشتيم و آن محيط فقيري بود كه از آن نشأت گرفته بوديم ولسي پسرمن بولفار تولد شده است .))

بهرينگ نخواهد رفت زیرا امسترنان چه سياه وجه سيبه تنها يك وجه مشترك داشتيم و آن محيط فقيري بود كه از آن نشأت گرفته بوديم ولسي پسرمن بولفار تولد شده است .))



### شهرم دی شهرم

خان راوری وی . سرویس دوی دوری  
 ووهلی مجبور شوم لږ څه غال مغال  
 می جوړ کړ . خو نگران ښه مناسب  
 خواب واکړ !  
 - شهرم دی درته ! لوی سړی یی  
 دسړی په سترگو ورننوخی . داچلبازی  
 دی دلته نه چلبیری ورشه چیرته د  
 سرک له غاری خادر وغوړوه او ...  
 داچی زری رانه مخه وکسره .  
 بس د ((آب)) خیره می داوگتله چی  
 لاس تروینځم او خان له شرمه  
 وږغوم . په ډیر زیارله سرویس  
 څخه کوز شولم نگر کی په خوله کی  
 یوه ((شیک)) ښاری وطنوال ښه  
 کینیکولم ماوی چی ((یاره لکه چی په  
 کوم بل اندیوال واوښتی . زر دی  
 پښی سبکه کړه پښی که نه نوبل  
 زری به دی هم وژرونه وکړی )) نو-  
 مووی رانه ښینه وغوښتله :  
 - وښه وروړو گله . خوږ کړی  
 څمپه می نه وی .  
 ستړی ستومانه دکلی نغوړونوم  
 ځای ته ورسیم . ومی لیدل چی  
 دژاره جنگله بالا سرویس تر څنگه  
 والکا (تکسی ) هم کلی ته روان دی .  
 نوداږه می په چلوونکی ودرغ کړی

اوتر بودگانی او کتری راته سختی  
 تمامیدی نو یو ځل بیایي ښار ته ورځه  
 کړه . دمسافری په دوحه ورځ دمیزو  
 په فابریکه کی پکار لکیا شوم د  
 میاشتی په پای کی پوره دوه زره او  
 سل افغانی راته حواله شوی وی .  
 خزانه دایر کاکا ((صالح محمدخان))  
 دوه کاغذ پیچ زریان را وشمیرل او  
 دپاتی صلی برخای یوازی خوله راته  
 مسکه کړه .  
 ... ملی بس ته ورپورته شوم له  
 پدی برخي نگران را باندي پیښ شو  
 چاره څه وه یوزری می ورته راوکیښی  
 اوڅه جمل جیبه څه کړ :  
 - سترگی دی جار شه فرخوبه  
 نه کورپیری .  
 - نه .  
 - نوچی دوره می وکړه ما تسی  
 روی دی رانه واخله .  
 ... انتظار می اوږد شو نگر ان  
 اشنا پوره شپولس څله زمانه اړخه  
 تیرشو . اخر می دشانه سره نکسر  
 وکړ !  
 - انسان دی هیر شوی به می پوری .  
 راشته ته یی ورپه یاد کړه .  
 - نگران صاحب ا زما دذری مانی  
 نه را کوی . خوبیا می و الله که په

چی به مخکن میست کی ځای راته  
 پوریدی . په زوه کی می را تیرشو  
 چی ((راشه که نورڅه نه وی من نیم  
 من گنده او یوڅو باندرنگ خوراویسه  
 اخر دوست او دښمن به مخه درځی  
 شهرم دی شهرم)) .  
 ... پومی می څلور دستی گنده  
 په تله کی ورکښوده اوبیا یی لاس  
 پلوونکی وپوښتل :  
 - کاکا خوشولی  
 - ستا یی لیاژاوه شلی راکه .  
 جیب ته می پومی دوی گوتی  
 ودرښه کړی پسی می قول لاسی  
 ورنویست خو ...  
 تاسو پوهیږی زهادوستانو د  
 سرویس په کړکی کی ولاړ ((شیک))  
 ښاری وطنوال بی ځایه ښینه رانه  
 نوه غوښتلی هغه زما بل زری ځانته  
 ولجه کړی و...  
 پدی توگه گنده می په ځای  
 پرښوده اوبه داسی خال کی چی  
 دتکسی چلوونکی داخواهواو رابسی  
 ناری وهلی په بله لاره ورگه شوم  
 پښی می چابکی کړی او دالله په  
 فضل می ځان روغ رهت پلی کلی ته  
 راورسوا . اوس نوستاسو خوښه  
 چی دشهرم دستاتلو له کیله ماته انعام  
 ره کوی اوکه دنورو په شان کوم  
 کور لقب .

آنها همین مطلب نیز با اوزش می  
 باشد . روس ها مردمان روما نتيك  
 درويانی اند . اکنون آنها در برابر  
 همه چیز همه تحولات در کشور  
 سراسیمه وهراسیده شده اند .  
 همین نسبت آنها بیشتر به چینی  
 رویا ها وخصوصی ((روای هندوی))  
 تمایل دارند .

تمثيل شونده در آن ها توجه روس  
 ها از واقعیت ناخوش آینه منحرف  
 می سازد .  
 برعلاوه با عنوانات افشا نسوی  
 روسی به طور ایديال مطابقت می  
 نماید . موضوع گفت که بینندهگان  
 درین فلم ها جهان را مشاهد میکنند  
 که از واقعیت های شوروی و حتی  
 هندی بسیار فاصله دارد . ولی برای

### روپايی

بقیه از ص ۱۷  
 به نظر يك هند شناس بوهندون  
 متكر، شهرت زياد فلم های هندی  
 دربين يك بخش بينندهگان شوروی  
 ناشی از این امر است که زندهگی

# بله صد خورا گندم صحنوی بله کچن آواز

بقیه از ص ۱۹  
 است نه فرش قالی، ذر احوال سلف  
 به خشکیاره ساختن توصیه شده  
 است وسیر دروادی های تصوف ،  
 عرفان وتجرد میخاوه ووا ی برماک  
 کاروان عمر میگردد و هنوز ښه غفلت  
 درگوش داریم :  
 بدان غفلت که ازگرد متاع زندهگی  
 عمرهامن چیده بودو مادگانی داشتیم  
 استاد ! تاآنجا که به سهگان روشن  
 است ، از قرار معلوم شما زندهگی  
 نهایت ځموشانه ، بی سروصدا و  
 بدون هیاوی را سپری مینایید .  
 در این چی رازی هست وخود این  
 آنکه را چگونه توجیه میفرمایید ؟  
 - مراحل زندهگانی من در ایسن  
 بیشتر از ابوالمانی واضح میشود :  
 يك چند یی ژینت وژیود گشتیم  
 دو عهد شیب  
 يك چیز یی دانش ودفتر گشتیم  
 از روی حساب  
 چون واقف ازین جهان ابتر گشتیم  
 نقشیت برآب  
 ترلا همه کردیم ولتند گشتیم  
 مارا دریاب  
 ((بقیه در شماره آینده))

## هنرمولودا استعداد ذاتیست

چنین استعدادی نیستند هرگز یی  
 موسیقی نروند .  
 - اندکی در مورد زندهگی شخصی  
 تان بگوئید ؟  
 - من به سال ۱۳۶۳ از پوهنشی  
 زبان وادبیات بوهندون کابل فارغ  
 شده ام پس از چند سال ماموریت  
 در ارگان های مختلف، همین اکنون  
 در یکی از مکاتب شهر کابل سمت  
 معلمی دارم . ازدواج نموده ، سه فرزند  
 دارم باهم ودر کنارهم زندهگی را به  
 سر میبریم .

وچهره می بل از روی هنرش شناسند  
 و برای امکان وفرصت عرضه هنر را  
 بدهد . و به همین ترتیب برای آن  
 که این کاستی ها رفع گردد . باید  
 کورس های مشخصی ایجاد گردیده و  
 علاقه مندان تازه کار تحت آموزش  
 قرار گیرند .  
 میشود درکنار سایر مضامین  
 مکاتب، موسیقی نیز حیثیت مضمون  
 مستقلی را کسب کند تا آن هایی که  
 استعداد فرا گرفتن موسیقی را  
 دارند شناخته شوند و قریحه خود  
 را تبارز دهند وآنانی که صاحب

وتلوژیون نشر هم میگردند .  
 طبیعت تا وقتی که این گونه کار  
 سازی نه به اساس مسوولیت  
 وظیفه یی بلکه به روی شناخت ها،  
 وسلام ها صورت بگیرد ، حاصل  
 موسیقی جوانان به بیحالی خواهد  
 گشت .  
 يك سخن دیگر که باید از آن  
 ناگفته نگذیریم این است که در  
 تلوژیون ظاهر گرای برهنر گرای  
 تفوق یافته است که در این مورد  
 نیز باید موظفین اندکی توجه مبذول  
 بدارند و هنرمند را از روی لباس

که امروز به موسیقی روی آورده اند  
 آگاهیهای لازم را ندارند و نیز هندی  
 به جز کسب ((شهرت گانپ)) در  
 آن ها موجود نیست . آن ها همینقدر  
 میخواهند که اگر بازی هم ممکن  
 باشد چهره شان در تلوژیون ظاهر  
 گردد .  
 من شاهد پارچه های از ایسن  
 جوانان بوده ام که کاملاً بی سراجرا  
 شده ، مگر پالتن هم نمیدانم چرا  
 کلبسیون موظف در زمینه هیچ  
 توجهی ندارد . به خوبی میبینم که  
 این گونه پارچه ها از طریق رادیو



# سباوون کوردکانه

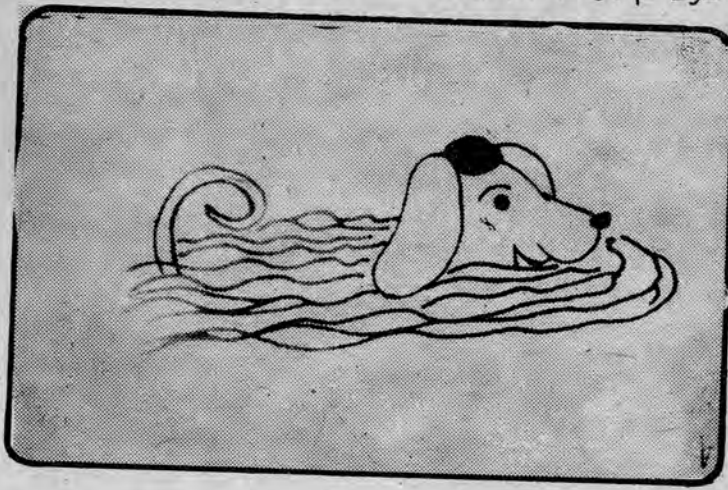
از منابع چکی  
ترجمه یما (مهری)

## تومکه چه قسم آببازی یاد گرفت؟

در اول خیلی ترسیده بود ما فکر میکردیم که غرق خواهد شد. ولی ناگهان خیز زد ولی دوباره افتاد بار دیگر برخاست تو گویی میخواست در آب بخوابد. مایک سنگ ابطرف جزیره انداختیم تا اوبه سوی سنگ برود، اما (تومکه) عقب سنگ نمیلوید. ولی وقتی توپ را بمسوی او درآب پرتاب کردیم. (تومکه) ناگهان در آب خیز برداشت و عقب توپ دوید.

این بازی مشهور و خواستنی (تومکه) بود. توپ درروی آب بود و (تومکه) عقب آن خیز بر میداشت. اکنون (تومکه) غرق نمیشد. وطوری معلوم میشد که روی بستر نرم استراحت کرده است. دیگر (تومکه) از آب نمیترسید و در بین آب به عقب توپ جست و خیز میزد. او آن قدر خوش بوذ که یک بار از آب بیرون میشد نزد ما می آمد و دوباره خودش را عقب توپ در آب میانداخت و این طور (تومکه) سنگ زیباوکوچک من آب بازی را آموخت.

یک روز من و دوستم غرض قدم ردن و تفریح بیرون رفتیم. (تومکه) سنگ کوچکم را نیز با خود بردیم. به خاطر آن که با های (تومکه) درد نکند، آن را در بین بکس گذاشتیم نزدیک دریا روی سبزه ها نشستیم برای آن که تفریح کرده باشیم. سنگ ها را در بین آب میانداختیم. بکسی که دوآن (تومکه) را گذاشته بودیم دورتر از ما قرار داشت. ولی (تومکه) از بین بکس بیرون برآمد او کوشش میکرد که سنگ ها را از بین آب برای ما دوباره بیاورد. (تومکه) کوچک بود و لایب زیاد میترسید. بار نخست که میخواست داخل آب شود باهای خود را درین آب گذاشت. سپس سوی ما دید. مامدا کردیم شتاب کن، (تومکه) شتاب کن، ولی او باز هم میترسید اما تشویق ما باعث شد که داخل آب گردد. او داخل آب شد اول شکم و بعد گردن او در زیر آب فرو رفتند و صرف دم (تومکه) از آب بیرونماند.



## میخواهم آوازخوان شوم

فهم (وزیری) بسرک نهایست دکی ولایق است آواز جمله هنرمندان کوچکی است که میشود آینده روشن برایش پیشبینی کرد. وی علاوه بر آن که بسیار خوب میخواند تواننده بسیار ورزیده نیز است. از همین اکنون به نواختن ارگن به شکل اکورد بلدیت تمام دارد به تبله و نواختن هارمونی نیز دسترس دارد. باقاعدۀ دادرهوتن تال (( از همین اکنون آشناست و با مهارت تمام میتواند. صنف پنجم مکتب لامه شپسید است. وقتی از او در مورد کار های جدیدش میپرسم میگوید: دو آهنگ آماده ثبت برای پروگرام اطفال دارم. یکی (( وطن

ای نیکونامت افغانستان)) و دیگری ((شاه برک وقتی که پرواز میکند)) میباشد.

- نزد چه کسی کار های هنری تان را پیش میبرید؟  
- نزد پدرم غوث الدین ((وزیری)) پدرم آواز خوان و کمپوزیتور است.  
- بهترین دوست کیست؟  
- بهترین دوستم مصطفی است او به خانه ما می آید هر دو مشتق و تمرین میکنیم. همچنان به جستاستیک نیز علاقمندی دارم و بعضی حرکات را اجرا میکنم.  
- در آینده میخواهید کدام مسلک را اختیار کنید؟  
- میخواهم آوازخوان شوم سنگ آواز خوان خوب و پذیرفته شده.

یله دخترک زیبا دوست داشتنی  
بسنج سباوون کو دکان علاقه  
زیاد دارد. عکس باورسم  
های آن را با دقت کامل بنویسند

## آدمک برفی

کلکین بیخسته بود آن سوادم برفی دیده نمیشد همینکه جای خود را خوردیم به حویلی آمدیم، اما هنگامی که به نزدیک آدم برفی رسیدیم از آن آدم به جزیک توده برف که در حال آب شدن بود، چیزی باقی نمانده بود. برادرم بالاپوش و کلاه را از روی برف ها برداشت و به خانه رفت ولی من به گریستن آغاز کردم، آخر چی کسی آدمک مارابه آن حال و روز انداخته بود، آن قدر غمگین بودم که دلم نمیشد چاشت لب به نان بزنم وقتی مادرم از جریان آگاه شد، گفت: پسرجان هیچکسی آدمک ترا خراب نکرده بعد به سوی آفتاب دیدنندید گفتم، چرا میخندی؟ در حالیکه با دستش آفتاب را نشان میداد گفت: به سوی او ببین او آدمک تسرا خراب کرده است.  
دو باره پرسیدم:  
کی را میگوین؟  
مادرم گفت:  
آفتاب را میگویم این کار آفتاب است تو باید بدانی که برف نمیتواند مقابل آفتاب مقاومت کند؟ گفتم:  
اگر آدم برفی بسیار کلان میساختیم نمیتوانست خراب کند؟ مادرم د و باره خندید و سر خود را تکان داد و گفت:  
اگر آدم برفی توبه بزرگی و بلندی کوه هم میبود باز هم آفتاب آن را آب میکرد، زیرا آفتاب میتواند برف را آب کند و آب را بخشکاند و از آن روز هر گاه که برف میبارد، آن خاطره بیش چشمایم زنده میشود.

شبی که بر ف میبارید. من از عقب شیشه کلکین تماشا میکردم زیاد خوش بودم زیرا که من میتوانستم بادوستانم برف جنگی کنم و آدم برفی بسازم. اما هر وقتی که از آدم برفی نامی برده میشود من به یاد چند سال پیش از امروز میافتم. آن وقت که خورد سن بودم و در حدود پنجاه داشتم... به یاد می آید که زیاد بر ف باریده بود. من و برادرم در حویلی خانه خود آدم برفی ساختیم از آغاز صبح به ساختن آدم برفی پرداختیم، من و برادرم زیاد خسته شده بودیم دستکش های ما تر شده بود پنجه های پاها و دستهای ما از سردی زیاد کرخت شده بودند ولی سرانجام هوا تاریک میشد که آدم برفی خیلی کلان بود برادرم بالاپوش کپنه خود را به آدم برفی پوشانده بود، من کلاه شیوی پدرم را که آن را نمیپوشیدم، بر سر آدمک گذاشتم به جای بینی او یک دانه زردک نخست دو دانه ذغال را گذاشتیم بعد عینک های پدرم را در بالای آنها گذاشتیم... حالا هر کس او را در تاریکی شب میدید.  
گمان میکرد، کسی در بین برف ها ایستاده است، شب از خوشی خوابان نبرد، زیرا فردا با آدم برفی بازی میکردیم، من و برادرم بزرگترین آدم برفی را ساخته بودیم با چرت زدن زیاد خسته شدیم و آخرهای شب خوابم برد صبح ناوقت بیدار شدیم، آفتاب برآمده بود. شیشه های

## معلم کوچیک

- خوشبختانه بین من و برادرم تاکنون همچو تقلبی ظا هر نگردیده باید گفت که کارتون و فکا هیات را که نوشته ام تمام آنها به نام خودم نشر شده به جزیک فکاهی که این راز را افشای نمیکند.  
- رخصتی زمستانی را چگو نه سبیری میکنید؟  
- در رخصتی های زمستانی وظیفه معلم خانگی را دارم به این مفهوم که برادران کوچکم را درس میدهم و هفته یک بار از آن ها امتحان گرفته نمره میدهم از این مدرک ماه پنجمه افغانی از پدرم معاش اخذ میدارم در صورتیکه شاگرد هایم که برادران میباشند نزد پدرم کامیاب شوند در ختم زمستان دو هزار افغانی بخششی میگیرم و درس های خود را روی یک تقسیم اوقات منظم پیش میبرم.  
- برای آینده چی پلان های دارید؟  
- پلان آینده ام وابسته به صلح و آرامی در کشور است. اگر تاملین شود - همان ساعت و همان حاصلت.



بیانید با هم معرفی شویم:  
- نام سینا جاله متعلم صنف ششم لیسه نسوان نمبر ۱۲ حصه سوم خیرخانه میباشد.  
- به کدام مضامین علاقمندی زیاد دارید؟  
- به تمام مضامین علاقه دارم. خصوصا مضامین الجبر، ادبیات و انگلیسی را بیشتر میخوانم.  
- تا جاییکه دیده میشود پدرتان محترم اسحق جاله طنز مینویسد چقدر او را کمک میکنید. اگر کمک نموده اید کدام فکاهی ویا طنز از شما بوده که بنام پدرتان چاپ شده؟



# تاریخ سکر

بقیه از ص ۱۵

و اما آیا میتوان به سنگ سکر گشیدن را آموخت ؟  
بدین پاسخ داد :  
- کی گفته که سنگ خراشد و انست سکر گشیدن را بیاموزد ؟ سنگ میتواند سکر را بخورد ، خوب برای ما تنها این مهم است که محصولات مایه این زبان شکل مصرف شود .

خوشبین افزود :

- مابرای این نوع جدید سکر چنان نام و عنوانی را انتخاب خواهیم کرد که هر سنگ عاشق آن شود - مثلا دستوفته افزون برای دوی بسته های سکر رسم جسد و اشتها آور استخوان رقم چسب خواهیم کرد . به این ترتیب هیچ سگی نسبت به این بی توجه نخواهد ماند .

اما این پیشنهاد را سکر دوست چندان جالب و مطمئن نیافت .

- برای این که سنگها به محصولات ما هجوم بیاورند چیزی بیشتر از استخوان لازم است . خوشبین یا همچنان رشته صحبت را به دست گرفت .

- پلی شما کاملاً حق دارید . کارزار شناسایی گسترده بی هم ضروری است . مثلا باید گشت اعلان و پستی را برای نشسر در تلویزیون تهیه نموده ایم .

در این اعلان يك سنگ زیبا قوطی سکر ((استخوان)) را به صاحب خود میدهد . صاحب سنگ در خانه سکر را به دهان سنگ میگذارد و آنها را روشن میکند . سپس يك سکر را سنگ نوش جان میکند و دیگری را صاحب سنگ با اشتیاق صرف مینماید این صحنه کوتاه را هرگز در تلویزیون ببیند ، آن را فراموش نخواهد کرد .

سیگار دوست با پاس گفت :  
- اما سنگها که اعلانات تلویزیون را تاشا نمی کنند .

خوشبین با لحن اعتراض آمیز پاسخ داد :

- شما شوخی میکنید ؟  
حاصل آن ، آنان تمام روز از برابر تلویزیون تکان نمی خورند . بر اساس آخرین آمار موسسه تحقیقاتی نلسون ، امروز در امریکا سنگها بیشتر از آدمها تلویزیون را

بقیه در ص ۱۶

در راز و گیاز است .

جلو معبد روی زمین ریگی دو صد پنجاه زن نشسته و از نخستین لحظات بام داد تانبه های شب یکی بی دیگری آواز میخوانند و به عبادت میپردازند .

ارتقای سطح رفاه و آسایش این دهکده غنی ، که در غیر آن نیز با فقر مواجه نبودند ، از دیوارهای منازل جدیداً رنگ آمیزی شده به خوبی هویداست .

خانواده روپ کنوار غرض انتقال زوار دو موتر جدید تیز رفتار خریداری نموده ، یکی از برادران شوهر روپ کنوار با رضایت مندی خاصی میگوید : ((خدانودوب کنوار را از ما گرفت و در بدل آن این همه چیزها را بر ما اودانی داشت)) .

از آن چه در دیورالا اتفاق افتاد هندی های بیشتری را به حیرت فرو برد . آن ها از ((دسم بربر های وحشی)) و ((گلچر - قربانی انسان)) سخن می گفتند .

بیوه سوزی در هند از ۱۵۰۰ سال پیش تا اکنون رایج بوده است . تمایل رسم خود کشتی بیوه ها که به ندرت شکل داوطلبانه داشته است ، از زمان مارکوپولو تا حال ، تصویر خاصی از این دیار را در دنیای بیرونی ، در اذهان آدمها پدید آورده است . مارکوپولو در اوایل قرن ۱۴ عیسوی مینویسد :

((شمار زیادی از زن های هندی در صورت مردن شوهران شان روی خرمن نش سوزی گذاشته میشوند ، تا ما شوهران مرده ایشان یکجا بسوزند . این گونه زنها مورد تمجید و ستایش همه گان قرار میگیرد .))  
اما موازی به این جریان در هیچ جای از نوشته های مقلس قدیمه ، از هندی ها ((ستی)) خواسته نشده است . به رغم آن که زن های با تعلیم و تربیه عالی نیز بوده اند که این خود کشی را بر زنده گی غم آلود و حزین يك بیوه هندی رجحان داده اند . ولی ((ستی)) هرگز چنان رسمی

# ستی در هند

بقیه از ص ۱۷

نبوده است که در تمامی کست ها ((اقتشار)) مورد اجرا قرار گرفته باشد . بیشتر این رویداد ها میان قرن ۱۷ و ۱۹ عیسوی در مستعمره بنگال اتفاق افتاده است .

بنابر یکی از احصائیه های مقامات استعماری بریتانیا ، در سال ۱۸۲۴ نزدیک به ششصد زن در هند طعمه آتش گردیدند .

طوریکه فلیپ مسونورخ و مامور استعماری آن زمان بریتانیا گزارش میدهد از ده واقعه درنه واقعه آن زن ها مجبور به سوختن شده اند . وی میافزاید : ((چون زن ها در بنگال مستحق میراث شمرده میشوند ، لذا آن ها را بانث شوهران شان محکم میستند و مردها با چوب های دراز در دست از محل نش سوزی مواظبت و مراقبت بعمل میاورند تا نکند که قربانی نیم سوخته نیم جان و زخمی باز دیگر موفق به رهایی و فرار گردد . زن ها به گونه ای رقت انگیز ، غرض اهداف سیاسی نیز طعمه شعله های آتش میشوند . این نمایش بی رحمانه میبایست جرات مردن ، آماده گی قربان شدن و مصمم بودن مردم هند را ارایه میکرد . بگ این گونه یکی از نویسنده گان هندی به نام ((اشیس ناندی)) در ((اندیان وکلی)) مینویسد :

((ستی درین معنا و مفهوم وسیله مقاومت ملی هند در رویا رویی با قدرت استعماری بریتانیا در بنگال شمرده میشود)) .  
قدرتی که بیوه سوزی ها را منع

کری و اوبیکاه بی د کسبی به منگ کی وژول ماته وکره هو زما یار به پیره حیرانتیا سره چی دی هم ورتسه حیران و دده دیگانی ژوا علت وواها اودآغه خیره وه چی ما او یار هم به امدغه شیبه خدای باهانی وکره - او همه وروین خیره دلوه چی بخوانی بناماران پیر با انصافه وو ، رسم بی دلرود ، له یوه لوی بنارخه به بی یوتن غره ته ورغوبنت او هلته

# پخوانی بناماران

د ۲۱ مخ پاتی



قرار داد و عدول کننده از آن را به جزاهای سنگین محکوم نمود . گرچه بیشتر از چم ل سال میشود که بریتانیاییها از کشور هند رفته اند ولی برای راجپوتها که زمان طبقه جنگی حاکم را در اجستان تشکیل میدادند ، هنوز هم رسم ستی از اهمیت سیاسی برخوردار است .

شهرت جنگی ورزمی را راجپوت ها دیگر نمیتوانند کمایی نمایند . زیرا نطق سیاسی خویش را از دست داده اند . ولی اگر زن های برده باز و صبور آن ها مانند گذشته ها با افتخار و سر بلندی به خرمن نش سوزی بالاروند ، احساس خودی این مردها رازنده ساخته و روح تازه بی به آن هامیبخشد .

از زمانی که هند استقلال خویش را بصمت آورده است ، بیست و هشت واقعه ستی در راجستان راجستر شده است . از جمله ۱۴ معبد ستی هشتاد آن در راجستان موقعیت دارد . در اطراف این معابد همه ساله جشن های بزرگی برگزار میشود . مکاتب ستی در این معابد وجود دارند و برای دختران موضع گیری شایسته و درست رامیآموزاند .  
۱۹۸۷ مقامات دولتی راجستان از جانب دولت مرکزی هند زیر فشار قرار میگرفتند و هر نوع کمک و حمایت از ستی را محکوم به اعدام اعلام نموده دیگر ، راجپوت ها درین فیصله تهدید ویژه گی های عنصبات ملی و فرهنگی خویش را آشکار می بینند

به بی دخلکوله سترگو پت تر کومی تیر کر . مگر اوستی انسانان له غرونو برنارونو اوله بنارونو به غرونو مرگونه وروی . قول هرخه به سترگو وینی . به خیلو خانو دی او خبره تردی هم اوس تیره ده چی ! خوانانو ننکخ راباندی وکری . بلارمی منن دی ما بناماران له پیرینه پای

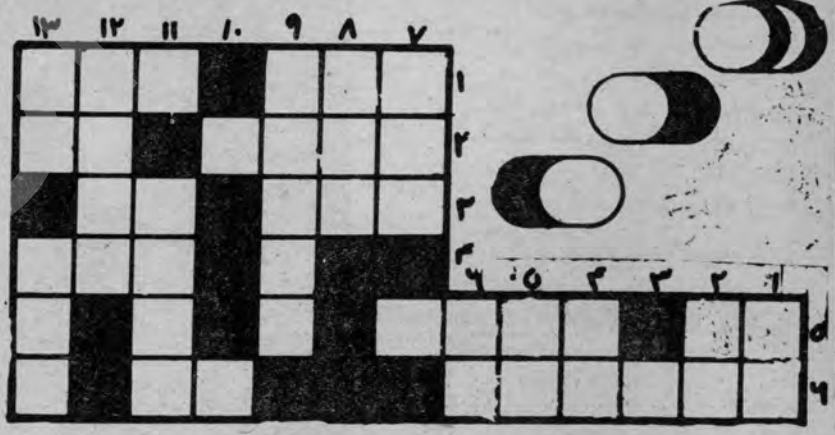
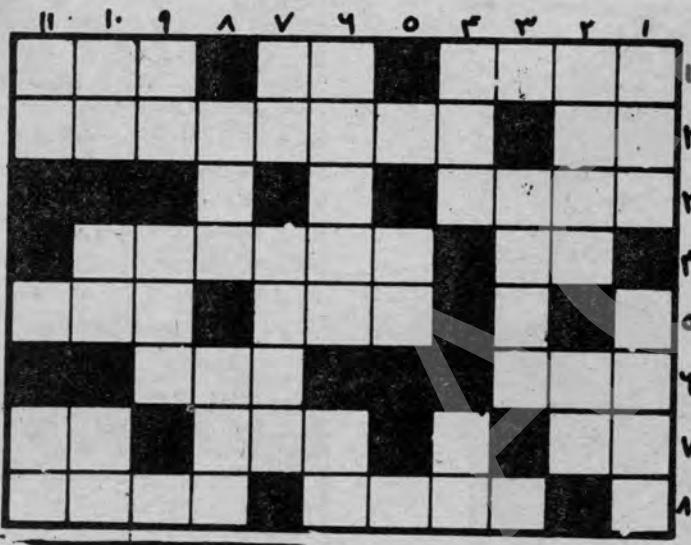


# سرگرمی‌های پرسشها

## مخترعین این آلات کی هستند؟

- کلمه عکاسی
- تلویزیون
- رادار
- بم اتم
- طیاره
- موتور
- قلم خودنویس
- تئلفون
- ماشین بخار
- میکروسکوپ

- عمودی:**
- ۱- مسلمان نیست - *مشرک*
  - ۲- صندا - سال بی آغاز
  - ۳- بهشت - درس میرود
  - ۴- اولین غذای کودک
  - ۵- آب منجمد - جرم گرفته
  - ۶- یکی از اسمای قدیم افغانستان
- عمودی:**
- ۱- در هجرال میباشد
  - ۲- حصار
  - ۳- .....  
۴- سخن آن در عینا لوگر
- اصح:**
- ۵- جام بی پا
  - ۶- کزن بی آغاز
  - ۷- قصر
  - ۸- احمق (انگلیسی)
  - ۹- مارکوتی امریکایی مخترع است
  - ۱۰- .....
  - ۱۱- یکی از متلین سابقه دار ادیب تلویزیون
  - ۱۲- روایت میکند
  - ۱۳- فلک بی انجام
  - ۱۴- شب نیست



- عمودی:**
- ۱- ولسوالی در بدخشان - صلح خواه
  - ۲- باور نزدیک قلم مرصع است که اصلا آن را امرگی، میکویند
  - ۳- یکی از القاب انگلیس ها
  - ۴- خاص نیست - بی مو
  - ۵- نفس
  - ۶- آمرزنده - یکجا
  - ۷- جان - در ولایت میباشد
  - ۸- پست - سبزه زار
  - ۹- شراب - از آن بوت میسازد
  - ۱۰- کاربی آغازنده يك، پشتو
  - ۱۱- تکرار حرف - تاک
- افقی:**
- ۱- فروتن - بزرگ «پشتو»
  - ۲- گزدم بی بادر پشتوسیکی از آدمهای شهنامه
  - ۳- آموزگار
  - ۴- حرف جمع - از نقاشان معروف دنیا
  - ۵- قربان گاه حاجیان - بم
  - ۶- نویسنده ماهی سیاه کوچولو
  - ۷- گزدم «پشتو»
  - ۸- بستر بوسه - روشنائی
  - ۹- مگر
  - ۱۰- آغاز کلام در مکالمه - سخن
  - ۱۱- چین

### حل کننده گان

حل کننده گان جدول و جواب داده گان معده سرخس ما  
 توبه آهن  
 تیره و چشمی و چشمی  
 املیا بشیر تارینه جویان بزبان  
 دهر احمد " احمدیار " ششمین خدمت لیس " سر شاه جوری  
 سیدالله درویشدار هجسن سال این پوشش صبا نظامی  
 این پوزیشن سال سیم صبا نایب  
 این ششمین خدمت ووشش  
 محمد املک از تارک نو  
 حکمت الله تا سس تارینه شایرالی تایل  
 شیره کتا ششمین خدمت ششمین خدمت ششمین خدمت  
 شیره محمود حاصل سال این پوشش جوی  
 رحیم الله تارینه سلوی مرتز  
 تیم احمد امیری تارینه سلوی مرتز  
 نورا احمد امیری از کربویان این  
 محمد احمد از لیس حویبه  
 وحید احمد ششمین خدمت افغان  
 لید از سر  
 کتا بون از زده برزی  
 وحید شیری مارا لیس افغان  
 سیم خورشید ششمین لیس زرمه

بمدال عظیم مجلس سال اول استیون پویشش  
 محمد غازی راس سر باز  
 غنوه ششمین خدمت ششمین خدمت ششمین خدمت  
 تری ششمین خدمت ششمین خدمت ششمین خدمت  
 شین احمد ششمین لیس تارو انا  
 ششمین خدمت ششمین خدمت ششمین خدمت  
 حسیا غزالی از پوشش تایل  
 سلوی از زور پوشش تایل  
 وصاب راس محسن ادبیات  
 غنوه مدود محسن جوی  
 برای ما بفره این تارک ششمین خدمت ششمین خدمت ششمین خدمت  
 جوی برده " جازوه کتا بقه شده اند لید " با سیمه طراند ششمین  
 ششمین خدمت ششمین خدمت ششمین خدمت

**جایزه ها**

- صرف طعام چاشت پنج نفر در فروشگاه بزرگ افغان
- یک تحفه شطرنج
- یک بوتل شامپو
- جوایز فوق را اداره فروشگاه بزرگ افغان با صمیمیت بسدیترس ما گذاشته اند که براساس قرعه برای برنده گان تقدیم میباشیم



## تعلل

بیشتر به سوی فعالیت‌ها  
معنوی خویش متوجه باشید • از دوستان خود سطح توقعاتتانرا کسب سازید • به فکر استفاده از چنانس خود باشید زیرا ممکن است شما از فرصت‌های مناسب استفاده درست نکنید • به زودی یک مزه خوب شما را خوشحال می‌سازد •

## تور

باز همه امور زنده گی خود مواظب  
کنید • شما استعداد زیاد در تنظیم زندگی گی خویش دارید • کم لطفی شما گاهی موجب میشود که دوستان شما محبت واقعی شما را درست درک نکنند حادثه‌هایی سر راه تان آمدنی بود که امید و بخورگشت و حالا شما با فراغت خاطر میتوانید کارهایتان را انجام دهید •

## جوزا

چرا همه چیز برای خود تان سعی کنید از خود نگری پر هیز کنید و کسی به فکر دیگران هم باشید توجه داشته باشید که در دین اسلام مسک توصیه مهم وجود دارد که آنچه را به خود نمی‌پسندی به دیگران هم نپسند • کودکان را دوست داشته باشید و لطف شما برای آنان آب و نان است •

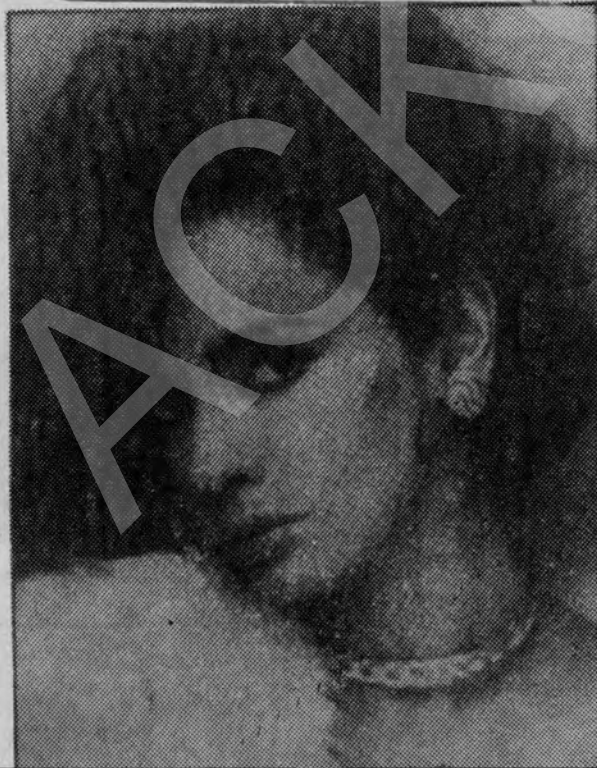
## سرطان

زحمت زیاد به خود روا  
ندارید زیرا آنچه برای تان مقرر است مبرسد اما این بمعنای آن نیست که شما حرکت نداشته باشید و انتظار برکت را بکشید • مزه خوب به شما که به زودی یک خوشحالی خوبی نصیب شما میشود •

## قوس

زیاد بالای مسایل کوسچک  
فکر نکنید در خانه و محل وظیفه متوجه برخوردار تان در مقابل دیگران باشید زیرا بلند پروازی‌های بی جا انسان را کلان نه بلکه خورده و خوار میسازد • در اخیر همین ماه دوست سفر کرده راکه منتظرش هستید ملاقات خواهید کرد •

# برای شما فصل دیده ایم



## اسد

آنچه مفت است قیمت زیاد دارد  
دل تانرا به تحایف رایگان دوستان  
خوش‌سازید • نامه بی به شما مبرسد  
که برایتان خوشی زیاد به همراه  
هد داشت درین روزها به فکر  
صحت و سلامت خود باشید • از عصبانیت  
بهرسجد دست بردارید •

## سنبله

با موسیقی خود تانرا آرام  
سازید • میتوانید به فکر مصروفیت  
سالم خود باشید • کار برای شما  
ارامتی خواهد بخشید • نسبت به این  
زیاد امید وار باشید اما واقعیت  
را با خوشبینی تعارت بکنارید •

## میزان

هر مصیبت گذرا است مانند  
شبی که صبح می‌شود خاطره شما در  
ذهن زمان و دوستان وقتی میماند که  
شما قادر باشید کاری را انجام دهید  
که شایسته و نیکو باشد • دل به  
دست آوردن از گذشته‌های زندگی  
بشیرت یک اصل انسانی بوده و همیشه  
چنین است •

## عقرب

ملاقات بسیار دوست داشتنی  
شما با یک دوست نزدیک تان موجب  
میکردد شما را استانه یک تصمیم بزرگ  
قرار بگورید • موسیقی و مطالعه شما  
را کک می‌کند که از فرسودن روان  
تان جلو گیری نماید •

## حوت

همانطور که شما توانایی تحمل  
علم دیگران را ندارید دیگران نیز  
مانند شما انسان‌هایی اند که ستم  
و تحمل نمی‌توانند • شما آرامشی  
تانرا به زودی باز خواهید یافت اما  
هواطف خویش را نکنید بلکه بسا آن  
زنده گی کنید •

## دلو

از اعضا نیت بیجا در جمیع  
دوستان و خانواده پر هیز کنید •  
نامه بی به شما مبرسد انرا با مصیبت  
پاسخ بگویید ضرورتست به حرف‌های  
بهمورد و پاران خویش را برنجانید •  
مطالعه کنید •

## جدی

در تذکیر نفس خود بکوشید  
دل تان را با اعمال نیکو تقویت نمایید  
پرهشانی خاطر پاران خود را آرامشی  
بخشید • به فکر کودکان خویش باشید  
و نسبت به صحبت خود محتاط باشید •



یک سالون بزرگ و  
یک جشن بزرگ  
در فروشگاه بزرگ افغان

شما حتماً دوست دارید جشن عروسی تان را خیلی باشکوه برگزار نمایید و  
میخواهید درین محفل از دوستان تان به خوبی پذیرایی کنید. اگر سالون فروشگاه  
بزرگ افغان را انتخاب کرده اید پس مطمئن باشید که همه چیز خوب خواهد بود

فقط با ۷۵۵۵۰۰۰ افغانی

مخزن خوشترتاز را بربایکنید

سالون زیبا و فضای دلخواه رستوران با غذای خوشمزه و سرویس  
مناسب برای شما خاطره بی برجامی گذارد. لطفاً وقت را پیش از پیش ریزوف کنید

نان چاشت را خوشمزه نوش جان کنید از ساعت ۱۱ تا ساعت ۲ همه روزه

تلفون ۲۶۷۷۷



ACKU

مسل  
DS  
350  
22

یکبار دیگر جایزه های بزرگ  
فقط با خرید یک یا چند جوهره بوت  
ساخت وطن از فروشگاه بزرگ افغان

بوت ساخت وطن و بوت های خارجی

اگر میخواهید جایزه بدست آورید بل بوت را با خود

بگیرید و منتظر بخت آزمایشی باشید.

جایزه بار ابراج طرد اشتراک باشید :

جایزه یکصد هزار افغانی یک جایزه

جایزه پنجاه هزار افغانی دو جایزه

جایزه بیست هزار افغانی پنج جایزه

جایزه ده هزار افغانی بیست جایزه

روز قرعه کشی بعداً اعلان می شود. بوت های داخلی و خارجی مورد

ضرورت خود دوستان را از فروشگاه بزرگ افغان خریداری نمایند.

فروشگاه

بزرگ

افغان

در خدمت شما